



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

۲۵

تفسیر و شرح
صحیفہ مبارکہ

جلد سوم

استاد حسین انصاریان

۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	تفسیر و شرح صحیفه سجاده جلد ۳
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۲	ادامه دعای ۲: در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان اوصاف آن حضرت
۲۲	اشاره
۲۳	مقام نبوت در آیات
۲۳	اشاره
۲۵	مقام نبوت در روایات
۲۸	نقش خانواده در دین
۲۸	اشاره
۳۰	خاندان پیامبر در نهج البلاغه
۳۱	شکایت پیامبر از بعضی بستگان
۳۲	مباهله پیامبر همراه با اهل بیت
۳۳	پیامبر و عصر جاهلیت
۳۳	اشاره
۳۳	تعصب قبیله ای در جاهلیت
۳۴	حوادث جنگی جاهلیت
۳۵	ازدواج در جاهلیت
۳۶	بت پرستی در جاهلیت
۳۸	مردم عصر جاهلیت
۳۹	بعثت پیامبر و دگرگونی کفار
۴۴	قطع روابط با بنی هاشم
۴۴	هجرت به شعب ابی طالب

۴۵	هجرت به طائف
۵۰	دشواری های تبلیغ دین
۵۰	اشاره
۵۱	تحمل شکنجه های روحی و بدنی
۵۴	گذر از لذت ها و راحتی های نفس در راه دین
۵۴	اشاره
۵۵	پیامبر و رنج عبادت
۵۶	مشکلات پیامبر در راه تبلیغ دین
۵۹	تأثیر موعظه در هدایت و بیداری مردم
۵۹	اشاره
۶۰	هدایت وصولی و هدایت ایصالی
۶۱	هدایت در روایات
۶۳	درخواست یاری از خدا
۶۳	اشاره
۶۵	یاری خداوند در جنگ بدر
۶۹	گذشت پیامبر با وجود قدرت
۷۰	مقام رفیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت
۷۰	اشاره
۷۱	درجات انسان در قرآن
۷۳	درجات انسان در روایات
۷۴	روح بلند مرتبه پیامبر در برخورد با ابن خولی
۷۵	دعای ۳: درود بر فرشتگان
۷۵	اشاره
۸۱	حقیقت فرشتگان
۸۲	قرآن مجید و فرشتگان
۸۲	۱ - عناصر پنج گانه ایمان

۸۳	کفر و انکار ملائکه
۸۳	مؤمن واقعی و ایمان به ملائکه
۸۴	۲ - فرشتگان و شهادت بر توحید
۸۴	توحید در نزد دانشمندان طبیعی
۸۶	۳ - فرشتگان، گواهان قرآن
۸۷	۴ - عبادت فرشتگان
۸۹	۵ - دعای فرشتگان
۹۰	۶ - مدد فرشتگان در مصیبت ها
۹۱	۷ - فرشتگان و نزول وحی
۹۲	۸ - فرشتگان به وقت مرگ مؤمن
۹۴	۹ - فرشتگان به وقت مرگ عاصیان
۹۷	۱۰ - فرشتگان مأموران حق در امور تکوینی و تشریحی
۹۸	ویژگی های فرشتگان در قرآن و روایات
۱۰۲	نقش ملائکه از دید روایات اسلامی
۱۰۴	اصناف فرشتگان در کلام مجلسی
۱۰۶	فرشتگان در کلام امام علی علیه السلام
۱۰۹	فرشتگان در کلام امام صادق علیه السلام
۱۱۲	حقیقت و عظمت فرشتگان در نهج البلاغه
۱۱۸	حقیقت فرشتگان در کلام علامه جعفری
۱۲۱	حاملان عرش
۱۲۳	معنا و مفهوم عرش
۱۲۷	معانی عرش و کرسی در کلام مجلسی
۱۲۹	عرش و حاملان آن در کلام علامه طباطبائی
۱۳۵	حقیقت صور اسرافیل
۱۳۵	اشاره
۱۳۵	صور در قرآن

- ۱۳۸ صیحه در قرآن
- ۱۴۰ صور اسرافیل در نزد مفسران و محدثان
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۳ حقایق عالم آخرت
- ۱۴۶ منزلت میکائیل و جبرئیل
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۷ اوصاف جبرئیل در قرآن
- ۱۴۹ ملائکة حُجَب
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۱ ملائکة حجب در کلام مجلسی
- ۱۵۵ موانع کمال
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۷ تقوا، راه مبارزه با شهوات
- ۱۵۹ سعادت دنیا و آخرت در رهایی از شهوات
- ۱۶۱ جایگاه بهشت و جهنم
- ۱۶۲ شهوات و آثار آن در روایات
- ۱۶۳ تفسیر هوای نفس در کلام امام خمینی
- ۱۶۷ مذمت هوای نفس در قرآن و روایات
- ۱۶۹ فراموشی آخرت
- ۱۷۰ پیروی از شهوات، علت هلاکت
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۱ اهل مدین و پیروی از شهوات
- ۱۷۲ مقاله ای در بردگی بشر نسبت به شهوات
- ۱۷۴ انواع بندگی ها
- ۱۷۴ بندگی چشم بسته
- ۱۷۵ بندگی زبان بسته

۱۷۵	بندگی گوش بسته
۱۷۵	بندگی پای بسته
۱۷۶	بندگی دورگه ای
۱۷۶	بندگی جوگندمی
۱۷۶	بندگی مُدْبَدْبانه
۱۷۶	بندگی پشت خمانی
۱۷۶	بندگی واگیری
۱۷۸	بندگی سیاه
۱۷۸	مقامات انسانی آزادگان وارسته
۱۷۸	اشاره
۱۷۹	عظمت و شخصیت آسیه همسر فرعون
۱۸۴	فرشتگان در حظیره القدس
۱۸۵	باران، ابر، تگرگ، رعد و برق، باد، کوه
۱۸۵	اشاره
۱۸۶	ابر و باران در قرآن
۱۹۰	آب و زمین
۱۹۱	آب و احیای زمین
۱۹۴	تفسیر
۱۹۵	ابر در قرآن
۱۹۶	تگرگ در قرآن
۱۹۸	رعد و برق در قرآن
۱۹۸	اشاره
۱۹۹	فواید رعد و برق
۲۰۲	باد در قرآن
۲۰۵	تفسیری بر آیه شریفه
۲۰۵	اشاره

- ۲۰۸ فواید نعمت باد
- ۲۱۱ کوهها در قرآن
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۴ فواید کوهها در بقای زمین
- ۲۱۷ انواع فرشتگان در قرآن مجید
- ۲۱۷ ۱ - فرشتگان بلا و عذاب
- ۲۱۹ ۲ - فرشتگان رحمت
- ۲۱۹ ۳ - فرشتگان پیام آور
- ۲۲۰ ۴ - فرشتگان نگهبان و کاتب اعمال
- ۲۲۱ ۵ - فرشتگان مرگ
- ۲۲۳ ۶ - فرشتگان باز پرس در قبر
- ۲۲۸ ۷ - فرشتگان مأمور بهشت و دوزخ
- ۲۳۰ بیت المعمور کجاست ؟
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۱ علت طواف بر بیت المعمور
- ۲۳۴ عظمت بیت المعمور
- ۲۳۵ فرشتگان، واسطه های بین خدا و موجودات
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۷ تفسیر مالک و خزنه
- ۲۳۹ تفسیر رضوان
- ۲۴۱ تفسیر سدنه الجنان
- ۲۴۴ معصیت نکردن فرشتگان
- ۲۴۵ سلام فرشتگان
- ۲۴۶ فرشتگان عذاب
- ۲۴۷ درود بر فرشتگان
- ۲۴۹ دعای ۴: درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام

- ۲۴۹ اشاره
- ۲۵۴ هادیان راه حق
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۷ دو واقعیت در هدایت انسان
- ۲۵۸ دعوت انبیای الهی
- ۲۵۸ اشاره
- ۲۵۹ اصول دعوت انبیا
- ۲۶۴ نشانه های پیروان انبیا بر اساس معارف الهیه
- ۲۶۶ هدایت انبیا و مبارزه انسان با شیطان
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۷ خودبینی شیطان در کلام سعدالدین حمویه
- ۲۶۹ چهار طهارت برای کمال انسان
- ۲۷۱ حیات جدای از انبیا
- ۲۷۲ طوایف انسان ها بر اساس تقسیم قرآن
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۳ مقربان
- ۲۷۳ اصحاب یمین
- ۲۷۳ اصحاب شمال
- ۲۷۴ حقیقت طوایف انسان ها در کلام رازی
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۶ اصحاب مشئمه
- ۲۷۷ غلبه صفات حیوانی بر ملکی
- ۲۷۷ غلبه صفات ملکی بر حیوانی
- ۲۷۹ اصحاب میمنه
- ۲۸۰ طائفه مقربان
- ۲۸۳ حقیقت عشق

- ۲۸۹ حیات جدای از انبیا علیهم السلام
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۹۰ اقسام حیات در قرآن
- ۲۹۲ حقیقت دعوت انبیا علیهم السلام
- ۲۹۶ زندگی حقیقی از دیدگاه روایات
- ۲۹۹ اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۹۹ اشاره
- ۳۰۰ اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن
- ۳۰۴ تساوی صحابه با سایر مسلمانان در تعهد و عمل
- ۳۰۵ تساوی صحابه با دیگران در قرآن
- ۳۰۷ تفسیر صحابه در کلام مفسران
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۷ صحابه در کلام تفسیر نمونه
- ۳۱۴ صفات منفی بعضی از صحابه
- ۳۱۶ ردّ روایت «اصحابی کالنجوم» در نزد علمای اهل سنت
- ۳۱۶ اشاره
- ۳۱۶ خلافت در کلام غزالی
- ۳۱۸ برخورد متعصبانه با حق گویمان
- ۳۱۹ برخورد متعصبانه با حافظ ابن عقده
- ۳۱۹ برخورد متعصبانه با طبری
- ۳۲۰ صحابی های متمدّد
- ۳۲۰ برخورد شیعه با صحابه
- ۳۲۲ نشانه های اصحاب حقیقی رسول خدا
- ۳۲۲ اشاره
- ۳۲۲ نشانه های اصحاب حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن و روایات
- ۳۲۳ پیشگامان در اسلام و هجرت

- ۳۲۴ نخستین مسلمان
- ۳۲۴ نخستین مسلمان در نزد اهل سنت
- ۳۲۸ بحثی مجدد در عدالت صحابه
- ۳۲۸ اشاره
- ۳۳۰ ردّ عدالت کل صحابه
- ۳۳۲ جنایت های معاویه
- ۳۳۲ اشاره
- ۳۳۶ عقوبت جنایت های معاویه در قرآن و روایات
- ۳۳۹ هجرت در راه خدا
- ۳۳۹ اشاره
- ۳۴۰ هجرت در قرآن کریم
- ۳۴۱ تعزّب بعد از هجرت
- ۳۴۱ تعزّب بعد از هجرت در کلام امیر مؤمنان علیه السلام
- ۳۴۳ وصف صحابه واقعی در کلام امام علی علیه السلام
- ۳۴۶ حقیقت مودّت و لزوم آن
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۶ تفسیر عداوت و مودت
- ۳۴۷ مودّت اهل بیت علیهم السلام
- ۳۴۹ وجوب عداوت با دشمنان خدا
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۰ الگوی استعماری
- ۳۵۶ وجوب مودّت با دوستان حق
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۵۷ سعادت دنیا و آخرت در تمسک به زیبایی های معنوی انبیا و ائمه علیهم السلام
- ۳۵۹ داستان هجرت اصحاب به حبشه
- ۳۶۴ پیشگامان دین

- ۳۶۷ تابعین کیانند؟
- ۳۶۹ تبعیت به احسان از نظر علامه طباطبایی
- ۳۷۱ علت تجلیل از صحابه
- ۳۷۱ اشاره
- ۳۷۲ حقیقت مسابقه در روایات
- ۳۷۵ قلب، محل ایمان به حق و قیامت
- ۳۷۵ اشاره
- ۳۷۶ مرتبه عین الیقین یا بلوغ عیان
- ۳۷۶ انواع بلوغ نزد عرفا
- ۳۷۷ کمال انواع بلوغ
- ۳۷۹ سعادت پیروان انبیا تا روز قیامت
- ۳۸۱ ۱ - رغبت به حق
- ۳۸۱ اشاره
- ۳۸۲ شناخت اسما و صفات حق
- ۳۸۳ شناخت خدا در کلام شیخ بهایی
- ۳۸۳ احصای اسمای الهی
- ۳۸۴ احصای اسمای الهی در کلام شیخ صدوق
- ۳۸۶ احصای اسمای الهی در کلام فیض
- ۳۸۷ مراتب معرفت اسمای الهی
- ۳۸۹ درباره مرکز

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۳

حسین انصاریان

ص: ۴

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

ادامه دعای ۲: در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان اوصاف آن حضرت

اشاره

استاد حسین انصاریان

ادامه دعای ۲ (در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله)

و بیان اوصاف آن حضرت

[«۴» كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ «۵» وَعَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ يَدَنَهُ «۶» وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ «۷» وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ «۸» وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ «۹» وَأَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ «۱۰» وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ «۱۱» وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ «۱۲» وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ]

چنانکه جانش را برای فرمانت به زحمت انداخت و بدنش را در راه وجود مقدست در معرض ناراحتی قرار داد و در دعوت به سوی تو، آشکارا با خویشان و نزدیکانش رو در رو قرار گرفت و در مسیر خشنودیت با اشخاص خانواده اش جنگید و در راه برقراری دینت، از خویشاوندانش برید و نزدیک ترین بستگانش را به سبب انکارشان، از خود دور کرد و دورترین را به علت پذیرفتن دین تو، به خود نزدیک فرمود. با بیگانه ترین مردم، به خاطر تو دوستی ورزید و با نزدیک ترین خویشان، به هوای تو دشمنی کرد.

ص: ۷

حضرت سجاد علیه السلام در فراز «كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ» اشاره به انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله به مقام نبوت دارد. در آنجا که خداوند تعالی می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ « (۱)

محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست.

مقام نبوت، از سوی خداوند انتصابی است. و علاوه بر زیبایی ظاهری و سلامت جسمی، شخص منتخب باید دارای بهترین صفات پسندیده و اخلاق فاضله باشد.

تا در میان مردم از هر جهت سرآمد و ممتاز باشد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیش از بعثت به طهارت روح و عصمت در عمل و جامع فضایل انسانی از جمله جوانمردی، خوش اخلاقی، بردباری، راستگویی، امانتداری شناخته شده بود. و این ارزش های اخلاقی تا زمان انتصاب رسمی او به مقام رسالت، ادامه یافت. سپس خداوند بار امانت بزرگ رسالت و اجرای تکالیف حق را به دوش پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نهاد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا « (۲)

ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. * و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نجیبان و برگزیدگان آفرینش بود. او پیشوای رحمت عالمیان بر مردم مؤمن و کافر و منافق شد که به خیر و نیکی رهبری می نمود.

ص: ۸

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۲۹.

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۴۵ - ۴۶. [۱]

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

تا جایی که جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا از رحمت خدا هم چیزی نصیب تو گردید؟ فرمود: بلی، من از عاقبت خود می ترسیدم که مبادا کارم به شقاوت ختم شود. از برکت بعثت و نزول آیات قرآن به اراده الهی آرامش خاطر یافتم و فهمیدم جایگاه و نفوذ من در بارگاه قرب الهی همواره محفوظ خواهد ماند. و به دلیل این اطمینان خاطر بود که در برابر کافران و مشرکان ایستادگی می نمود. و خداوند و دانایان را شاهد بر این مطلب قرار می داد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٢﴾

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند.

به هر حال حضرت رسول اکرام صلی الله علیه و آله برای رسالتی عظیم که هدایت مردم و بشارت به بشر بود برگزیده شد؛ هر چند بسیاری از مردم دنیا هنوز هم در خواب غفلت و نادانی به سر می برند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

ص: ۹

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۴۳. [۲]

۳- (۳) - سبأ (۳۴) : ۲۸. [۳]

و ما تو را برای همه مردم جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم، ولی بیشتر مردم [به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند.

مقام نبوت در روایات

اولین مرد مؤمن به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شهادت می دهد و حقیقت را چنین بازگو می کند:

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اُرْسِلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ، وَالْعِلْمِ الْمَأْتُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْمُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ، وَالضِّيَاءِ الْأَلَامِعِ، وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ. (۱)

و شهادت می دهد که محمد بنده و رسول اوست، و او را به آئین مشهور، و نشانه معروف، و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان، و دستور روشن و آشکار به سوی مردم فرستاد.

جایگاه تکلیف رسالت شایسته شخصیتی بود که نزد حق دارای شرافت و منزلت رفیع بود.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ كَلَّفَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَمْ يُكَلِّفْهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ كَلْفَهُ أَنْ يُخْرِجَ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ وَحْدَهُ بِنَفْسِهِ إِنْ لَمْ يَجِدْ فِيهِ تَقَاتِلَ مَعَهُ وَلَمْ يُكَلِّفْ هَذَا أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ. (۲)

خدای عزوجل به رسول گرامی خود تکلیفی کرد که به احدی از خلقش چنان تکلیفی نکرد و آن این بود که بعد از فرمان به جهاد و امتناع مردم از اجابت دعوت آن جناب، پیامبر را مکلف کرد که یک تنه و به تنهایی به جنگ دشمن برود هر چند که جمعیتی نیابد که با وی به قتال برود و خدای تعالی چنین

ص: ۱۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۲۷۴/۸، حدیث ۴۱۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۷۷/۱۶، باب ۱۱، حدیث ۸۷. [۳]

تکلیفی را به احدی از خلق نکرده، نه قبل از آن جناب و نه بعد از او .

رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی کاملی از اخلاق و اعمال برتر بود و این امتیاز او را بر فرزندان قریش ارزشمند ساخته بود. و شرافت ذاتی او از طینت پاک آباء و اجدادش به ارث رسیده بود. این چنین است که ابوطالب در باره پیامبر فرمود:

« فرزند برادرم محمد صلی الله علیه و آله ؛ فرزند عبدالله با هیچ یک از مردان قریش هم وزن نمی گردد مگر این که برتری دارد؛ و با احدی از آنان مقایسه نمی شود مگر این که بزرگی از آن اوست. » (۱) و در اخلاق از همه برتر، در خوش برخوردی از همه نیکوتر، در فکر از همه عمیق تر، در عقل و امانت داری از همه بالاتر، و در نقل خبر از همه راستگوتر و در آزار دیگران از همه دورتر.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهِيداً وَبَشيراً وَنَذيراً . خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً . وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَأَجْوَدَ الْمُشْتَمَطِينَ دِيْمَةً. (۲)

تا این که محمد صلی الله علیه و آله را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت. در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان، در اخلاق پاک ترین پاکان، و دوام جود و سخایش از همه بیشتر بود.

پیامبر در سنّ کودکی در کنار دایه اش حلیمه مورد عنایت و لطف خاص خدا بود و پیوسته با یاری فرشتگان و الهام به کارهای نیک راهنمایی می شد، در جوانی از آلودگی های مردم دوری می کرد، در برنامه های بزم شرکت نمی کرد، شراب

ص: ۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶/۱۶، باب ۵، حدیث ۱۷؛ من لایحضره الفقیه: ۳/۳۹۸، حدیث ۴۳۹۸.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۴. [۱]

نمی خورد، بت ها را دوست نمی داشت، راستگو و درستکار بود. دلی پاک و فکری درخشان و فطرتی آسمانی داشت. و مردم او را امین می گفتند.

سالی یک ماه به غار حرا می رفت و با خدا راز و نیاز داشت، و در پایان ماه پیش از آن که به خانه برگردد به کعبه می رفت و طواف کعبه می کرد. در سن چهل سالگی هنگامی که در کوه حرا به عبادت مشغول بود به مقام رسالت انتخاب گردید.

آنچه زمینه ساز انتخاب ایشان به مقام نبوت بود، تواضع و فروتنی بود. حتی وقتی فرشته بزرگ وحی سه مرتبه کلید گنج های زمین را نزد پیامبر آورد و او را در انتخاب آنها آزاد گذاشت ولی در برابر، آنچه در قیامت برای او آماده شده، کاسته گردد. حضرت هر بار فروتنی کرد و تواضع در برابر حق را برگزید.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

لَقَدْ هَبَطَ عَلَيَّ مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ مَا هَبَطَ عَلَيَّ نَبِيٌّ قَبْلِي وَلَا يَهْبِطُ عَلَيَّ أَحَدٌ بَعْدِي وَ هُوَ إِسْرَافِيلُ وَ عِنْدِي جِبْرِيلُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ! ثُمَّ قَالَ:

أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ إِلَيْكَ، أَمَرَنِي أَنْ أُخَيِّرَ لِمَكَ إِنْ شِئْتَ نَبِيًّا عَرَبِيًّا وَ إِنْ شِئْتَ نَبِيًّا مَلِكًا، فَنَظَرْتُ إِلَى جِبْرِيلَ فَأَوْمَى جِبْرِيلُ إِلَى أَنْ تَوَاضَعَ، فَقُلْتُ: نَبِيًّا عَرَبِيًّا. (۱)

فرمود: فرشته ای از آسمان به من فرود آمد که بر هیچ پیامبری فرود نیامده بود و بعد از من نیز بر کسی فرود نخواهد آمد؛ که اسرافیل بود. و جبرئیل هم نزد من بود گفت: سلام بر تو ای محمد! سپس گفت: من فرستاده پروردگارت به سوی تو هستم و به من فرمان داده است که تو را بین این که خواهی پیامبری و بندگی را برگزینی و اگر خواهی پادشاهی و امیری را، مخیر سازم.

من به جبرئیل نگاه کردم. او به من اشاره کرد که فروتنی کن. پس من گفتم:

ص: ۱۲

نقش خانواده در دین

اشاره

امام در این فراز «وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسَيْرَتَهُ وَقَطَعَ فِي إِخْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ وَأَفْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ» به نقش خانواده در پیشرفت دین و یا جلوگیری از آن اشاره دارد.

خداوند پس از انتخاب پیامبر به رسالت؛ مرکز آغاز تحول را از خانه پیامبر قرار می دهد.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ « (۱)

و خویشان نزدیک را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مأموریت یافت که از خانواده اش شروع کند. برخی نزدیکان آن حضرت با دعوت ایشان مخالف بودند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون رعایت پی آمدهای ناگوار، از دعوت آنان دست برنداشت. روشن است که مخالفت نزدیکان اثر منفی در تبلیغ او دارد. چون مردم می گویند: اینان که از نزدیکان او هستند او را بهتر از ما می شناسند، حتی ابولهب عموی پیامبر که آزار بسیار روا می داشت در حضور مردم؛ فرزند برادرش را بی شرمانه سرکوب می نمود.

ابن عباس می گوید:

« چون آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله کوه صفا رفت و بانگ زد: ای گروه قریش! قریش گفتند: این محمد است که از فراز صفا فریاد می زند.

پس، همگی جمع شدند و آن جا رفتند و گفتند: چه شده است ای محمد!

ص: ۱۳

فرمود: اگر من به شما بگویم که در پشت این کوه گروهی سواره هستند حرف مرا باور می کنید؟ گفتند: آری، تو در میان ما متهم و بدنام نیستی و هرگز دروغی از تو نشنیده ایم فرمود: اینک من شما را از عذابی سخت بیم می دهم. ای فرزندان عبدالمطلب! ای فرزندان عبد مناف! ای فرزندان زهره! و همه خاندان قریش را نام برد. خداوند به من فرمان داده است که به نزدیکانم هشدار دهم و من نمی توانم هیچ گونه سودی در دنیا و بهره ای در آخرت برای شما تضمین کنم، مگر این که بگویید:

معبودی جز الله نیست.

در این هنگام ابولهب گفت: هلاکت و زیان باد تو را! برای این ما را جمع کردی؟ در این هنگام خداوند تبارک و تعالی سوره تبت را کامل نازل فرمود. «(۱) خداوند به انسان مسئولیت هدایت خانواده را داده است همچنین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم وظیفه تربیت دینی خانواده را گوشزد نموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ﴿٢﴾

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، حفظ کنید.

سلیمان بن خالد گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم که من خانواده ای دارم که حرف مرا گوش می دهند. آیا آنها را به ایمان دعوتشان کنم حضرت فرمودند: بله، خداوند در قرآن فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ﴿٣﴾

ص: ۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۴/۱۸، باب ۱؛ الطبقات الكبرى: ۲۰۰/۱.

۲- (۲) - تحریم (۶۶): ۶. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۶/۷۱، باب ۲، حدیث ۱۰۲؛ [۲] الکافی: ۲۱۱/۲، حدیث ۱؛ [۳] المحاسن: ۲۳۱/۱، باب ۱۸، حدیث ۱۸۰.

[۴]

علامه مجلسی رحمه الله در بیان روایت می فرماید:

«قُوا» یعنی حفظ و نگهداری و جلوگیری کنید خودتان و خانواده تان را از آتش.

اول خودتان را به صبر بر طاعت خدا و صبر بر معصیت و صبر در پیروی از شهوات و سپس خانواده تان را:

۱ - بِدُعَائِهِمْ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ، دعوت آنان را به فرمانبرداری از خدا.

۲ - وَتَعْلِيمِهِمُ الْفَرَائِضَ، آموزش واجبات و تکالیف دین.

۳ - وَنَهْيِهِمْ عَنِ الْقَبَائِحِ، دور نمودن آنان از زشتی ها و پلیدی ها.

۴ - وَحَثُّهُمْ عَلَى أفعالِ الْخَيْرِ، تشویق آنان را به کارهای نیک.

پس آیه و روایت اشاره به واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر نزدیکان و دوستان است. (۱)

خاندان پیامبر در نهج البلاغه

حضرت علی علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله که وجودش همه خیر محض برای هستی بود در نهج البلاغه می فرماید:

ابْتَعَنَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ وَالْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِي وَالْكِتَابِ الْهَادِي . اسيرته خير اسيره و شجرته خير شجرة اغصانها معتدلة و ثمارها متهدلة . (۲)

پیامبرش را با نوری درخشان، و دلیلی روشن، و راهی آشکار، و کتابی هدایت کننده برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان، و شجره وجودش بهترین شجره است، شجره ای که شاخه هایش معتدل، و میوه هایش در دسترس است.

ص: ۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۶/۷۱، باب ۲، ذیل حدیث ۱۰۲.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰. [۱]

اما پیامبر با تمام این مقامات و منزلت‌ها از بعضی بستگان خود شکایت می‌کند.

او در پایان جنگ بدر کنار چاهی که کشتگان را درون آن ریخته بودند ایستاد؛ و خطاب به آنان فرمود:

بُسَّ عَشِيرَةُ الرَّجُلِ كُنْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ كَذَّبْتُمُونِي وَصَدَقْتَنِي النَّاسُ وَأَخْرَجْتُمُونِي وَأَوَانِي النَّاسُ وَقَاتَلْتُمُونِي وَنَصَيْتَنِي النَّاسُ ثُمَّ: قَالَ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. (۱)

چه فامیل بدی بودید برای پیامبرتان، شما تکذیب کردید ولی دیگران مرا تصدیق کردند. و شما مرا از وطن و خانه ام بیرون کردید ولی دیگران نبوت مرا تصدیق کردند و دیگران به من پناه دادند ولی شما با من به ستیزه برخاستید و مردم دیگر مرا یاری کردند. سپس فرمود: آیا شما وعده پروردگارتان را به حق یافتید، من که وعده پروردگارم را درباره خودم به حقیقت دریافتم.

با این حال که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزدیکانش را که انکار حق می‌کردند از خود دور می‌کرد و بیگانگان را که پذیرای حق بودند به خود نزدیک می‌نمود.

ابولهب را که عموی خود بود مورد نفرین قرار داده و سوره تبت در کتاب آسمانی او را محکوم نمود. ولی سلمان فارسی که از بلاد دور بود، افتخار:

سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ. (۲)

سلمان از ما اهل بیت است.

پیدا کرد.

ص: ۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۸/۱۸، باب ۱، ذیل حدیث ۱۸؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۰/۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۶/۲۲، باب ۱۰، حدیث ۲۸؛ کشف الغمه: ۳۸۹/۱؛ [۳] المناقب، ابن شهر آشوب: ۸۵/۱. [۴]

از جمله جایگاه خانواده وحی در پیشبرد رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حکایت مباهله (۱) است که بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و نصارای نجران اتفاق افتاده است در آنجا که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ لِعَنَّةِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ « (۲)

بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانتان را، و ما زنانمان را و شما زنانتان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم؛ سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

آن گاه که نصارای نجران پیشنهاد مباهله را به رسول خدا دادند. رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ داد: با شما با بهترین افراد اهل زمین و گرمی ترین افراد در نزد خدا مباهله می کنم. سپس آنان را به مباهله دعوت کرد و حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از اهل بیت خویش را برای مباهله فرا خواند پس نصاری قدرت بر مباهله پیدا نکردند؛ زیرا به باطل بودن مذهب خود آگاه بودند و برای باقی ماندن در دین خود حاضر به جزیه دادن شدند.

عمر بن سعد از پدرش نقل کرده است که گفت:

وقتی آیه نَدْعُ أَبْنَاءَنَا نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به نزد خویش خوانده و فرمود:

اللَّهُمَّ هؤُلاءِ اهلی. (۳)

ص: ۱۷

۱- (۱) - مباهله: نفرین کردن به همدیگر.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۶۱. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱/۲۱، باب ۲۲، حدیث ۵؛ الأملی، شیخ طوسی: ۳۰۷، حدیث ۶۱۶. [۲]

خدایا! اینان اهل من هستند.

پیامبر و عصر جاهلیت

اشاره

جملات این فراز دعا با مروری به وضع عصر جاهلیت و اوضاع و احوال مردم عرب روشن تر می شود، به همین خاطر به طور خیلی مختصر دورنمایی از آن زمان را با هم تماشا می کنیم، تا معلوم شود رسول با کرامت اسلام در جهت تبلیغ دین با چه قومی رو به رو بوده و برای احیای دین خدا گرفتار چه مشقات و زجرها و رنج هایی شده است.

« در آن زمان حدود یک ششم مردم عربستان شهر نشین بودند که بیشتر در نواحی جنوب، یمن و عدن و حضرموت و در قسمت شمال غربی، حیره و غسان به سر می بردند و در حجاز هم سه شهر مکه و یثرب و طائف وجود داشت، دیگر ساکنان عربستان اعراب صحرائشین و بیابان گرد بودند و به طور کلی شهر نشینان عرب هم خمیر مایه اخلاق و روحیات خود را از صحرائشینی و نظام قبیله ای گرفته بودند.

]

تعصب قبیله ای در جاهلیت

[

عرب بادیه تابع نظم و فرمانبری و تسلیم در برابر قدرت نیست، به خود و افراد قبیله اش متکی است و با دیگران همان می کند که ناسیونالیست های افراطی و نژاد پرستان با دیگر نژادها و ملت ها، هر جا بتوانند کشتار، غارت، دزدی، هتک ناموس، دروغ و خیانت را نسبت به دیگران مشروع می دانند.

اعراب بدوی تابع حکومتی نبودند و نظم و سیاستی نداشتند و اساس ملیت و جامعه آنان را، قبیله تشکیل می داد. قبیله مجموع چند خانواده و قوم و خویشاوند است که تحت ریاست شیخ قبیله که معمولاً کهنسال ترین افراد قبیله است به سر

ص: ۱۸

می برند.

قوم و قبیله واحد مستقلی بود که باید در همه چیز به خود متکی باشد چون اقوام و قبایل دیگر اصولاً بیگانه به شمار می رفتند و هیچ گونه حقوق و احترامی از نظر افراد این قبیله نداشتند و غارت اموال و کشتن افراد و دزدیدن و ربودن زنان جزو حقوق قانونی آنان بود، مگر این که با قبیله ای پیمانی داشته باشند که آنهم معمولاً دیری نمی پایید که با یک جسارت کوچک از طرف یکی از افراد آن قبیله نقض می شد و بهانه برای حمله مجدد به دست می آمد.

بدین ترتیب افراد یک قبیله که تنها حامی و تکیه گاه خود را قبیله خویش می دانند بدان بی دریغ دل بسته اند و مسئله ذکر مفاخر قبیله و بیان انتساب و شاخه های قبیله و افزون نشان دادن افراد ولو با شمارش گور مردگان خود، از بزرگترین نمودهای تعصب قبیله ای است.

جنگ قبیله ها گاهی برای به دست آوردن چراگاه ها و بیشتر زائیده تعصب و خونخواهی است.

]

حوادث جنگی جاهلیت

[

سرزمین عربستان، انسان سخت جان و جنگجو می پروراند. روح جنگجویی را با عصیّت جاهلی و ناسیونالیزم قبیله ای ضمیمه کنید تا ریشه بسیاری از خونریزی ها روشن شود.

از طرفی هر قبیله، زن و مال و جان دیگران را شکار قانونی خود می داند و از طرفی قبیله ای که مورد تجاوز قرار گرفته است حاضر است برای انتقام حتی تمام افراد قبیله متجاوز را از دم تیغ بگذراند.

صحرائشیمان می گفتند: خون را جز خون نمی شوید. داستان شنفره که به افسانه شیبه تر است می تواند نقش تعصب را در خونریزی ها نشان دهد. وی مورد اهانت

ص: ۱۹

یکی از قبیلۀ بنی سلمان قرار می‌گیرد و بر آن می‌شود که برای انتقام، صد نفر از آنان را بکشد. سرانجام پس از مدّت ها کمین کردن و آوارگی نود و نه نفر را می‌کشد!

ایام عرب مهم‌ترین حوادث جنگی عرب جاهلی را به خاطر می‌آورد. این جنگ‌ها معمولاً از یک برخورد ساده دو فرد از دو قبیلۀ شروع می‌شود و گاهی همچون جنگ «بسوس» چهل سال طول می‌کشد تا وقتی که تقریباً مرد جنگجویی در دو قبیلۀ باقی نمی‌ماند و با دخالت دیگران کار به صلح می‌کشد.

از بزرگترین مصیبت‌های یک فرد بدوی آن بود که قبیلۀ او را طرد یا خلع کند، بدین ترتیب وی دیگر منسوب به قبیلۀ نبود و مورد حمایت قرار نمی‌گرفت و هیچ قدرت و قانونی پاسدار جان و مال او نبود و در نتیجه هر کس حق داشت او را بکشد یا به بردگی بگیرد و یا اموالش را غارت کند!

غارت از راههای رسمی امرار معاش بود. چه، گفتیم اموال دیگر قبایل احترام قانونی ندارد و این رسم تقریباً عمومی بود، حتی در بین قبایل مسیحی مانند «بنی تغلب» غارتگری رایج بود، اما در اثنای غارت حتی الامکان خونریزی مجاز نبود.

قطامی شاعر ضمن شعری چنین می‌گوید:

«کار ما غارتگری و هجوم به همسایه دشمن است و گاه هم اگر جز برادر خویش کسی را نیابیم او را غارت می‌کنیم».

عرب جاهلی در قصاید خود کشتار و غارت دیگران را از سندهای افتخار خود می‌شمرد.

]

ازدواج در جاهلیت

[

ازدواج خیلی زود و حتی اغلب در سنین هشت یا نه سالگی دختر انجام می‌شد و رضایت پدر و پرداخت بهای عروس شرط اساسی ازدواج بود.

تعدد زوجات بدون هیچ قید و شرطی رواج فراوان داشت. زن کالایی بود که

جزو دارایی پدر یا شوهر یا پسر به شمار می رفت و او را با اموال و ثروتی که باقی می ماند به ارث می بردند، از اینرو ازدواج با زن پدر منع قانونی نداشت.

دختر دادن به افراد قبیله ای دیگر ممنوع بود، جز قریش که حق داشتند از سایر قبایل دختر بگیرند.

دیگر از طرق مشروع تصرف زن این بود که مثلاً با مرد دیگری از قبیله دیگر برخورد کند که وی با زن خود باشد و بر سر به دست آوردن آن زن جنگ کند، اگر غالب شد زن را اسیر گرفته و بی هیچ قید و شرطی او را تصرف کند.

بعضی از قبایل عرب مخصوصاً بنی اسد و تمیم دختران خود را زنده به گور می کردند!

]

بت پرستی در جاهلیت

[

بت پرستی دین رایج عرب بود و به صورت های گوناگون در بین آنان نفوذ داشت.

دامنه بت پرستی آن چنان توسعه پیدا کرد که بت هایی به شکل حیوان و گیاه و انسان و جنّ و فرشته و ستارگان ساخته می شد و حتی سنگ مورد پرستش بود.

«لات» در طایف به صورت سنگی چهار گوش بود و نزدیک طایف چمن و چراگاه خاص داشت که حرم بود و قطع درخت و شکار و خونریزی در قلمرو آن روا نبود و مردم مکه و دیگران به زیارت آن می رفتند.

«عزّی» خدای بسیار عزیز که معادل ستاره زهره بود در نخله، شرق مکه قرار داشت و پرستش می شد و بیش از دیگر بت ها اعتبار داشت. حرم عزّی از سه درخت تشکیل شده بود و قربانی انسان بدان تقدیم می شد.

«منات» خدای قضا و قدر بود و معبد آن سنگی سیاه در قُدَید بر سر راه مکه به یثرب و مخصوص اوس و خزرج بود. این سه معبود، خدایان مؤنث و تماثیل

«بغل» مظهر روح چشمه ها و آبهای زیر زمین بود، احیاناً چاه آب پاکِ نشاط آور در صحرای خشکِ قابل پرستش بود.

«غار» چون با خدایان و نیروهای زیر زمین ارتباط دارد، مقدّس شناخته می شد.

بتخانه «غبغ» در نخله از همین جا پیدا شد.

«ذات انواط» که به آن چیزهایی می آویختند در نخله بود و سال ها مردم مکه زیارتش می کردند.

«ذوالشری» به صورت توده ای از سنگ های تراشیده سیاه چهار گوش محترم بود.

«روح زمین قابل کشت» خدای نیکوکاری است که باید قربانی به پیشگاه او نثار کرد.

«روح زمین بایر» شیطان شرور است که باید از آن بر حذر بود.

علاوه بر خدایان عمومی، هر یک از عربها در خانه خود صنم یا نصیبی داشتند که هر وقت به خانه می رفتند دور آن طواف می کردند و در هنگام مسافرت از آن اجازه می گرفتند و آن را همراه خود می بردند.

عرب ها قسمتی از میوه و محصول کشاورزی و نتیجه چهارپایان خود را برای بت ها قرار می دادند!

«ازلام» چوبه های تیری بودند که برای فال گرفتن و مشورت به کار می رفتند. آنها در تعیین سرنوشت مردم نقش عمده ای داشتند و حتی در تعیین این که فرزند مشکوک به کدام پدر تعلق دارد.

این چوبه ها در برابر بت «هبل» قرار داشت و مراسم تحت نظر کاهنی انجام می شد و نیز وسیله ای برای قمار بازی با طرز خاصی بود.

روزی امرؤالقیس شاعر معروف برای انتقام خون پدر خود با ازلام فال گرفت و سه بار نفی آمد، چوبه های تیر را به صورت بت پرت کرد و گفت: ای لعنتی! اگر پدر

خودت را کشته بودند مرا از خونخواهی پدر منع می کردی.

از این داستان نقش ازلام و موقعیت بت و در عین حال نفوذ بر تعصب و انتقام را استفاده می کنیم. «(۱) در چنین روزگاری و برای هدایت و راهنمایی چنان مردمانی محمد صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت شد.

مردم عصر جاهلیت

« در روزگاری که ابرهای متراکم جهل و نادانی سراسر عالم بشریت را تیره و تار ساخته بود، زشتخویی و فساد اخلاق همه جا رواج داشت، شرک و بت پرستی جایگزین یکتا پرستی و توحید گشته بود، مزدک ها و مانی ها به نام مذهب و آیین بر عقول و افکار مردم حکومت می کردند، هرزگی و گناه در هر جای جهان افتخار شمرده می شد، خونریزی و ستم امری عادی بود، بشریت در پرتگاه نیستی قرار گرفته و آخرین دوران انحطاط خود را می پیمود، زنها از مزایای زندگی محروم و با آنها معامله برده و حیوان می شد و به همراه شوهران مرده خویش به آتش می سوختند!

در سرزمین خشک و سوزان که سنگ های تفتیده اش از خون بی کسان مظلوم طراوت می یافت و خاک های تیره اش از پیکر دختران معصوم زنده به گور کام می گرفت، ابوجهل ها و ابوسفیان ها بر جان و مال مردم مسلط بودند.

در میان مردمی که سنگ و چوب معبودشان بود، وغارتگری و چپاول شغلشان، در پست ترین شرایط می زیستند و با فقر و تنگدستی و شتر چرانی روزگار می گذرانیدند، در میان سنگ های درشت و ناهموار و مارهای پر زهر منزل داشتند، با آبی تیره و ناگوار و نانی جوین و ساخته از هسته خرما و خوراکی پرداخته از

ص: ۲۳

سوسمار و ملخ به سر می بردند، با برادر کشتی و قطع رحم خو گرفته تا گلوگاه در لجنزار خرافات و اوهام فرورفته بودند و بدین طریق روزگارشان سپری می شد و عمرها به فنا می رفت.

در چنین گردابی زورق زندگی سراسر ننگ بشر بدون هدف از سویی به سویی در حرکت بود، همه از زندگی خویش ناخشنود و در ظلمات حیرت و سرگردانی صبح را شام و شام را سحر می کردند، یأس و نومیدی در دل ها چیره شده، شب دیجور جهل و شرک جهان را تیره و تار ساخته بود. « (۱) »

بعثت پیامبر و دگرگونی کفار

در چنین روزگاری رسول مکرم اسلام مبعوث به رسالت شد و برای بیداری و بینایی مردم همراه قرآن مجید به دگرگون کردن زندگی انسان و ایجاد تغییر در تمام شؤون حیات همّت گماشت. شما فکر کنید مردمی که با شرک و بت پرستی و تقلید از گذشتگان و انواع مفسد اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خو گرفته بودند در ابتدای دعوت برای آن منبع فیض چه مشکلاتی و چه رنج ها و مشقّاتی ایجاد کردند، رنج هایی که به قول قرآن مجید کمر شکن بود، ولی عنایت خدا و صبر و استقامت آن حضرت باعث شد آن همه بلا و مصیبت را برای تبلیغ دین و احیای اسلام و نشر معارف الهی تحمّل نمایند.

سران قریش از دعوت مردم به خدا سخت نگران بودند، کار آنان رباخواری، فساد، تجاوز، ظلم و جمع کردن ثروت از کنار بت ها بود و آیین حق و آیات قرآن و دعوت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت با آن همه برنامه ها داشت. آنان می دانستند که اگر مردم بیدار شوند از قید بردگی و بندگی نسبت به آنان نجات پیدا می کنند و به این همه ظلم و تجاوز خاتمه داده می شود. در این صورت آنان از تمام منافع نامشروع خود

ص: ۲۴

ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان و ولید و شیبه و عتبه و سایر زورمداران می دانستند که بت های چوبی و سنگی که دست پخت کارگران ایشان است برای مردم و خود آنها سود و زیانی در امر حیات ندارد، ولی آنان بت و بتخانه را برای سرگرم نگاه داشتن مردم و بهره کشی دنیایی از بی خبران و جاهلان می خواستند.

تعطیل شدن بتخانه در حکم بسته شدن مراکز مهم درآمد بود. آنها سال ها افکار مردم را به زنجیر اوهام و خرافات بسته و دریچه های جان آنان را قفل کرده بودند؛ زیرا بر اساس منطق این اقلیت سود پرست، اکثریت مردم باید چشم و گوش بسته و مطیع و فرمانبردار بمانند، مردم باید گمراه و ستم کش زندگی کنند، تا ابولهب و ابوجهل و ولید و دیگر قلدران در طول تاریخ با فراغت خاطر به رباخواری و مال اندوزی و فساد همه جانبه خود ادامه دهند، اگر محمد بیاید و در گوش آنان بخواند:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَأْتِيهِمُ الْبُحُرُ وَاللَّيْلِ يَسْجُودُ
لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ
فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ
الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١﴾

همان کسانی که از این رسول و پیامبر « ناخوانده درس » که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاهشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد و از اعمال زشت باز می دارد و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [ی جهل، بی خبری و

بدعت را [که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد ؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

آنها نمی توانستند جملات حکیمانه پیامبر به خدایان قلابی خود را تحمّل کنند چون بدانها خو گرفته بودند، اما ابولهب و ابوجهل و ولید که پیشرو مخالفان و سلسله جنبانان این دشمنی بودند به دیده دیگری به این پیشامد جدید می نگریستند.

آنها می دانستند اگر مردم آزادی را حس کنند، دیگر بردگی نخواهند کرد، اگر بردگی از میان برود این تن پروران بیکار بدبخت خواهند شد، چه بکنند؟

از مغز کسانی که مقیاس خوشبختی را پول می دانند چه فکری تراوش می کند؟ مسلماً فکرشان بر محور پول می گردد، پس باید دعوت محمد صلی الله علیه و آله را با پول متوقف کنند، مگر نه آن است که آنان همه چیز خود را با پول به دست آورده اند، با پول خانه ساخته اند، با پول صدها کنیز و غلام به دور آنان می گردند، با پول بتخانه به راه افتاده است، پس برای آن که چراغ حق را خاموش کنند، باید به پول توسل جویند.

در «تاریخ یعقوبی» آمده:

«قریش ابوطالب را گفتند: برادر زاده ات خدایان ما را به زشتی نام می برد، ما را دیوانه می خواند، پیشینیان ما را به گمراهی نسبت می دهد، بگو از این دعوت باز ایستد تا مال خود را در اختیار او گذاریم.

محمد صلی الله علیه و آله در پاسخ گفت: خدا مرا بر نینگیخته است که مال دنیا بیندوزم و مردم را به دنیا دوستی بخوانم، مرا برانگیخته است تا دعوت او را به مردم برسانم و خلق را بدو بخوانم.

قریش چون دانستند محمد را با پول نمی توان خرید به فکر افتادند ابوطالب را از حمایت او باز دارند.

گروهی از بزرگان این طایفه نزد ابوطالب رفتند و گفتند: ما عماره بن ولید بن مغیره را که جوانی تناور و خردمند است به تو می دهیم و تو محمد را به جای او به ما بسپار تا به قتل برسانیم.» (۱) این داستان را بیشتر مورخان پیشین نوشته اند. این درخواست، طرز تفکر رباخواران و مال اندوزان و مفسدان قریش را به خوبی مجسم می کند.

پول پرستان و دنیا داران که حساب هر چیز را از نظر سود مادی آن بررسی می کنند، برای آنان همه موجودات عالم جز پول وسیله است نه هدف، انسان باشد یا کالا.

در نظر آنان آن منبع فیض برای ابوطالب نیرویی بود که باید در راه بهره برداری به کار افتد، خرد، مردمی، خویشاوندی و آنچه با عواطف سروکار داشته باشد بی ارزش است.

به عقیده آنان عماره بن ولید برای جلب منفعت و دفع ضرر بهتر و مناسب تر از محمد می نماید، بدین جهت وقتی قریش نظر خود را گفتند و ابوطالب نپذیرفت، مطعم بن عدی گفت: ابوطالب! به خدا سوگند خویشاوندان تو از روی انصاف سخن گفتند.

ابوطالب گفت: چه درخواست ستمکارانه ای! شما می خواهید فرزند خود را به من بسپارید تا او را برای شما پرورم و به جای او فرزند مرا بگیرید و بکشید! این انصاف نیست، ستم است، بروید و هر چه می خواهید بکنید که هرگز سخن شما پذیرفته نیست.

بزرگان قریش چون از این راه هم سودی نبردند راه دیگری پیش گرفتند، راهی که مردم نادان هنگام درماندگی در مقابل دلیل منطقی خردمندان پیش می گیرند.

عادت جاهلان این است که چون در پاسخ درست درمانند به سفاهت می گرایند،

ص: ۲۷

دهن کجی می کنند، دشنام می دهند، آزار می رسانند.

قریش نیز به آزار محمد صلی الله علیه و آله برخاستند و در این راه تا آن جا که توانستند پیش رفتند. ابولهب و زن او امّ جمیل، حکم بن ابی العاص، عقبه بن ابی معیط از جمله مردمانی اند که بیش از دیگران محمد را آزار می کردند.

وقتی محمد صلی الله علیه و آله در بازار عکاظ مردم را به خدای یگانه می خواند، ابولهب به دنبال او می افتاد و می گفت: مردم برادر زاده من دروغگوست از او پرهیزید. نیرنگ دیگری که به کار می بردند این بود که آزار محمد را بیشتر به عهده کودکان و غلامان می گذاشتند.

روزی، آن عالم اسرار مُلَمک و ملکوت و آن منبع فیوضات ربّانیّه به نماز ایستاده بود، تنی چند از ایشان شکنجه شتری پر از سرگین به غلامی از غلامان خود دادند و چون محمد به سجده رفت، غلام آن شکنجه را بر پشت او نهاد و دوش و پشت وی را آلود ساخت. ^[۱] قریش از پس آزارهای گوناگون نسبت به رسول خدا و مردان و زنانی که به آن حضرت ایمان آورده بودند تصمیم به قتل رسول خدا گرفتند و به ابوطالب گفتند:

یا به او بگو دست از دعوتش بردارد، یا آمده کشته شدن شود.

ابوطالب سخن قریش را به آن حضرت گفت، آن جناب فرمود: ای عمّ گرامی! اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپم بگذارند، من از دعوت خود دست برنخواهم داشت.

ابوطالب از خانه بیرون شد و سخن آن حضرت را باز گفت و با کمال جرأت و شهامت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نمود و با زبان حال گفت:

ص: ۲۸

از دادن جان خدمت جانانه رسیدیم در عشق نظر کن که چه دادیم و چه دیدیم
زان پسته خندان چه شکرها که نخوردیم زان سرو خرامان چه ثمرها که نچیدیم
هر عقده که آن زلف دوتا داشت گشودیم هر عشوه که آن چشم سیه کرد خریدیم
(فروغی بسطامی)

قطع روابط با بنی هاشم

قریش متوجه شد که ابوطالب از برادر زاده خود سخت دفاع می کند، ناچار در دارالنَّوّه که محلّ شورای آنان بود گرد آمده و پس از مشورت های زیاد تصمیم گرفتند که صحیفه ای بدین مضمون بنویسند که هیچ یک از ما حقّ هیچ گونه معامله و داد و ستد و معاشرت و رفت و آمد و حتّی یک کلمه مکالمه با بنی هاشم نداشته باشد. پس نامه را به مضمون فوق نوشته و همگی امضا کردند و هم قسم شدند و آن را پیچیده در خانه کعبه آویختند.

چون خبر این صحیفه به ابوطالب رسید، سراسیمه از خانه بیرون شد و به نزد قریش شتافت و گفت: این خبر چیست که شنیده ام؟! آنان اظهار کردند: ای ابوطالب! بیا برادر زاده خود را به ما تسلیم کن و خود بر تمام ما امارت و آقایی نما، ابوطالب گفت: عجب مردمان بی انصافی هستید، من اولاد خود را به شما بدهم که او را به قتل برسانید!

هجرت به شعب ابی طالب

آنگاه به نزد بنی هاشم برگشت و گفت:

عَلَيْكُمْ يَا بَنِي هَاشِمٍ وَحِصْنَ الشُّعْبِ. (۱)

ای بنی هاشم! برای حفظ جانتان داخل شعب ابی طالب شوید.

ص: ۲۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۹، باب ۵، حدیث ۱؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۲/۱. [۲]

پس همگی وارد شعب ابی طالب که درّه ای بین دو کوه بود گردیدند.

ابوجهل و عاص بن وائل و نضر بن حارث و عقبه بن اُبی مُعیط اطراف شعب پاس می دادند و مراقب بودند که کسی داخل شعب نشود و طعامی به مسلمین نرساند.

کسی نمی توانست علناً آذوقه برای ایشان ببرد، ابوالعاص بن ربیع داماد آن حضرت در تاریکی های شب با صدمات زیادی مقداری طعام و گندم و خرما بر شترش بار کرده و نزدیک شعب که می رسید شتر را رها کرده و خود می رفت و شتر آذوقه به افراد شعب می رساند.

چون ابوطالب از ابوجهل و دستیارانش خائف بود، شبی چند بار جای بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شعب عوض می کرد مبادا مشرکین نیمه شب بر سر او بریزند و آن بزرگوار را به قتل برسانند.

مدّت سه تا چهار سال با کمال سختی و فقر و تنگدستی در شعب باقی ماندند، چنان کار بر آنها سخت شده بود که فریاد گرسنگی اطفالشان از بیرون شعب شنیده می شد!

هجرت به طائف

ابوطالب و خدیجه کبری تا زنده بودند، آزار مشرکان نسبت به آن حضرت حدّی داشت، ولی پس از وفات آن دو بزرگوار که از هر جهت حامی پیامبر و دین او بودند، آزار سردمداران کفر از حد گذشت، چندانکه احساس کرد بیش از این نمی تواند در مکه درنگ کند، در اواخر ماه شوال با زید بن حارثه به طائف رفت و در آن جا به سه برادر از رؤسای ثقیف: عبد بن عمر و مسعود بن عمر و حبیب بن عمر که سه برادر بودند ملاقات کرد و دین خود را به آنان عرضه داشت، هر یک در کمال بی شرمی حضرت را به جواب سختی پاسخ دادند. یکی گفت: که من پرده خانه کعبه را دزیده

باشم اگر تو راست بگویی و خدا تو را مبعوث کرده باشد. دیگری گفت، خدا عاجز بود که غیر تو را پیغمبر گرداند! سومی گفت: به خدا سوگند که هیچ گونه حاضر نیستم با تو سخن گویم؛ زیرا اگر پیغمبر باشی من کوچکتر از آنم که با تو سخن گویم و اگر نباشی بزرگتر از آنم که با تو کلامی گویم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مأیوس شده از آنان خواست اکنون که ایمان نیاوردید و گفتارم را نپذیرفتید امر مرا مخفی دارید و با کسی در میان ننهید، ولی آنان مردم را خبر کردند و امرش را فاش ساختند و گفتند: او چنین توقّعی کرد و ما او را رد کردیم، آنگاه سر راهش را گرفته او را آزار و استهزا کردند و آن قدر سنگ بر پای مبارکش زدند که خون جاری شد.

موسی بن عقبه گوید:

آن قدر سنگ به ساق پای مبارکش زدند که نعلینش پر از خون شد و از شدت جراحت خسته می شد و بر زمین می افتاد، بازوهای او را می گرفتند و او را می نشانند و به او می خندیدند.

بنابر بعضی از روایات، تنها زید بن حارثه از حضرت دفاع می کرد آن قدر که چندین جای سر زید را شکستند و همه روز کارشان همین بود تا یک روز اطفال و سفهای قوم او را تعقیب کردند، تا آن که حضرت از طائف خارج شد.

در بیرون شهر طائف باغی بود که عتبه و شیبه پسران ربیعہ با غلامشان «عداس» در آن باغ بودند، حضرت در سایه دیوار باغ نشست و خون از پای مبارکش جاری بود، چون چشم عتبه و شیبه به او افتاد شفقت کرده، غلام خود عداس نصرانی را با مقداری انگور نزد حضرتش فرستادند.

عداس انگور آورد و عرض کرد میل فرمایید، حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم، عداس پرسید: این سخن از کلام این بلد نیست، حضرت فرمود: اهل کجا هستی؟ گفت: نینوا، حضرت فرمود: شهر یونس بن مَتّی بنده صالح حق!

عداس پرسید از کجا دانستی که یونس کیست؟ فرمود: خدایم به من خبر داده است، پس او را دعوت به اسلام کرد، عداس مسلمان شد و به خاک افتاده سجده کرد و صورت و دست و قدم های آن حضرت را که خون از آن جاری بود بوسید، چون نزد ارباب خود باز گشت بدو گفت: وای بر تو! این مرد با تو چه کرد که سجده کردی و چرا قدم های او را بوسیدی؟ عداس گفت: او مرا به امری خبر داد که جز پیغمبر خدا بدان دانا نیست، بدو خندیدند و گفتند: این مرد تو را از کیش مسیح باز داشت.

قریب یک ماه حضرت در طائف بود و هر روز مردم را به دین اسلام دعوت می کرد و هر چه می توانستند او را آزار می دادند و هیچ کس ایمان نیاورد تا این که بدن مبارکش از شدت صدمه ورم کرد و به طرف مکه باز گشت. در بین راه زیر سایه درخت انگوری نشست و مشغول راز و نیاز و مناجات با پروردگارش گردید و عرضه داشت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ ضَعْفَ قُوَّتِي، وَقَلَّةَ حِيلَتِي وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ، أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي، إِلَى مَنْ تَكَلَّمْتُ؟ إِلَى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي، أَوْ إِلَى عَدُوٍّ مَلَكَتْهُ أَمْرِي؟ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا ابَالَيَ وَ لَكِنْ عَافَيْتَكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ وَصَيَّرَ لِحَافَهُ عَلَيْهِ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ يَنْزِلَ بِي غَضَبُكَ أَوْ يُحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ، لَكِنْ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ. (۱)

خداوندا، از ناتوانی، بیچارگی و خواری خود نزد مردم به تو شکایت می آورم، تو مهربان ترین مهربانانی، تو پروردگار مستضعفانی، تو پروردگار منی، مرا به که واگذاری، بیگانه ای که از من روی در کشد، یا به دشمنی که

ص: ۳۲

کارم را بدو سپرده ای؟ اگر تو بر من خشم نگرفته باشی هیچ باکی از دیگران ندارم، ولی عافیت و سلامتی از ناحیه تو برایم گواراتر است. پناه می برم به نور وجه تو که تاریکی ها بدان روشن شده و کار دنیا و آخرت بدان صلاح یافته، از این که غضبت بر من فرود آید یا خشمت بر من وارد شود، آری، آن قدر از تو پوزش می طلبم تا تو خشنود شوی و هیچ نیرویی جز به تو نیست.

در هر صورت همان طور که حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید، وجود مقدس آن حضرت در جهت تبلیغ دین خدا به انواع شکنجه ها و مشقت های بدنی و آلام روحی دچار گشت، ولی تا آخرین نفس وظیفه و مسئولیت خود را عاشقانه انجام داد، چنانکه در جملات بعد به آن اشاره خواهد شد.

«۱۳» وَأَذَابَ نَفْسِهِ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ «۱۴» وَأَتَعَبَهَا بِالِدُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ «۱۵» وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ «۱۶» وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ وَمَحَلَّ النَّأْيِ عَنِ مَوْطِنِ رَحْلِهِ وَمَوْضِعِ رِجْلِهِ وَمَسَدِ قَطْرِ رَأْسِهِ وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ وَاسْتِنْصَارًا عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ «۱۷» حَتَّى اسْتَيْتَبَ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ «۱۸» وَاسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ «۱۹» فَهَنَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحًا بِعَوْنِكَ وَمُتَّقِيًا عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ «۲۰» فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ «۲۱» وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحِهِ قَرَارِهِمْ «۲۲» حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

و جانش را در رساندن پیام تو به خستگی افکند و وجودش را به خاطر فراخواندن مردم به آیین تو، به زحمت افکند و خود را به جهت خیرخواهی، نسبت به پذیرندگان دعوت در عرصه کار و کوشش گذاشت و برای تبلیغ دینت، به سرزمین های غربت و جا و مکان دور از وطن و دور از خانه و منزلش و جدای از مرکز سکونت و محل تولد و آرامگاه جانش، هجرت کرد. این هجرت اراده و خواست او بود برای نیرومند شدن دینت و یاری جستن علیه کافران به حضرتت، تا جایی که راه آنچه، درباه دشمنانت با چاره جویی و دوراندیشی، در

صدد به دست آوردنش بود، برای او هموار شد و آنچه در مورد دوستانت، سنجیده و نظام داده بود برایش کامل گشت. پس در حالی که از کمک دهیت، خواستار پیروزی بود و از یاریت به جبران ناتوانیش خواهان نیرو و قدرت بود، به سرعت به کارزار، با دشمنان برخاست؛ در نتیجه در وسط سرزمینشان با آنان جنگید و در میان محلّ اقامتشان به آنان هجوم برد تا فرمانت آشکار شد و دینت برتری یافت؛ گرچه مشرکان را خوش نیاید.

دشواری های تبلیغ دین

اشاره

امام در فراز «وَأَذَابَ نَفْسِهِ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ» به مشکلات تبلیغ دین اشاره می فرماید:

انسان برای رسیدن به کمالات و پیدا کردن اخلاق نیکو، نیازمند راه و روش و پرسش است. تا به مراتب بالاتر اوج بگیرد. دین راهی برای رسیدن به هدف های بلند است که با راهنمایی یا آموزش یا رفتار به هدایت بشر می پردازد.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ « (۱)

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

مرحوم علامه طباطبائی درباره قیّم می نویسد:

ص: ۳۵

«قیم به معنای کسی است که عهده دار کاری باشد و در تدبیر و اداره آن نیرومند باشد یا کسی که بدون تزلزل و سستی روی پای خود بایستد.

معنای آیه این است که: تنها دین توحید بر اداره جامعه و رساندن آن به سرمنزل سعادت تواناست.

و دین استوار و تزلزل ناپذیری که بشر را هدایت می کند و هرگز به کجراهه نمی برد و حق است و هیچ باطلی در آن راه ندارد همان دین توحید است، اما بیشتر مردم به سبب خو گرفتن با عالم حس و غرق شدن در زرق و برق دنیای فانی از داشتن دل پاک و عقل درست اندیش محروم گشته اند. و مردم این مطالب را نمی دانند بلکه ظاهر زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافل و روی گردانند.» (۱) اگر هدف از زندگی رسیدن به بهشت هم باشد باز به هدایت انبیا نیاز است؛ زیرا هیچ کس بدون هدایت انبیای بزرگ و اولیای الهی و حجت حق به بهشت نمی رود.

پس داشتن راه و روش و سرمایه فطری، ریشه دین شناسی است که انسان به کمک آنها می تواند راه درست را انتخاب کند.

تحمّل شکنجه های روحی و بدنی

آنگاه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دعوت عمومی پرداخت، سران قریش برای ساکت کردن آن حضرت، هر وسیله ای را که امکان داشت به کار بردند نخست مبارزه روانی را با وعده مقام و مال و امکانات رفاهی آغاز کردند، چون تأثیر نداشت به سراغ تهمت های ناجوانمردانه و تمسخر رفتند و ایشان را آماج کلماتی چون مجنون، شاعر، کاهن، کذاب قرار دادند؛ سپس به مبارزه جسمی پرداختند و با انواع آزارها و شکنجه های بدنی از پرتاب سنگ و زباله و پاره کردن لباس و حصر غذایی و معاملات و ارتباطات با قبایل عرب، جنگ های بسیاری را بر حضرت تحمیل کردند

ص: ۳۶

و در نهایت حضرت و یارانش را مجبور به هجرت از مکه به سوی مدینه و حبشه نمودند.

فصل تازه ای در رسالت پیامبر آغاز گردید و خداوند وی را به ایستادگی دعوت نمود:

فَلذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ « (۱)

پس آنان را [به سوی همان آیینی که به تو وحی شده] دعوت کن، و همان گونه که مأموری [بر این دعوت] استقامت کن، و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن.

و پس از تهدیدات دشمنان، فضایل اخلاقی فراموش گردید و سلاح کینه و قومی گری و تعصب به میدان آمد تا از گسترش اسلام جلوگیری کند البته علت اصلی مقاومت مردم آن زمان، کمبود رشد فکری و مقابله دعوت پیامبر با منافع قومی از بت پرستی تا رباخواری از مستضعفان بود که با تشکیل کادر رهبری مخالفان قریش، حرکت دین اسلام دچار رکود می شد. ولی باز خداوند حضرت را به شکیبایی فرا خواند و فرمود:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْاُخُوتِ « (۲)

پس در برابر حکم و قضای پروردگارت [که هلاک کردن تدریجی این طاغیان است] شکیبیا باش و مانند صاحب ماهی [یونس] مباش [که شتاب در آمدن عذاب را برای قومش خواست و به این علت در شکم ماهی محبوس شد].

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از عبور از مرحله صبر و استقامت در برابر همه

ص: ۳۷

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۵. [۱]

۲- (۲) - قلم (۶۸) : ۴۸. [۲]

مقاومت ها به سوی نهادینه کردن دین در برنامه زندگی مردم تلاش بسیار نمود. و مال و اهل بیت خویش را فدای دین کرد.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

إِنْ عَرَضَ لَكَ بَلَاءٌ فَأَجْعِلْ مَالَكَ دُونَ دَمِكَ فَإِنْ تَجَاوَزَكَ الْبَلَاءُ فَأَجْعَلْ مَالَكَ وَدَمَكَ دُونَ دِينِكَ، فَإِنَّ الْمَسْلُوبَ مَنْ سَلَبَ دِينَهُ وَالْمَخْرُوبَ مَنْ خَرَبَ دِينَهُ. (۱)

اگر بلایی برایت پیش آمده مالت را فدای جانت کن و اگر بلا از تو گذشت؛ مال و جانت را فدای دینت کن؛ زیرا غارت شده کسی است که دینش به غارت رفته است و خانه خراب کسی است که دینش ویران گشته باشد.

پس بر این اساس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام اذیت ها و فشارها را در راه خدا تحمل کرد تا رضایت حق تعالی را کسب کند.

طارق محاربی می گوید:

«پیامبر را دیدم که در میان مردم با صدای بلند می فرمود:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا » مردم را به اسلام و یگانه پرستی دعوت نمود و ابولهب قدم به قدم به دنبال او می رفت و به سوی حضرت سنگ می انداخت به حدی که پای ایشان خونین می شد و پیامبر همچنان مردم را ارشاد می فرمود و ابولهب فریاد می زد:

مردم! این مرد دروغگوست به حرف های او گوش ندهید. (۲) « بونس ویلی به » می نویسد:

«محمد صلی الله علیه و آله دینی تهذیب یافته به سوی همه جهانیان آورد، او نماینده عنایات پروردگار بود، خدای آگاه او را برانگیخت تا مسیحیان گمراه شده را آگاه سازد.

ص: ۳۸

۱- (۱) - کنز العمال: ۹۳۳/۱۵، حدیث ۴۳۶۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱۷/۳۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۲/۱۸، باب ۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۵۶/۱.

آیین محمدی صلی الله علیه و آله چنان خردمندانه است که در تبلیغ آن هیچ نیازی به کاربرد شمشیر و زور نیست. کافی است که اصول آن را درست به مردم بفهمانند تا همه با جان به آن بگردند.» (۱)

گذر از لذت‌ها و راحتی‌های نفس در راه دین

اشاره

حضرت سجاد علیه السلام در فراز «وَأَتَعَبَهَا بِالْذُّعَاءِ إِلَىٰ مِلَّتِكَ» به دشواری‌های خاص تبلیغ دین اسلام که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است؛ اشاره می‌فرماید:

تأسیس یک شریعت و آیین برای مردم همراه با روی گردانی از راحتی‌ها و خوشی‌های دنیاست و تحمل مشکلات آن بسیار دشوار است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مانند طیب دردشناس به سراغ بیماران روحی و روانی می‌رود تا جان خفته و امراض نفسانیه و زنگار قلوب را علاج کند، پس می‌بایست جان و جسم خود را به مشقت بیندازد تا دیگران را بیدار و آگاه سازد. پس به خاطر علاقه وافر به درمان نفوس و فشار دشمنان به ناچاری از وطن خود به دیار غربت هجرت کرد تا در دوردست به هدایت سرگردانان پردازد. و او در این امر بسیار دلسوز و کوشا بود.

همان طور که خداوند می‌فرماید:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ « (۲)

یقیناً پیامبری از جنس خودتان به سويتان آمد که به رنج و مشقت افتادنتان بر او دشوار است، اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.

ص: ۳۹

۱- (۱) - زندگانی محمد صلی الله علیه و آله : ۱۷۷.

۲- (۲) - توبه (۹) : ۱۲۸. [۱]

تحلیل همه ناملایمات به این منظور بود که دین خدا را عزت بیخشد و بر کسانی که بر خدا کفر ورزند پیروز شود و او با امدادهای غیبی و معجزات توانست به نجات بشریت بشتابد. حضرت به قدری به پیشرفت دین امیدوار و علاقمند بود که حتی سلامتی خویش را به خطر می انداخت تا گمراهی را هدایت کند.

خداوند باری تعالی در این باره می فرماید:

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ « (۱)

پس آیا کسی که کردار زشتش برای او زینت داده شده و [به این سبب] آن را خوب دیده [مانند کسی است که در پرتو ایمان، خوب و بد را تشخیص داده است؟] همانا خدا هر که را بخواهد [به کیفر تکبرش در برابر حق] گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید. پس مبادا جانت به سبب حسرت هایی که بر آنان می خوری از بین برود؛ بی تردید خدا به آنچه انجام می دهند داناست.

پیامبر و رنج عبادت

دلداری خداوند به پیامبرش او را تسکین و آرامش می بخشید. حتی رسول الله صلی الله علیه و آله در عبادت هم نفس خود را به رنج می انداخت تا آمادگی خویش را برای مبارزه با نفس حفظ کند.

حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

رسول الله صلی الله علیه و آله به مدت ده سال بر روی انگشتان خود ایستاد و نماز شب می خواند، رنگش زرد می شد و بر این حال نماز شب می خواند و خود را به مشقت

ص: ۴۰

می انداخت تا خداوند به او فرمود:

طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ « (۱)

طه * ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به مشقت و زحمت افتی. (۲) مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق می گوید:

« که حضرت علی علیه السلام فرمود:

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا « (۳)

ای جامه بر خود پیچیده! * شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است، برای عبادت] برخیز.

بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. آن حضرت تمام شب را به عبادت می پرداخت تا جایی که پاهایش ورم کرد به طوری که هنگام نماز یک پایش را بلند می کرد و یکی را روی زمین می گذاشت. پس جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت: « طه » یعنی هر دو پایت را به زمین بگذار، ای محمد! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی. (۴)

مشکلات پیامبر در راه تبلیغ دین

مشکلاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر دین تحمل می فرمود عبارت است از:

۱ - بروز جنگ ها و درگیری با اقوام قبیله خود و کفار مکه که تا حد ایمان آوردن آنان می کوشید.

ص: ۴۱

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۱ - ۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶/۶۸، باب ۶۱، ذیل حدیث ۳؛ تفسیر القمی: ۵۷/۲، ذیل آیه ۲ سوره طه.

۳- (۳) - مزمل (۷۳) : ۱ - ۲. [۲]

۴- (۴) - تفسیر المیزان ۱۲۶/۴؛ الدر المنثور: ۲۸۸/۴.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه چنین گواهی می دهد:

وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلَّ غَمْرَةٍ وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ وَقَدْ تَلَوَّنَ لَهُ الْمَادَنُونَ وَتَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ. (۱)

و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، آن وجود مبارکی که در راه خشنودی او در هر بلا و سختی فرو رفت، و از هر شربت بلایی جامی نوشید، در حالی که نزدیکانش از او روی گرداندند، و بیگانگان بر دشمنیش اتفاق داشتند.

۲ - تفهیم مطالب به عقل ناقص مردم، تا حدی که نفس خود را به هلاکت نزدیک می ساخت. که قرآن می فرماید:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسِيفاً « (۲) شاید تو می خواهی اگر [این معاندان لجوج] به این سخن [که قرآن کریم است] ایمان نیاورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی !!

رهبران دینی بیش از آنچه تصور شود از گمراهی مردم رنج می برند و به ایمان آنان عشق می ورزند. از این که ببینند تشنه کامان حقیقت در کنار چشمه زلال توحید نشسته اند و از تشنگی فریاد می کشند، ناراحت هستند، پس شب و روز دعا می کردند و در نهان و آشکار به تبلیغ می پرداختند تا مردم در راه روشن قدم گذارند.

پس از هر آسایشی دریغ نموده تا حدی که خطر انداختن جان خود و خانواده شان پیش می رفتند.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: راه آسایش چیست؟ فرمود: در مخالفت کردن با هوای نفس. عرض کرد: بنده چه وقت مزه آسایش را می چشد؟ فرمود: در

ص: ۴۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۲۴/۱۸، باب ۱۲، حدیث ۶۲. [۲]

۲- (۲) - کشف (۱۸) : ۶. [۳]

نخستین روز ورود به بهشت. (۱)۳ - گفتگوی رو در رو و مناسب با حال مردم که به دنبال آن علاج بیماری های نفسانی و روحی هر شخص بود.

همان طور که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. (۲)

ما گروه پیامبران با مردم به اندازه خردشان سخن می گوئیم.

چون این کار سختی خاص دارد پس در آن نسبت دادن به دروغگویی و تهمت و فراموشکاری و نادانی هم وجود دارد.

۴ - توجه به امور دنیوی و اندک شدن ارتباط معنوی که در اثر ارتباط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دعوت مردم به سوی حق و توجه به امور دنیای مردم و پایین آمدن از منزلت قاب قوسین به مراتب پایین بشری و حیوانی، آن تقرب الهی خاص کم می شود. و این برای پیامبر بسیار فشار روحی و قلبی دارد که به درجه استغفار به درگاه خدا نزدیک می شود و می فرماید:

إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً. (۳)

گاه قلبم را غباری می گیرد و من روزی هفتاد بار از خدا آمرزش می طلبم.

یعنی حضرت با توجه به حقیقت درک فیض ربانی، حضورش در امور دنیا را، نوعی قطع ارتباط مستمر می دانست و استغفار می کرد.

ص: ۴۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۴/۷۵، باب ۲۳؛ تحف العقول: ۳۷۰. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۲۳/۱، حدیث ۱۵؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۸۰/۱۶، باب ۹، حدیث ۱۲۲. [۳]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل ۳۲۰/۵، باب ۲۲، حدیث ۵۹۸۷. [۴]

امام سجاد علیه السلام در فراز «وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ» به یکی از عوامل تأثیر گذار در هدایت که موضوع نصیحت و موعظه مردم است؛ اشاره می فرماید:

غریزه فطری هر مسلمان خواهان نصیحت و خیرخواهی است و شالوده تکالیف عمومی بر اساس اصلاح عیوب نفسانی و روانی فرد و جامعه است. و از آن جا که هدف خلقت بشر تکامل است بازشناسی نقایص و برطرف سازی آنها در نصیحت و ارشاد است که به منزله حیات بخشیدن دوباره مردم است.

و این درخواست خداوند در هدایت انسان هاست که می فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعْرُوفِ الْحَسَنِ وَحِادِلْهُمْ بِآيَاتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ « (۱)

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] پرداز، یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده اند و نیز به راه یافتگان داناتر است.

اصیل ترین شیوه هدایت فکری انسان از طریق دعوت به حکمت و موعظه نیکو و مجادله احسن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این شیوه در دوران تشریف در مکه با تلاش بسیار، مردم را به اسلام فرا خواند و داروی شفابخش موعظه را در دل های آنان به کار برد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ « (۲)

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده، و

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۱۲۵. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰) : ۵۷. [۲]

شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست، و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

حتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اوج جنگ ها و مبارزات، برنامه نصیحت و دعوت به اسلام از طریق راهنمایی به وسیله آیات قرآنی را ادامه داد، حتی در سخت ترین شرایط مکه و فشار قریش پیروان حقیقت جو را با آیات حق امیدوار می ساخت.

أَبْلُغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿١﴾

پیام های پروردگرم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

کلمه

«نصح» به معنای خالص و تصفیه کردن است که با انگیزه نصیحت و خیرخواهی و پاک کردن نیت از نادرستی است و گاهی به معنای دعوت نمودن کلامی یا عملی به اموری که صلاح شخصی در آن باشد و او را به سوی خیر و درستی هدایت کند، می باشد.

اهل دعوت یعنی اهل توحید یا اهل عبادت یا اهل دعا یا هر که تبلیغ احکام شرعی را بپذیرد.

مراد از نصیحت نبی صلی الله علیه و آله اموری از جمله: ارشاد به مصالح دینی و دنیایی، آموزش تکالیف به مردم و کمک به انجام آنها، امر به معروف و نهی از منکر، خوش اخلاقی و احترام به ارزش های مردم، دعا برای جلب خیر دنیا و آخرت به خاطر رضایت خدا برای مسلمانان می باشد.

هدایت و صولی و هدایت ایصالی

هدایت درباره هر انسانی به حسب اوست و توفیق هر کسی به اندازه میزان

ص: ۴۵

هدایت یافتن اوست و به طور کلی هدایت دو گونه است:

هدایت وصولی: این است که راهنما از دور کسی را به هدفی راهنمایی کند.

هدایت ایصالی: این است که راهبر با انگیزه محبت و لطف گام به گام شخص را به منزل مقصود برساند.

هدایت دوم کامل تر و برتر است چون اشتباه و انحراف در راه رسیدن کمتر است.

موعظه و پند از روش های آسان و عمومی برای رساندن انسان به هدف های بلند کمال است که اگر به روش زبانی باشد جنبه راهنمایی دارد و اگر به شیوه عملی و رفتاری باشد همگام شدن با مردم است.

البته راهنما باید راه و چاه را بشناسد تا بتواند مردم را به راه مستقیم ارشاد کند.

هدایت در روایات

یکی از ویژگی های برجسته پیامبران آراستگی به روش اندرزگویی و پندآموزی به امت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

الإِقْتِصَادُ وَحُسْنُ السَّمْتِ وَالْهَدْيُ الصَّالِحُ جُزْءٌ مِنْ بَضْعٍ وَعِشْرِينَ جُزْءاً مِنَ التُّبُوهِ. (۱)

میانه روی و روش نیکو و هدایت شایسته بخشی از اجزای بیست و چند گانه نبوت است.

اما رسالت الهی پیامبر بزرگوار اسلام، دعوت به راه توحید با دوری از آلودگی ها و اخلاق ناشایسته بود تا بتواند بر قلب ها حاکم شود.

ص: ۴۶

حضرت به اصحابش فرمود:

الدِّينُ النَّصِيحَةُ. قُلْنَا لِمَنْ؟ قَالَ: لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَيِّمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ. (۱)

دین، نصیحت و خیرخواهی است. عرض کردیم: برای چه کسی؟ فرمود: برای خدا، برای کتاب او، برای پیامبر او، برای پیشوایان مسلمانان و برای همه مردم.

بیشتر پیام آوران الهی دارای کتاب آسمانی بودند که محتوای آنها ارشاد پایدار و جاودانه بوده است و همگی می فرمودند:

ما در این راه هیچ مزدی از شما طلب نمی کنیم، تنها هدف ما هدایت و اصلاح شماست. همه انبیا و اولیای خدا خواسته شان این بود:

« نصیحت ما را بشنوید و به خدای جهانیان ایمان آورید که رستگاری در گرو ایمان و عمل صالح است ».

امام علی علیه السلام این مطلب را به صورت حق بیان می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ: فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ: فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ. (۲)

ای مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من این است که خیر خواه شما باشم، و غنیمت شما را به طور کامل به شما پردازم، و شما را تعلیم دهم تا جاهل ننمایند، و مؤدب به آداب نمایم تا بیاموزید. و اما

ص: ۴۷

۱- (۱) - صحیح مسلم: ۵۳/۱، کتاب الایمان؛ کنز العمال: ۴۱۲/۳، حدیث ۷۱۹۷؛ المسند، شافعی: ۲۳۳.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۳۴. [۱]

حقی که من بر شما دارم وفا به بیعتی است که با من نموده اید، و خیرخواهی نیست به من در حضور و غیاب، و اجابت دعوتم به وقتی که شما را بخوانم، و اطاعت از من چون دستوری صادر کنم.

و حضرت در فرازی دیگر اجرای این مهم را از وظایف اصلی ائمه اطهار علیهم السلام و اولیای خدا می داند و می فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ : الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ. (۱)

امام به غیر آنچه از جانب خدا مأمور است وظیفه ای ندارد، تکلیف او ابلاغ کامل پند و اندرز، و جدیت در خیرخواهی، و زنده کردن سنت است.

درخواست یاری از خدا

اشاره

امام سجاد صلی الله علیه و آله در فراز «وَاسْتَنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ» به کمک های معنوی و روحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اجرای رسالت، اشاره کوتاهی دارد.

استنصار به معنای طلب نصرت و یاری است، ولی در این فراز مقصود یاری خواستن برای غلبه بر کفر و باطل است. و اهل کفر، امت های پراکنده با خواسته های متفاوتند که از فرقه و گروه هایی با اعتقادات انحرافی و گمراه تشکیل شده اند و این کفر ظاهری و باطنی از قبیله قریش گرفته تا بدعت گزاران در دین را فرا می گیرد.

باید دانست که انسان هر چند توانمند باشد می بایست از ابزارهایی که خداوند در عالم اسباب قرار داده استفاده نماید.

هر حرکتی چه الهی و چه شیطانی باید به کمک اسباب ظاهری و باطنی باشد.

ص: ۴۸

آنانی که تفکرشان گرایش به طبیعت و مادیات است با آنانی که تفکر خدایی دارند از نیروهای خدادادی بی نیاز نیستند. اما رسول الله صلی الله علیه و آله از مقرب ترین و مورد تأیید یقینی نزد خداوند بود که به او وعده یاری داده شده است:

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿١﴾

پس مپندار که خدا در وعده اش با پیامبرانش وفا نمی کند؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و صاحب انتقام است.

با این همه عنایات، حضرت از تمامی نیروهای فکری و انسانی در پیشرفت اهداف و تدابیر امور و حل مشکلات چه نسبت به دوستانش و چه دشمنانش بهره می برد و گاهی نصرت الهی و مدد های غیبی هم به یاری او می آمد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢﴾

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است، فرود آوردیم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.

روشن است که، یاری کردن خدا، به معنای یاری دین و آیین اوست و یاری پیامبر اسلام در نشر شریعت و آموزه های دینی است.

از این رو در برخی آیات یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار دارد:

ص: ۴۹

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۴۷. [۱]

۲- (۲) - حدید (۵۷) : ۲۵. [۲]

وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١﴾

و خدا و پیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند.

یاری رسانی خداوند در برابر دفاع از دین به مجاهدان این است که از یک سو آنان را با نور ایمان در قلب و تقوا در روح و قدرت در اراده و آرامش در فکر مدد می دهد و از سوی دیگر فرشتگان را به یاری آنان می فرستد تا حوادث به سود مسلمانان پایان یابد.

یاری خدا جسم و جان و درون و برون را تسخیر می کند و ثبات قدم و ایستادگی در برابر دشمن را افزایش می دهد و این رمز پیروزی در برابر دشمنان دین است.

یاری خداوند در جنگ بدر

حتی خداوند با وعده های محکم هزاران فرشته را به یاری مسلمانان می فرستد.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

و خدا [وعده یاری و پیروزی] را جز بشارتی برای شما و برای آن که دل هایتان به آن آرامش یابد، قرار نداد ؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم نیست.

بشارت و پیروزی در آیه فوق در پی حوادث جنگ بدر بود که دست یاری خداوند یاران رسول الله را نجات داد، که فرمود:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ ﴿٣﴾

ص: ۵۰

۱- (۱) - حشر (۵۹) : ۸. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۲۶. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۲۳. [۳]

و بی تردید خدا در [جنگ] بدر شما را یاری داد، در حالی که [از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید.

تفسیر نمونه در شأن نزول آیه فوق می نویسد:

« پس از پایان جنگ احد مشرکان به سرعت به سوی مکه بازگشتند ولی در اثنای راه این فکر برای آنها پیدا شد که چرا پیروزی خود را ناقص گذاردند؟ چه بهتر که به مدینه بازگردند و شهر را غارت کنند و مسلمانان را در هم بکوبند و اگر محمد صلی الله علیه و آله هم زنده باشد به قتل برسانند و برای همیشه فکر آنها از ناحیه اسلام و مسلمین راحت شود به همین جهت فرمان بازگشت صادر شد و در حقیقت این خطرناک تر از مرحله جنگ احد بود؛ زیرا مسلمانان به قدر کافی کشته و زخمی داده بودند و طبعاً هیچگونه آمادگی در آن حال برای تجدید جنگ در آنها نبود و به عکس دشمن با روحیه نیرومندی می توانست این بار جنگ را از سر گیرد و نتیجه نهایی آن را پیش بینی کند این خبر به زودی به پیامبر رسید و اگر شهادت فوق العاده و ابتکار بی نظیر او که از وحی آسمانی مایه می گرفت نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان می یافت.

آیات فوق درباره این مرحله حساس نازل گردیده است و به تقویت روحیه مسلمانان پرداخته و به دنبال آن یک فرمان عمومی از ناحیه پیامبر برای حرکت به سوی مشرکان داده شده و حتی مجروحان جنگ احد که در میان آنها امام علی علیه السلام بیش از شصت زخم بر تن داشت آماده پیکار با دشمن شدند و از مدینه حرکت کردند.

این خبر به گوش سران قریش رسید و از این روحیه عجیب مسلمانان سخت به وحشت افتادند، آنها فکر می کردند شاید جمعیت تازه نفسی از مدینه به مسلمانان

پیوسته اند و ممکن است برخورد جدید، نتیجه نهایی جنگ را به زیان آنها تغییر دهد، لذا فکر کردند برای حفظ پیروزی خود بهتر این است که به مکه بازگردند همین کار انجام شد و به سرعت راه مکه را پیش گرفتند.

سپس در آیه بعد خداوند خاطره یاری مسلمانان در میدان بدر، به وسیله فرشتگان را به پیامبرش یادآوری می فرماید: فراموش نکنید در آن روز پیغمبر به شما گفت: آیا کافی نیست که سه هزار نفر از فرشتگان به یاری شما بشتابند. (۱) پروردگار عالمیان، برنامه و اداره عملیات نظامی را به عهده تفکر و اختیار رسولش قرار می دهد و او را به اسباب ظاهری، غالب بر دشمنان می کند؛ تا با اتمام حجت بدون کوتاهی و زیاده روی برای آینده آنان تصمیم بگیرد.

ولی گاهی غلبه باید با امداد الهی باشد یعنی تأثیر بر روند کاری از سوی خدا صورت بگیرد تا موحد حقیقی کار را حل کند و در جنگ ها و موعظه ها حرف آخر را بزند، همان طور که در آیه:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِئِيلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ « (۲)

[به کشتن دشمنان بر خود مبالید] شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت. [ای پیامبر !] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد [تا آنان را هلاک کند] و مؤمنان را از سوی خود به آزمایشی نیکو بیازماید؛ زیرا خدا شنوا و داناست.

«در روایات اسلامی و کلام مفسران آمده است که:

در روز بدر پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: مشتی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده، علی علیه السلام چنین کرد و پیامبر آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود:

رویتان زشت و سیاه باد. این کار اثر معجزه آسایی داشت و از آن گرد و غبار و

ص: ۵۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۹۶/۳ - ۹۷؛ [۱] ذیل آیه ۱۲۳ سوره آل عمران.

۲- (۲) - انفال (۸) : ۱۷. [۲]

سنگریزه که در چشم دشمنان فرو ریخت، وحشتی از آن به همه دست داد. (۱) شکی نیست که در ظاهر، همه این کارها را پیامبر و مجاهدان بدر انجام دادند اما اینکه می گوید شما نبودید که این کار را کردید، اشاره به این است که:

اولاً: قدرت جسمانی و روحانی و نیروی ایمان که سرچشمه این برنامه ها بود از ناحیه خدا به شما بخشیده شد و شما به نیروی خداداد در راه او گام برداشتید.

ثانیاً: در میدان بدر حوادث معجزه آسایی تحقق یافت که مایه تقویت روحیه مجاهدان اسلام و موجب شکست روحیه دشمنان شد؛ این تأثیر فوق العاده نیز از ناحیه پروردگار بود. (۲) البته این برداشت از آیه در صورتی است که بلائی نیکو را به معنای آزمایش بگیریم اما چنانچه به معنای نعمت بدانیم معنا چنین می شود که: نصرت خدا به جهت آن بود که به مؤمنان نعمت شایسته ای ارزانی کند که همان نعمت نابودی دشمنان و برتری کلمه توحید به دست آنها و بی نیاز شدن آنان از غنایم جنگی است.

به هر حال پیامبر مورد تأیید بود هر چند نزدیکان ایشان، وی را در اوج سختی ها رها می کردند و از کمکش محروم می ساختند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ، اتَّيَحَّ لَهُ الْأَبْعَدُ. (۳)

آن کس را که نزدیکان و گذارند، یاری بیگانه بسیار دور را دریابد.

و ایشان به امدادهای غیبی و روحی از سوی حق، اعتقاد راسخ داشت و توکلش به یاری حق بسیار بود.

ص: ۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۹/۱۹، باب ۱۰؛ كشف الغمه: ۱۸۳/۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴۱/۱.

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۱۱۵/۷، [۱] ذیل آیه ۱۷ سوره انفال.

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۱۴. [۲]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در جنگ ذات الرقاع، رسول خدا در کنار وادی زیر درختی فرود آمد. در همین هنگام سیلی آمد و میان آن حضرت و یارانش که در آن طرف وادی منتظر بند آمدن سیل بودند، فاصله انداخت. مردی از مشرکان متوجه پیامبر شد و به هم‌زمان خود گفت: من محمد را می کشم. و آمد به روی پیامبر شمشیر کشید و گفت: ای محمد! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟

پیامبر فرمود: آن که پروردگار من و توست. در این هنگام جبرئیل آن مرد را از اسبش پرت کرد و او به پشت روی زمین افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و شمشیر را برداشته روی سینه او نشست و فرمود:

ای غورث! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ عرض کرد: بخشنده‌گی و آقایی تو ای محمد.

پیامبر او را رها کرد مرد از جا برخاست، در حالی که می گفت: به خدا قسم که تو از من بهتر و آقاتری. (۱)

ص: ۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۹/۲۰، باب ۱۵، حدیث ۶؛ الکافی: ۱۲۷/۸، حدیث ۹۷؛ [۱] اعلام الوری: ۸۹.

[«۲۳» اَللّٰهُمَّ فَازِفَعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ اِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ «۲۴» حَتَّى لَا- يُسَاوَى فِي مَنْزِلِهِ وَلَا- يُكَافَأُ فِي مَرْتَبِهِ وَلَا يُوَازِيَهُ لَعْدِيكَ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ «۲۵» وَعَرَّفُهُ فِي اَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ اَجْرًا لِمَا وَعَدْتَهُ «۲۶» يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ يَا وَاْفِي الْقَوْلِ يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِاَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.]

خدایا! به خاطر مشقت و زحمتی که در راه تو کشید، مرتبه او را به بالا-ترین درجه بهشت بالا بر، تا جایی که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل، در پیشگاه حضرت در قدر و منزلت و درجه و مرتبت با او یکسان و برابر و موازی نشود و از نیکی شفاعت و پذیرش میانجی گری او در مورد اهل بیت پاکیزه اش و امت مؤمنش، بیش تر از آنچه به او وعده داده ای، به حضرتش اعلام کن. ای که وعده ات تحقق می یابد و عهدت قرین وفاست! ای که بدی ها را، به چندین برابر به خوبی ها تبدیل می کنی! همانا تو صاحب احسان و بخشش عظیمی.

مقام رفیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت

اشاره

حضرت در این فراز از دعا درخواست ترفیع درجات بالا برای پیامبر اسلام در برابر تحمل زحمت ها و مشقت هایی که در دین بر او وارد شده است می نماید.

یکی از صفات خداوند رفیع الدَّرَجَات است که در سوره غافر به آن اشاره شده است:

رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ ﴿١﴾

بالا برنده درجات و صاحب عرش است، روح را [که فرشته وحی است] به فرمانش به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند تا مردم را از روز ملاقات [که روز رستاخیز است] بیم دهد.

خداوند درجات را به میزان اخلاص بالا می برد، البته رفیع اگر به معنای بالا برنده باشد ولی اگر به معنای بلند مرتبه باشد، اشاره به اوصاف عالی خداوند است که در علم و قدرت و تمام اوصاف کمال و جمال به قدری بالاست که بشر با تمام مقاماتش به اوج آن نمی رسد.

خداوند، انسان را به سبب ایمان و عبادت او درجه می دهد و به مقامات عالی می رساند. همه اینها در سایه رحمت و لطف الهی است. که می فرماید:

« وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ﴿٢﴾ »

و کسانی که مؤمن بیایند در حالی که کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان برترین درجات است.

به خصوص پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به لحاظ برتری هایی به آن درجات می رساند پس هر کس دنیا و آخرت را انتخاب کند بهره می برد و درجاتی نصیب او می شود ولی درجات آخرت بسیار برتر و بهتر است.

ص: ۵۶

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۱۵. [۱]

۲- (۲) - طه (۲۰) : ۷۵. [۲]

كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا * اَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ اَكْبَرُ
دَرَجَاتٍ وَاَكْبَرُ تَفْضِيْلًا « (۱)

هر يك از دو گروه دنيا طلب و آخرت خواه را [در اين دنيا] از عطای پروردگارت ياری دهيم، و عطای پروردگارت [در اين دنيا از کسی] ممنوع شدنی نيست. * با تأمل بنگر چگونه برخی از آنان را بر برخی [در امور مادی و بهره های دنيايی] فزونی بخشيديم، و همانا آخرت از نظر درجات برتر، و از جهت فزونی بيشتراست.

اما به چه کسانی درجه می دهند، به کسانی که تلاش و مبارزه در راه خدا انجام می دهند و با جان و مال و هجرت به سوی کاميابی حرکت می کنند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ « (۲)

آنان که ايمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند، منزلتشان در پيشگاه خدا بزرگ تر و برتر است، و فقط اينانند که کاميابند.

اما اين مقامات و درجات به چه شکلی يا حالي ظاهر می شود که در قيامت برای مؤمنان آماده است، بايد منتظر ماند که:

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ « (۳)

مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی

ص: ۵۷

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۲۰ - ۲۱. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۲۰. [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۴. [۳]

بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

آن وعده هایی که در قالب دنیایی و مثالی نمی گنجد.

درجات انسان در روایات

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره درجات انسان ها در قیامت می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ، مَا لَأَعْيُنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ بَلَّهَ مَا أَطْلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ. (۱)

خدای تعالی فرموده است: برای بندگان نیک کردار خود چیزهایی فراهم آورده ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است و به ذهن هیچ بشری خطور نکرده است؛ پرهیز که آگاه نمی شوید.

همانگونه که تفاوت تلاش ها در دنیا سبب تفاوت در بهره گیری است، در امور معنوی و آخرتی نیز این تفاوت ها حاکم است. با این فرق که دنیا و تفاوت هایش محدود است ولی آخرت و تفاوت هایش نامحدود است. بنابراین درجات آخرت هم برتر و بیش تر است کما اینکه حضرت علی علیه السلام در وصف بهشت می فرماید:

دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ، وَمَنَازِلٌ مُتَفَاوِتَاتٌ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا، وَلَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا وَلَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا، وَلَا يَبْئَسُ سَاكِنُهَا. (۲)

بهشت را درجاتی است که بر یکدیگر برتری دارند، و منازلی است که با هم تفاوت دارند، نعمتش قطع نمی شود، مقیم در آن بیرون نمی رود، ماندگار در آن پیر نمی شود، و ساکن آن تهیدست و نیازمند نمی گردد.

و حکمت الهی بر این است که کسی را برای پیامبری انتخاب کند که بتواند

ص: ۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۲/۸، باب ۲۳؛ [۱] كنز العمال: ۷۷۸/۱۵، حدیث ۴۳۰۶۹.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۸۴. [۲]

سنگین ترین بار مسئولیت را به دوش کشد و نیکوتر از همه از عهده آن بیرون آید و دارای صفات برجسته هم باشد تا بالاترین مقام و منزلت به او عطا فرماید و با دعایی مستجاب به درجات والاتر برساند.

روح بلند مرتبه پیامبر در برخورد با ابن خولی

« ابن خولی، ظرفی از شیر و عسل برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود: دو نوشیدنی در یک وعده؟ و دو ظرف در یک ظرف؟ حضرت آن را میل نفرمود و فرمود:

من این را حرام نمی دانم اما خوش ندارم که فخر بفروشم و فردای قیامت به خاطر چیزهای زیاد دنیا حسابرسی شوم. من فروتنی را دوست دارم؛ زیرا هر که برای خدا فروتنی کند، خداوند او را رفعت می بخشد. » (۱) دعای امت وسیله ای برای رسیدن پیامبر به آن مقام عظمی است که به شکرانه آنچه از هدایت و ایمان و شفاعت به وسیله آن پیامبر گرامی نصیبشان گردیده است همان طور که حضرت علی علیه السلام در خطبه نماز جمعه ای، چنین دعایی شایسته در حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اللَّهُمَّ اعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الْكَرِيمَةَ،

اللَّهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ اعْظَمَ الْخَلَائِقِ كُلَّهُمْ شَرَفًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَقْرَبَهُمْ مِنْكَ مَقْعِدًا وَأَوْجَهُهُمْ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَاهًا وَأَفْضَلَهُمْ عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَنَصِيبًا، اللَّهُمَّ اعْطِ مُحَمَّدًا أَشْرَفَ الْمَقَامِ وَجِبَاءَ السَّلَامِ وَشَفَاعَةَ الْإِسْلَامِ. (۲)

ص: ۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۴/۶۳، باب ۴، حدیث ۱۰؛ مکارم الاخلاق: ۳۲. [۱]
۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۴/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۳۱؛ [۲] الکافی: ۱۷۵/۸، حدیث ۱۹۴. [۳]

پروردگارا! به محمد صلی الله علیه و آله درجه و مقام و برتری و جایگاه نیکان عطا فرما، پروردگارا! محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش را برترین آفرینش، برترین مقام در روز قیامت و نزدیک ترینشان نزد خودت و آبرومندترینان روز قیامت به پیش خودت و برترینان در مقام و بهره نزد خود قرار ده.

پروردگارا! به محمد صلی الله علیه و آله بالاترین مقام، سلامتی بدون نقص و وسیله شفاعت در اسلام عطا بفرما.

دعای ۳: درود بر فرشتگان

اشاره

ص: ۶۰

«١» اللَّهُمَّ وَحَمَلَهُ عَزَّكَ الَّذِينَ لَا- يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَلَا- يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا- يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُؤْتِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَهِ إِلَيْكَ «٢» وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ فَيَنْبِئُهُ بِالنَّفْحِ صَرَغِي رَهَائِنِ الْقُبُورِ «٣» وَمِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ «٤» وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ الْمَكِينُ لِمَدْيِكَ الْمُقْرَبُ عِنْدَكَ «٥» وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الْحُجُبِ «٦» وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ:

مِنْ سُبْحَانَ سَمَاوَاتِكَ وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَتِكَ «٧» وَالَّذِينَ لَا- تَدْخُلُهُمْ سِئَامَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ وَلَا- إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَلَا- فُتُورٌ وَلَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ وَلَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوٌ «٨» الْغَفْلَاتِ الْخُشَعِ الْأَبْصَارِ فَلَا يُرْوَمُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ النَّوَكِسُ الْأَذْقَانِ الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلائِكَ وَالْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَجَلَالِ كِبْرِيائِكَ «٩» وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَزْفَرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ «سُبْحَانَكَ مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» «١٠» فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَأَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ وَحُمَالِ الْعَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ وَالْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ «١١» وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ

وَأَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ وَأَسَكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ «١٢» وَالَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعَدِكَ «١٣» وَخَزَانَ الْمَطَرِ وَزَوَاجِرِ السَّحَابِ «١٤» وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمِعُ زَجْلَ الرَّعُودِ وَإِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَهُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ «١٥» وَمُشِيعِي النَّاسِجِ وَالْعَبْرِدِ وَالنَّهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ وَالْقَسَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَّاحِ وَالْمِوَكِّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ «١٦» وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ وَكَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجِ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجِهَا «١٧» وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبِ الرَّخَاءِ «١٨» وَالسَّنْفَرَةَ الْكِرَامِ الْبَرَّزَةَ وَالْحَفْظَةَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ وَمَلِكِ الْمَوْتِ وَأَعْوَانِهِ وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَرُومَانَ فَتَانَ الْقُبُورِ وَالطَّائِفِينَ بِبَابِئِيتِ الْمَعْمُورِ وَمَالِكِ وَالْخَزَنَةَ وَرِضْوَانَ وَسَيِّدِنَا الْجِنَانِ «١٩» وَالَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ «٢٠» (١) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ «(٢)» (٢١) وَالزَّبَّانِيَةَ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ «(٣)» (٢٢) ابْتَدَرُوهُ سِرَاعًا وَلَمْ يُنظَرُوهُ وَمَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ وَلَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ وَبِأَيِّ أَمْرٍ وَكَلَّمْتَهُ «(٢٣)» وَسَكَّانِ الْهَوَاءِ وَالْمَارِضِ وَالْمَاءِ وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ «(٢٤)» فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ «(٢٥)» وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَرِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَطَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ «(٢٦)» اللَّهُمَّ وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ

ص: ٦٤

١- (١) - تحريم (٦٦) : ٦. [١]

٢- (٢) - رعد (١٣) : ٢٤. [٢]

٣- (٣) - حاقه (٦٩) : ٣٠ - ٣١. [٣]

وَبَلَّغْتُهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

ص: ٦٥

[«۱» اَللّٰهُمَّ وَحَمَلَهُ عَرْشَكَ الَّذِيْنَ لَا يَفْتُرُوْنَ مِنْ تَسْبِيْحِكَ وَلَا يَسْأَمُوْنَ مِنْ تَقْدِيْسِكَ وَلَا يَسْتَحْبِرُوْنَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُؤْتِرُوْنَ التَّقْصِيْرَ عَلٰى الْجِدِّ فِيْ اَمْرِكَ وَلَا يَغْفُلُوْنَ عَنِ الْوَلِهٖ اِلَيْكَ]

خدایا! و حاملان عرش؛ آن بزرگوارانی که از تسبیح گفتن برای تو سست و بی حال نمی شوند و از تقدیست به ستوه نمی آیند، و از بندگیت خسته و وامانده نمی گردند، و کوتاهی در عمل را بر کوشش در اجرای دستورت ترجیح نمی دهند، و از شیفتگی و سرگشتگی نسبت به تو، غفلت نمی ورزند.

حقیقت فرشتگان

در این فراز از دعا، سخن از موجوداتی نوری و غیبی و ملکوتی به نام ملائکه است که خداوند عزیز در کتب آسمانی و به خصوص در نزدیک به نود آیه از قرآن مجید خبر داده است.

در مقدمه شرح این دعا که از معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام است، مقتضی است به بررسی آیات قرآن و روایات، درباره ملائکه و فرشتگان پرداخته شود، تا بیش از پیش به وضع این دسته از موجودات عرصه هستی آشنا شوید.

کتاب الهی، ایمان را مرکب از پنج واقعیت می داند. که اگر قلب انسان با کمک اندیشه در حقایق طبیعی و قرآنی و معارف الهی به پنج حقیقت ایمان آورد قلبی مؤمن و مورد قبول حق است، ورنه مردود یا قلبی ناقص و یا مشرک و یا کافر است.

در صورتی که به کمتر از پنج حقیقت ایمان داشته باشد ناقص، در صورتی که حقیقتی را در ردیف حق قرار دهد مشرک، و چون به انکار واقعیت ها برخیزد کافر است.

آن پنج حقیقتی که باید به آن ایمان و معرفت داشت؛ زیرا ایمان تقلیدی نیست، عبارت است از: الله، قیامت، ملائکه، کتاب، انبیا.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ « (۱)

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل، که شایسته است در همه امور شما ملائکه و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند.

این پنج حقیقت در حد لازم در قرآن مجید و روایات و اخبار و کتب کلامی و فلسفی و عرفانی بازشناسانده شده و در این زمینه حضرت حق، بر تمام مرد و زن اتمام حجت نموده و در هر عذری را بسته است.

چون به چشم بصیرت در آیه شریفه بنگرید، متوجه و متذکر می شوید که ملک از جمله حقایقی است که باید به آن ایمان داشت. انکار ملائکه و حتی ملکی از

ص: ۶۷

ملائکه حق مساوی با کفر است و آلوده به کفر دشمن حق و جایگاهش در عذاب ابد الهی است.

کفر و انکار ملائکه

خداوند بزرگ یهود عنود را، که با حقایق الهیه و واقعیت های حقه دشمنی می ورزیدند، و برای انکار رسالت رسول اسلام صلی الله علیه و آله به انکار حقایق دیگر بر می خاستند کافر خوانده:

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ « (۱)

هر که با خدا و فرشتگان و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد [کافر است]، و بی تردید خدا دشمن کافران است.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا « (۲)

و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران او و روز قیامت کافر شود، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده است.

مؤمن واقعی و ایمان به ملائکه

قرآن مجید و روایات برای مؤمن واقعی و مسلم حقیقی، علائم و اوصافی ذکر می کنند که از جمله آن علائم و نشانه ها، ایمان به ملائکه است:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ

ص: ۶۸

۱- (۱) - بقره (۲) : ۹۸. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۳۶. [۲]

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش، ایمان آورده‌اند.

۲ - فرشتگان و شهادت بر توحید

ملائکه، موجوداتی آگاه و عالم و عارف و بیدار و بینا، که به وجود حق و وحدانیت آن حضرت با تمام وجود شهادت می‌دهند، و در حقیقت گواه و شاهد بر حضرت محبوب و وحدانیت و وحدت حقیقیه او هستند:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ « (۲)

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می‌دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

منظور از دانشمندان در آیه شریفه بنا به فرموده حضرت باقر علیه السلام انبیا و اوصیا هستند، (۳) و در مرحله بعد دانشمندانی که از خرمن معارف انبیا و امامان خوشه چیده و فقیه در دین شده‌اند.

توحید در نزد دانشمندان طبیعی

مسأله خدا، آن چنان واضح و روشن و حقیقتی غیر قابل انکار است که حتی اکثر

ص: ۶۹

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۸۵. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۸. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۰۴/۲۳، باب ۱۰، حدیث ۵۲؛ تفسیر العیاشی: ۱۶۵/۱، ذیل آیه ۱۸ سوره آل عمران.

دانشمندان طبیعی به یگانگی خدا گواهی دهند، چرا که آنان با مطالعه طبیعت، به خوبی در می یابند که میان اجزای مختلف طبیعت نظیر خورشید، ماه، زمین، دریا، ابرها، کوهها، نهرها، نباتات، حیوانات، انسان، شب و روز و فصول چهارگانه ارتباط و همبستگی و یکپارچگی برقرار است، و این بزرگترین دلیل بر وجود یگانگی سازنده و آفریننده آنهاست.

به عنوان نمونه گواهی عده ای از دانشمندان طبیعی را فهرست وار ملاحظه کنید:

«هرشل دانشمند ستاره شناس: هر قدر دایره علم وسیع تر می گردد، براهین قوی تری برای خدا به دست می آید.

مونت نل در «دائرة المعارف» خود: علوم طبیعی عقل ما را به اندازه ای بالا می برند که عظمت خدا را درک می کنیم.

نیوتن: ما با مطالعه گوش می فهمیم که سازنده آن قوانین صوتی را به خوبی می دانسته، و سازنده چشم به قوانین نور و انعکاس آن آگاه بوده است و از مطالعه نظم افلاک، پی می بریم که آنها را طبق نظم اداره می کند.

پاسگال فیلسوف معروف: هیچ چیز جز عقیده به خدا، سوز درون و تشنگی روح ما را فرو نمی نشاند.

ادوارد لوترکیل رئیس اداره زیست شناسی دانشگاه سانفرانسیسکو: در نتیجه مطالعات علمی دلایل جدیدی برای اثبات صانع به دست آمده است که دلایل فلسفی سابق را تأیید و تقویت می کند.

پردون نظریه پرداز اجتماعی: پیش از آن که عقول ما وجود خدا را کشف کنند دل های ما به وجود او گواهی داده اند.

والتر اوسکار لند برگ: دانشمندان علاوه بر دلایل روحانی، در نتیجه مطالعه پدیده های طبیعی، دلایل علمی نیز برای درک خدا به دست می آورند که مسرت و

حَظَّ بِيَشْتَرِي رَا نَصِيْبِيْشَان مِي سَاَزَد.

داروین: محال است که عقل رشد یافته، با دیدن این نظام و هماهنگی شگرف بگوید دنیا خدا ندارد.

جردن: خدا همان ناموس ازلی است که همگی کاینات وجود و ترقی خود را از او می گیرند.

انیشن: در عالم مجهول، نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه اوست.» (۱)

۳ - فرشتگان، گواهان قرآن

فرشتگان گواه و شاهد بر قرآن مجید می باشند:

لَكِنَّ اللّٰهَ يَشْهَدُ بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَ وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا « (۲)

ولی [در برابر کبرورزی و لجاجت اهل کتاب، که به حقایق قرآن و رسالت تو گواهی نمی دهند] خدا به وسیله آنچه بر تو نازل کرده گواهی می دهد که آن را به علم و دانش خود نازل کرده، و [نیز] فرشتگان هم گواهی می دهند، گرچه گواهی خدا کافی است.

آری، محتویات قرآن مجید که سراسر علم و حکمت و فلسفه و عرفان و احکام و دستورهای اخلاقی حق و تاریخ صحیح انبیا و امم است، و این همه بر سینه پاک و قلب نورانی یک نفر امی تجلی کرده، در حقیقت شهادت خدا بر نزول آن از عالم غیب و جهان ملکوت به عرصه گاه مُلُک و عالم ظاهر است.

ص: ۷۱

۱- (۱) - تفسیر کاشف: ۴۷/۲، [۱] به نقل از کتاب اثبات وجود خدا.

۲- (۲) - نساء (۴): ۱۶۶. [۲]

و فردا صحنه شکفت آور محشر است که ملائکه حق و فرشتگان حضرت رب، در برابر منکران و کافران به تمام حقایق الهیه به خصوص قرآن مجید، شهادت خواهند داد، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

۴ - عبادت فرشتگان

فرشتگان حق در مسئله با عظمت عبادت، موجوداتی تسلیم، خاضع، خاشع، و از خالص ترین عباد حضرت محبوبند:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يَشْتَكِرُونَ * يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ قُوَّتِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ «
(۱)

و آنچه در آسمان ها و زمین از جنبندگان و فرشتگان وجود دارد، فقط برای خدا سجده می کنند و تکبر و سرکشی نمی ورزند. * از پروردگارش که بر فراز آنان است، می ترسند، و آنچه را به آن مأمور می شوند، انجام می دهند.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوًا أَنفُسِهِمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ
مَا يُؤْمَرُونَ « (۲)

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند.

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ « (۳)

ص: ۷۲

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۴۹ - ۵۰. [۱]

۲- (۲) - تحریم (۶۶) : ۶. [۲]

۳- (۳) - رعد (۱۳) : ۱۳. [۳]

و رعد، همراه با ستایش خدا تسبیح می گوید و فرشتگان نیز از بیمش [تسبیح می گویند].

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ « (۱)

[یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری از گل خواهم آفریدم. * پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید. * پس فرشتگان همه با هم سجده کردند.

وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنَّا لَنَدْرِكُهُ بِالْعُفُورِ الرَّحِيمِ « (۲)

و فرشتگان، پروردگارشان را همواره همراه با سپاس و ستایش تسبیح می گویند، و برای کسانی که در زمین هستند، درخواست آمرزش می کنند؛ آگاه باشید! بی تردید خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ « (۳)

و فرشتگان را که بندگان [خدای] رحمان اند، به پندار خود جنس ماده قرار داده اند، [آیا زمان آفرینش آنان حضور داشتند] که بر ماده بودنشان گواهی می دهند؟ [به زودی گواهی آنان [در نامه اعمالشان] نوشته می شود و [درباره آن] مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت.

ص: ۷۳

۱- (۱) - ص (۳۸) : ۷۱ - ۷۳.

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۵. [۱]

۳- (۳) - زخرف (۴۳) : ۱۹. [۲]

فرشتگان الهی برای مردم مؤمن دعا می کنند و بر آنان درود می فرستند:

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿١﴾

اوست که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی نور بیرون آورد، و او به مؤمنان مهربان است.

و نیز فرشتگان حق بر آنان که به حق و حقیقت و واقعیت ها و حقایق کفر ورزند نفرین می کنند:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٢﴾

قطعاً کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

راستی، خوشا به حال آنان که مشمول دعای فرشتگان اند، و تأسّف و حسرت بر آنها که مورد لعن و نفرین ملائکه اند.

چه نیکوست که مرد و زن، این دو روزه عمر را غنیمت دانسته و به دستورهای حکیمانه حق و تعالیم انبیا و امامان گردن نهند و از برکات و فیوضات الهیه در دنیا و آخرت بهره مند شوند، چنانکه اولیای الهی و عاشقان حق و سالکان طریق محبت، از جام عنایت و لطف دوست، جان تشنه خود را سیراب کردند و تا بودند به پیشگاه مقدّس او به زبان حال این غزل عارفانه فیض، آن عاشق وارسته را زمزمه کردند:

ص: ۷۴

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۴۳. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۶۱. [۲]

به شست یار و زلف یار در بندم خوشا حالم به درد بی دوی دوست خرسندم خوشا حالم
ندیدم چون وفایی در گُلی در گلشن عالم ز دل خار تعلق یک به یک کندم خوشا حالم
برون کردم سر از خاک و ندیدم جای آسایش دگر خود را درون خاک افکندم خوشا حالم
بجز عشقم نیامد در نظر چیزی در این عالم از آن رو عشق در جان و دل آکندم خوشا حالم
جمال دوست در صحرای هستی چون تجلی کرد وجود خویش را از خویشتن کندم خوشا حالم

(فیض کاشانی)

۶ - مدد فرشتگان در مصیبت ها

فرشتگان به هنگام مصایب و سختی ها به اذن حق به مدد و کمک انسان می آیند:

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ « (۱)

آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟ *
آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید و دشمنان در همین لحظه، جوشان و خروشان بر شما بتازند،

ص: ۷۵

پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان دار یاری می دهد. * و خدا [وعده یاری و پیروزی] را جز بشارتی برای شما و برای آن که دل هایتان به آن آرامش یابد، قرار نداده؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم نیست.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ « (۱)

[یاد کنید] هنگامی را که [در حال مشاهده دشمن تا دندان مسلح با دعا و زاری] از پروردگارتان یاری خواستید، و او درخواست شما را اجابت کرد که من مسلماً شما را با هزار فرشته که پی در پی نازل می شوند، یاری می دهم.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا لَسَاءَ لِقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ « (۲)

[یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم، پس مؤمنان را [برای نبرد با دشمن] ثابت قدم دارید، [و] به زودی در دل کافران ترس می اندازم، پس سرهایشان را در هم کوبید و همه انگشتانشان را قطع کنید.

۷- فرشتگان و نزول وحی

فرشتگان از جانب حق آورنده وحی و مایه حیات قلوب به سوی پیامبران هستند:

يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا

ص: ۷۶

۱- (۱) - انفال (۸) : ۹. [۱]

۲- (۲) - انفال (۸) : ۱۲. [۲]

فرشتگان را به فرمان خود همراه با روح به هر کس از بندگانش که بخواهد [برای برگزیدنش به پیامبری] نازل می کند [و به آنان فرمان می دهد] که مردم را هشدار دهید که معبودی جز من نیست؛ بنابراین از من پروا کنید.

انسان با مطالعه دقیق قرآن، و توجه به آیات با عظمت کتاب آفرینش به بارگاه توحید راه یافته، و به تماشای جلال و جمال نایل می آید، و در آنجا با تمام هستی خود به زبان حال می گوید:

ای بر کمال قدرت تو عقل کل گواه بر لوح کبریای تو تویی لا اله

آشفتگان خاک رهت رهروان دین دُردی کشان جام غمت سالکان راه

از شبنم عطای تو یک قطره بحر و کان وز پرتو جمال تو یک ذره مهر و ماه

مرغ امید از کف جودت دانه جوی دست نیاز بر در عدل تو دادخواه

نام تو صیقلی است که ز آئینه وجود بیرون برد به نور خرد زنگ اشتباه

(شیخ کمال خجندی)

۸ - فرشتگان به وقت مرگ مؤمن

فرشتگان حق به وقت مرگ مؤمن بر او نازل شده و عنایات و الطاف حضرت محبوب را به او بشارت می دهند، و بهشت عنبر سرشت را به او ارائه می نمایند:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

آنان در حالی که [از آلودگی های عملی و اخلاقی] پاک و پاکیزه اند،

ص: ۷۷

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۲. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۳۲. [۲]

فرشتگان جانشان را می گیرند، به آنان می گویند: سلام بر شما، [اکنون] به پاداش آنچه همواره انجام می دادید، به بهشت در آید.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ « (۱)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند:] مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد. * ما در زندگی دنیا و آخرت، یاران و دوستان شما هستیم، آنچه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است، و در آن هر چه را بخواهید، برای شما موجود است. * رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.

از پای تا سر چشم شو حسن و جمالش را نگر ور ره نیابی سوی او بنشین جمالش را نگر

در بزمش از بارت دهد از چشم مستش باده کش زان باده چون دل خوش شوی غنج (۲) و دلالتش را نگر

گیسوی عنبر بوی او وان زلف تو بر توی او وان نرگس جادوی او آن خط و خالش را نگر

افسونگری ها را بین وان جادوئیها را بین صد فتنه آرد یک نظر چشم غزالش را نگر

ص: ۷۸

۱- (۱) - فصلت (۴۱) : ۳۰ - ۳۲. [۱]

۲- (۲) غنج: ناز و کرشمه.

در خنده شیرین او بس زهره بین شادی کنان وز عارض و ابروی او بدر و هلالش را نگر

(ملاحسن فیض کاشانی)

۹ - فرشتگان به وقت مرگ عاصیان

به هنگام مرگ عاصیان و تبهکاران و مشرکان و کافران و فاسقان و فاجران، فرشتگان عذاب نازل شده آنان را توییح و سرزنش کنند، و سپس دچار زجر و مشقت و ضرب و درد کنند، آنگاه آنان را به عذاب الهی دراندازند!

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١﴾

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَهُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٢﴾

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی ها و شداید مرگ اند بینی در

ص: ۷۹

۱- (۱) - نساء (۴) : ۹۷. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۹۳. [۲]

حالی که فرشتگان دست های خود را [به سوی آنان] گشوده [و فریاد می زنند] جانتان را بیرون کنید، امروز [که روز وارد شدن به جهان دیگر است] به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می گفتید و از پذیرفتن آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده ای مجازات می شوید.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ * ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمُ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ « (۱)

و اگر آن زمانی را که فرشتگان جان کافران را می ستانند، مشاهده کنی [می بینی] که بر چهره و پشتشان ضربات سنگینی می کوبند و [به آنان نهیب می زنند که] عذاب سوزان را بچشید!! * این به سبب گناہانی است که مرتکب شده اند و گرنه خدا نسبت به بندگانش [حتی به کمترین چیزی از ستم] ستمکار نیست.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ « (۲)

همانان که فرشتگان جانشان را در حالی که ستمکار بر خود بوده اند، می گیرند؛ پس [در آن موقعیت] از در تسلیم در آیند [و گویند:] ما هیچ کار بدی انجام نمی دادیم. [به آنان گویند: یقیناً انجام می دادید] و مسلماً خدا به آنچه همواره انجام می دادید، داناست.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ « (۳)

ص: ۸۰

۱- (۱) - انفال (۸) : ۵۰ - ۵۱. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۲۸. [۲]

۳- (۳) - محمد (۴۷) : ۲۷ - ۲۸. [۳]

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می زنند، چگونه خواهد بود؟! * این عذاب برای این است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کردند، و خشنودی او را خوش نداشتند در نتیجه اعمالشان را تباه و بی اثر کرد.

راستی، چه وضع عجیبی برای عاصیان پیش می آید! به خدا قسم! اگر در این مدت کوتاه عمر تمام دنیا و مافیها را در دست انسان بگذارند به یک لحظه وقت مرگ با آن همه عذاب و رنج نمی ارزند، چه رسد به این که انسان پس از مرگ به خاطر معاصی چند روزه دنی، دچار عذاب ابد گردد.

برخیز و از این غمگده بگریز که تنگ است در غمگده تنگ کجا جای درنگ است

از خلق پرهیز و به خلاق در آویز کاین سو همه صلح است و دیگر سو همه جنگ است

زین غمگده دهر که بحری است پر آشوب ای دل مطلب کام که در کام نهنگ است

ز ابنای جهان یک دل و یکرنگ نجویی کان کس که بود زاده دوران دو رنگ است

یک روز خوش ار چرخ به عمرت بنماید زنهار مشو غره که با شهد شرنگ است

مغرور ز اقبال مشو از پس ادبار از موش حذر کن که تو را زخم پلنگ است

فرشتگان، رسولان و مأموران حضرت حق در امور تکوینی و تشریحی اند به حکم این که امور جهان براساس اسباب و علل است و تدبیر امور هستی به اذن حق به واسطه آنان صورت می گیرد. در حقیقت ملائکه پیاده کنندگان اراده و نقشه حضرت حق در عرصه گاه آفرینش و میدان خلقتند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ « (۱)

همه ستایش ها ویژه خداست که آفریننده آسمان ها و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بالهایی دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند رسولانی [برای انجام دادن فرمان های تکوینی و تشریحی اش] قرار داده است. هرچه بخواهد در آفرینش می افزاید؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

با توجه به این که عنوان رسالت را برای همه فرشتگان قائل شده چنین به نظر می رسد که رسالت در این جا در معنای وسیع و گسترده ای به کار رفته که هم رسالت تشریحی را شامل می شود و هم رسالت تکوینی را.

اطلاق رسالت بر رسالت تشریحی و آوردن پیام وحی به انبیا در قرآن فراوان است، ولی اطلاق آن بر رسالت تکوینی نیز کم نیست.

در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم مأموریت های مختلفی بر عهده فرشتگان گذاشته شده که رسالت های آنها محسوب می شود؛ بنابراین رسالت مفهوم وسیعی دارد.

در ضمن بعید نیست منظور از بال و پر در این جا قدرت جولان و توانایی بر فعالیت بوده باشد، که بعضی از آنها نسبت به بعضی برتر و دارای توانایی بیشتریند.

پیدا است که این گونه تعبیرات را بر جنبه های جسمانی مادی نمی توان حمل

ص: ۸۲

کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنهاست. اصولاً می دانیم بال و پر، تنها برای حرکت در جو زمین به کار می خورد؛ چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده گرفته و پرندگان به وسیله بالشان روی امواج هوا قرار می گیرند و می توانند بالا و پائین بروند. ولی از محیط جو زمین که خارج شویم، هوا وجود ندارد و بال، کوچکترین تأثیری برای حرکت ندارد و از این نظر درست مانند سایر اعضا می باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

الْمَلَائِكَةُ لَا يَأْكُلُونَ، وَلَا يَشْرَبُونَ، وَلَا يَنْكِحُونَ، وَإِنَّمَا يَعِشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ. (۱)

فرشتگان نه غذا می خورند و نه آب می نوشند و نه ازدواج می کنند، آنها فقط با نسیم عرش زندگی می کنند.

ویژگی های فرشتگان در قرآن و روایات

«در هر صورت در قرآن مجید از ملائکه فراوان یاد شده، آیات زیادی در قرآن درباره صفات، ویژگی ها، مأموریت ها و وظایف فرشتگان سخن می گوید، و در صفحات گذشته ملاحظه کردید که قرآن مجید ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیا و کتب آسمانی قرار داده است و این دلیل بر اهمیت بنیادی این مسأله است.

بدون شک وجود فرشتگان که معارف الهی از آن سخن گفته، از امور غیبیه ای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگی ها راهی جز ادله نقلیه که قرآن و روایات است وجود ندارد و به حکم ایمان به غیب، آنها را باید پذیرفت.

قرآن ویژگی های فرشتگان را چنین می شمرد:

ص: ۸۳

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۳۴۹/۳۴؛ [۱] تفسیر نمونه: ۱۶۹/۱۸؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۷۴/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۴؛ [۳] تفسیر القمی: ۲۰۶/۲، [۴] ذیل آیه ۳۵ سوره فاطر.

۱ - فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعور و بندگان گرامی خدایند. (۱) ۲ - آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز او را معصیت نمی کنند. (۲) ۳ - آنها وظایف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:

گروهی حاملان عرشند. (۳) گروهی مدبران امرند. (۴) گروهی قابض ارواحند. (۵) گروهی مراقبان اعمال بشرند. (۶) گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند. (۷) گروهی مأمور عذاب و مجازات اقوام سرکشند. (۸) گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگ ها هستند. (۹) و بالأخره گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیا می باشند. (۱۰)

ص: ۸۴

-
- ۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۲۶؛ « [۱] وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ». .
- ۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۲۷؛ « [۲] لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ». .
- ۳- (۳) - حاقه (۶۹) : ۱۷؛ « [۳] وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ». .
- ۴- (۴) - نازعات (۷۹) : ۵؛ « فَأَلْمَدِبِّرَاتِ أُمْرًا ». .
- ۵- (۵) - اعراف (۷) : ۳۷؛ « [۴] إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ ». .
- ۶- (۶) - انفطار (۸۳) : ۱۰ - ۱۲؛ « [۵] وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ». .
- ۷- (۷) - انعام (۶) : ۶۱؛ « [۶] وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ». .
- ۸- (۸) - هود (۱۱) : ۷۷؛ « [۷] وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ». .
- ۹- (۹) - احزاب (۳۳) : ۹؛ « [۸] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمَّ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ». .
- ۱۰- (۱۰) - نحل (۱۶) : ۲؛ « [۹] يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ». .

۴ - آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس حَقْنَد. (۱)۵ - آنها گاه به صورت انسان در می آیند و بر انبیا و حتی غیر انبیا ظاهر می شوند. (۲)۶ - از روایات اسلامی استفاده می شود که تعداد آنها به قدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست، چنانکه در روایتی از حضرت صادق علیه السلام می خوانیم هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسان ها؟ فرمود:

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست فرشتگان خدا در آسمان ها بیشترند از عدد ذرات خاک های زمین، و در آسمان جای پای نیست مگر این که در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند. (۳)۷ - آنها نه خواب دارند، نه سستی و غفلت، چنانکه در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده:

فَلَيْسَ فِيهِمْ فَتْرَةٌ، وَلَا عِنْدَهُمْ عَقْلَةٌ، وَلَا فِيهِمْ مَعْصِيَةٌ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمٌ

ص: ۸۵

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۵؛ « [۱] وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ». ۲- (۲) - مریم (۱۹) : ۱۷؛ « [۲] فَأَتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا »؛ هود (۱۱) : ۶۹ - ۷۷؛ « [۳] وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ * فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ * وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ [۴] إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ * فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ * إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَكَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ * يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ * وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ».

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۷.

الْعُيُونِ وَلَا سَهُوَ الْعُقُولِ، وَلَا فَتْرَةَ الْأَبْدَانِ، لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ، وَلَمْ تَضُمَّهُمُ الْأَرْحَامُ. (۱)

در آنها نه سستی است و نه غفلت و نه عصیان، خواب بر آنها چیره نمی شود و عقل آنان گرفتار سهو و نسیان نمی گردد، بدنشان به سستی نمی گراید و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی گیرند.

۸ - آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجود:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ « (۲)

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است. * و همانا ما [برای اجرای فرمان خدا] صاف بستگانیم. * و ما خود تسبیح کنندگانیم.

آنچه در این مقام مهم است این است که: ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده بشناسیم و آنها را صنف عظیمی از موجودات والا و برجسته خداوند بدانیم، بی آن که مقامی جز مقام بندگی و عبودیت برای آنها قائل باشیم. « (۳) آری، در ملائکه الله جز عشق به حق و عشق به بندگی مایه و سرمایه ای نیست، و همان است که آنان را «عباد مکرمون» حق قرار داده و از بندگان خاص حضرت محبوب قلمداد کرده است. ملائکه جز عشق به معشوق، خود محوری ندارند، و

ص: ۸۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۶؛ [۱] تفسیر القمی: ۲۰۷/۲، [۲] کلام امیرالمؤمنین علیه السلام فی خلقه الملائکه.

۲- (۲) - صافات (۳۷): ۱۶۴ - ۱۶۶. [۳]

۳- (۳) - تفسیر نمونه: ۱۷۳/۱۸ - ۱۷۶، [۴] با کمی تلخیص و تصرف.

عشق است که از آنها بنده حقیقی و عبد خالص ساخته است.
یکی میل است با هر ذره رقاص کشان هر ذره را تا مقصد خاص
رساند گلشنی را تا به گلشن دواند گلخنی را تا به گلخن
اگر پویی ز اسفل تا به عالی نبینی ذره ای زین میل خالی
از این میل است هر جنبش که بینی به جسم آسمانی یا زمینی
همین میل است کآهن را در آموخت که خود را برد ویر آهن ربا دوخت
همین میل آمد و با کاه پیوست که محکم کار را با کهر با بست
به هر طبعی نهاده آرزویی تک و پو داده هر یک را به سویی
(وحشی بافقی)

نقش ملائکه از دید روایات اسلامی

امیرالمؤمنین علیه السلام در توضیح آیه شریفه:

لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ « (۱)

برای انسان از پیش رو و پشت سر، مأمورانی است که همواره او را به فرمان خدا [از آسیب ها و گزندها] حفظ می کنند.

فرموده است: «فرشته های نگهبان از مهلکه اند تا وقتی که انسان به مقدر خود رسد، چون رسد او را بدان وانهند.» (۲) و در

همین زمینه آمده: «خداوند مهربان بر آدمی فرشته گماشته تا از همه سو او را پاسبانی نمایند.» (۳)

ص: ۸۷

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۳۱، تفسیر العیاشی: ۲/۲۰۵، حدیث ۱۶.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸۴/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۲۵.

فرشتگان حافظ انسانند از خطرات آدمیان و جانوران.

کعب گفته: «اگر خداوند شما فرشته‌ها را نگماشته بود که شما را از حوادث حفظ کنند، پریان شما را در خوراک و نوشیدن و عورات آسوده نمی گذاشتند.» (۱) به رسول با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله گفته شد: چند فرشته به همراه انسان است؟ فرمود:

«یکی از یمین برای حسنات، و او ناظر بر فرشته‌ی طرف یسار است، چون کار نیکی انجام دهی ده برابر نویسد، و چون عمل بد انجام دهی آن که در چپ است به فرشته‌ی طرف راست گوید: بنویسم؟ گوید: نه، شاید توبه کند. تا سه بار که گفت، گوید: اکنون بنویس، خدا ما را از او آسوده کند، چه بد همنشینی است! چه کم ملاحظه و شرم از خدا دارد! این است قول خدای تعالی:

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ « (۲)

برای انسان از پیش رو و پشت سر، مأمورانی است.

و فرشته‌ای که زمامت را در اختیار دارد، چون برای پروردگارت تواضع کنی تو را بالا برد، و اگر تکبر کنی تو را خرد کند. دو فرشته بر لبان تواند، نمازت را نگهدارند.

فرشته‌ای بر دهان توست تا مار در آن نرود. فرشته‌ای بر دیده‌ی توست. و اینان ده فرشته‌اند برای آدمی در شب و در روز که جمعاً بیست فرشته‌اند.» (۳) روایت شناس عظیم القدر علامه مجلسی فرموده:

«اگر بگویند این فرشته‌ها و تسلط آنها به آدمیزاده چه سودی دارد؟ جواب دهیم چند وجه دارد:

۱ - شیطان انسان را به شر و معصیت می کشاند، و این فرشته‌ها در برابر او آدمی

ص: ۸۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۱۱. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

را به خیر و طاعت.

۲ - مجاهد گفته: هیچ بنده خدا نباشد جز این که فرشته ای بر او گماشته شده تا او را از پری، آدمی و جانوران ننگه دارد.

۳ - می بینیم که بسا خاطره ای به قلب ما می آید و سببی ندارد، و بعد روشن می شود که سبب مصلحتی بوده، و بسا کشف شود که سبب بلا یا گناه و تباهی بوده.

و آن داعی نخست از فرشته هادی است، و آن دومی از شیطان گمراه کننده.

۴ - چون آدمی بداند فرشته، کردار او را ثبت می کند و آمار می نماید و با اوست، بیشتر از گناه حذر می کند، چنانکه با حضور انسان محترمی شرم می کند و گناه نمی نماید.» (۱)

اصناف فرشتگان در کلام مجلسی

آن بزرگ مرد الهی در توضیح سه آیه اول سوره صافات:

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا « (۲)

سوگند به صف بستگان [مانند فرشتگان، نماز گزاران و جهادگران] که صفی [منظم و استوار] بسته اند، * و به بازدارندگان که [انسان را از گناهان] به شدت باز می دارند، * و به تلاوت کنندگان وحی.

فرموده: «این سه وصف: صافات، زاجرات و تالیات، که به آنها سوگند یاد شده بسا وصف یک چیز باشند، و بسا از سه چیز جدا. بنابر اول، در آن چند وجه است:

۱ - وصف فرشته ها باشند به این تقریر که آنها برای عبادت در آسمان ها صف می کشند، چنانچه خداوند فرموده:

ص: ۸۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۳/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۱ - ۳. [۱]

و همانا ما [برای اجرای فرمان خدا] صف بستگانیم.

و گفته اند: در هوا پر در پر صف شوند و انتظار فرمان خدا برنند. و بسا مقصود این باشد که درجه بندی شده اند و هر کدام درجه مشخص دارند در شرف و فضل یا در جوهر و اثر که این درجه ها چون صف تغییر پذیر نباشند.

و امّا زاجرات، لیث گفته: زجر شتر، تشویق اوست به راه رفتن؛ و زجر آدمی باز داشتن اوست از کار بد. و وصف فرشته به زجر چند وجه دارد:

۱ - ابن عباس گفته: مقصود فرشته های گماشته برابرنند که آن را از جایی به جایی می رانند.

۲ - مقصود فرشته های اثر بخش در دل آدمیزاده اند که وجدان او را برانگیزند تا از گناه باز ایستد.

۳ - شاید هم فرشته هائی باشند که شیاطین را از بد کرداری و آزار آدمی باز می دارند.

من می گویم: در علوم عقلیه ثابت است که موجودات بر سه دسته اند:

یکم: اثر بخش اثرناپذیر که خداوند سبحان است، که اشرف موجودات می باشد.

دوم: اثرپذیر بی اثر در دیگر و آن عالم اجسام است که پست تر موجودات است.

سوم: اثر بخش در چیزی و اثرپذیر از دیگری و آن عالم ارواح است که از خدا اثر پذیرد و در اجسام اثر بخشد، و جهت اثرپذیری او از خدا جز جهت اثر بخشی اوست بر اجسام و قدرت تصرف در آنها.

و این که فرمود: فَالْتَالِيَاتِ ذُكْرًا، اشاره است به جهت اثرگیری که اشرف از

ص: ۹۰

جهت اثر بخشی است در عالم اجسام.

چون این را دانستی، گفته او: وَالصَّافَاتِ صَيِّفًا اشاره است به رده بندی فرشته ها برای پرستش و طاعت و خضوع و خشوع که جهت پذیرش این جواهر قدسیه است هر گونه نور الهی و کمال صمدی را.

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا، اشاره است به اثر بخشی این فرشته ها در روشننگری ارواح قدسیه بشر، و بر آوردن آنها از قوه و استعداد به فعلیت.

فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا، اشاره به وضع تأثیر آنها در افاضه پرتوهای قدسیه و انوار الهیه به نفوس روشن ناطقه بشریه. (۱)

ساقی دُرد کشان دی در میخانه گشود آشنایی نظر لطف به بیگانه گشود

برد در پای خُم و بر دل پیمان شکنم عقده ها بود بسی باز به پیمانه گشود

دل شد آزاد چو او از شکن زلف به خال گره و سلسله و خُم به سر شانه گشود

دام با دانه به هر مرغ زیان بود و مرا کار مرغ دل از این دام که با دانه گشود

کرد دیوانه ام از عشق و برین گونه زرد چشم وا کرد و شفا خانه دیوانه گشود

من پی گنج غم عشق تو ویرانه شدم مثل است این که در گنج به ویرانه گشود

(صفا اصفهانی)

فرشتگان در کلام امام علی علیه السلام

در توضیح:

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (۲)

سوگند به فرشتگانی که [روح بدکاران را به شدت از بدن هایشان] بر

ص: ۹۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۶/۵۶ - ۱۵۷، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - نازعات (۷۹): ۱. [۱]

می کنند.

از امام علی علیه السلام روایت است:

فرشته هایی هستند که جان کفار را به سختی از بدن آنها بیرون کشند، چنانکه کماندار زه را تا پایان بکشد. (۱) در توضیح:

وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا « (۲)

و سوگند به فرشتگانی که [روح نیکوکاران را به نرمی و ملایمت از بدن هایشان] بیرون می آورند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است:

مقصود فرشته هایی هستند که جان کفار را از میان پوست و ناخن بکشند تا از درون آنها با رنج و اندوه برآرند. (۳) در تفسیر:

وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا « (۴)

و سوگند به فرشتگانی که [برای اجرای فرمان های حق] به سرعت نازل می شوند.

امام علی علیه السلام آمده:

فرشته هایی هستند که جان مؤمنان را به نرمی و راحت از تن برآرند، سپس آنها را

ص: ۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۸/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - نازعات (۷۹): ۲. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۹/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۴- (۴) - نازعات (۷۹): ۳. [۲]

واگذارند تا آسایش کنند، مانند چیزی که در آب شنا دهند. (۱) در توضیح:

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا « (۲)

و سوگند به فرشتگانی که [در ایمان، عبادت، پرستش و اطاعت] بر یکدیگر [به صورتی ویژه] سبقت می گیرند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده:

فرشته هایی هستند که در خیر و ایمان از آدمیزادگان سبقت گیرند، یا به وحی بر انبیا از دیوان پیش افتند، و ارواح مؤمنان را زود به بهشت رسانند. (۳) و در:

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا « (۴)

و سوگند به فرشتگانی که [به اذن خدا امور آفرینش را] تدبیر می کنند.

از امام علی علیه السلام آمده:

فرشته های سرپرست کار بنده هاینده از سال تا سال. (۵) و یا مقصود جبرئیل و میکائیل و ملک الموت و اسرافیل است که امور جهان را به اذن حق سرپرستی کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فرشته ها فرموده:

ص: ۹۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۹/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - نازعات (۷۹): ۴. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۵۶، باب ۲۳، [۲] حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۴- (۴) - نازعات (۷۹): ۵. [۳]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۵۶، باب ۲۳، [۴] حقیقه الملائکه و صفاتهم.

آنان را آفریدی و در آسمان هایت جا دادی، نه سستی دارند، نه غفلت و نه گناه؛ از همه به تو داناترند و از تو ترسان تر، به تو نزدیک ترند و از تو فرمانبردارتر، نه خواب دارند و نه از هوش روند و نه تنشان سست شود، نه پشت پدر بودند، نه رحم مادر دیدند و نه از نطفه خلق شده اند؛ یکباره آنها را آفریدی و در آسمان هایت جا دادی و در پناهت ارجمند داشتی و امین وحی خود ساختی و از هر آفتشان دور داشتی و از هر بلا- بر کنار نمودی و از هر گناه پاک. اگر نیرو بخشی تو نبود نیرو نداشتند، اگر پایدار کردنت نبود پایدار نبودند، اگر لطف تو نبود فرمانبردار نشدند و اگر تو نبودی نبودند.

ولی با این مقام و این فرمانبری و شأنی که در پیشگاهت دارند و کم غفلتی از فرمانت، اگر آنچه از تو بر آنان نهان است معلوم گردد، کارهای خود را اندک و ناچیز شمارند و خود را زبون دانند و بدانند که حق پرستت را انجام ندادند. منزهی تو آفریننده و معبود، چه نیک است آزمایش تو از آفریده ات! (۱)

فرشتگان در کلام امام صادق علیه السلام

علی بن ابراهیم قمی به سندش از حضرت صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که فرشته ها فزون ترند یا آدمیزادها؟ روایت کرده که فرمود:

به آن که جانم به دست اوست البتّه فرشته ها در آسمان از شمار خاک زمین بیشند، در آسمان جای پای نیست جز این که فرشته ای تسبیح و تقدیس کند و در زمین درخت و کلوخی نیست جز این که فرشته ای بر آن گماشته، و خدا هر روز کار او را بیاورد و خدا به او داناتر است، هیچ کدام نیستند جز این که هر روز به ولایت خاندان من به خدا تقرب جویند و برای دوستان ما آمرزش

ص: ۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۶؛ تفسیر القمی: ۲۰۷/۲، ذیل آیه ۱ سوره فاطر.

خواهند و به دشمنانمان لعن کنند و از خدا عذاب آنها را خواهند. (۱) در کتاب با عظمت «احتجاج» از هشام بن حکم روایت کرده که زندیق در پرسش های خود از امام صادق علیه السلام پرسید:

چه علت دارد فرشته هایی گماشته بر بنده هایش که خوب و بد او را بنویسند، با این که خدا نهران و نهران تر را می داند؟
فرمود:

بدین وسیله آنان را به عبادت گرفته و گواهان خلقش ساخته، تا بنده هایش بیشتر مواظب طاعت خدا باشند و از گناهش خوددار گردند، بسا بنده ای که قصد گناه کند و فرشته را یاد آورد و باز ایستد و می گوید پروردگارم مرا بنگرد و حافظان گواه بر من شوند. و نیز خدا به لطف خود آنها را بر بنده اش گماشته تا دیوان سرکش و جانوران زمین و آفات بسیاری را از آنجا که نینند به فرمان خدا از او بگردانند، تا فرمان خدای عز و جل رسد. (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در قول حضرت حق:

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ « (۳)

برای انسان از پیش رو و پشت سر، مأمورانی است که همواره او را به فرمان خدا [از آسیب ها و گزندها] حفظ می کنند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

فرشته ها به فرمان خداوند حافظ اویند از این که در چاهی افتد، یا دیواری بر او فرود آید، یا بدی بدو رسد، تا چون مقدر خدا آید او را به آن رها کنند و به دست مقدرش سپارند. آن دو فرشته اند پاسبان شب، و دو تا پاسبان روز که به

ص: ۹۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۷؛ تفسیر القمی: ۲/۲۵۵، ذیل آیه ۷ سوره غافر.

۲- (۲) - الاحتجاج: ۳۴۸/۲؛ بحار الأنوار: ۱۸۳/۱۰، باب ۱۳. [۱]

۳- (۳) - رعد (۱۳): ۱۱. [۲]

دنبال هم باشند. (۱) در کتاب کم نظیر «الکافی» به سندش از ابی اسامه گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم، مردی از آداب دستشویی و بیت الخلا پرسید؟ فرمود: یاد خدا کند و از شیطان رجیم به حضرت حق پناه برد، و چون تمام کردی بگو: «سپاس خدا را بر این که به آسانی و عافیت آزار از من بدر کرد».

مرد گفت: آدمی در این حال تاب نیارد جز این که بنگرد بدانچه از او بیرون آید! فرمود: در زمین هیچ آدمی نیست جز این که دو فرشته بر او گمارده اند تا در این حال گردنش را به زیر آرند و گویند: ای آدمیزاده، بنگر تا آنچه برایش در این جهان رنج می کشی چه می شود! (۲) کلینی به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کند:

هر کس یک بیمار مسلمان را عیادت کند خداوند برای همیشه هفتاد هزار فرشته بر او گمارد تا در بار و بنه او در آیند، و تا قیامت تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند و نیمی از نمازشان برای عیادت کننده بیمار باشد. (۳) ابوقرّه می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هر کس برادر مؤمنش را برای خدا در بیماری یا تندرستی دیدار کند، در صورتی که نیرنگی نزند و عوضی نخواهد، خداوند بر او هفتاد هزار فرشته بگمارد تا در دنبالش فریاد کنند، پاکی و بهشت بر تو خوش باد، شما زوار خدایید و مهمانان رحمانید، تا به خانه اش برگردد. یسیر به حضرت گفت:

قربانت گردم، گر چه راه دور باشد؟ فرمود: آری، ای یسیر، گر چه یکسال

ص: ۹۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۶۷، باب ۵۲، ذیل حدیث ۱۳؛ تفسیر القمی: ۳۶۰/۱، ذیل آیه ۱۱ سوره رعد.

۲- (۲) - الکافی: ۶۹/۳، حدیث ۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۶۴/۷۷، باب ۱، حدیث ۴.

۳- (۳) - الکافی: ۱۲۰/۳، حدیث ۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۴۱۴/۲، باب ۱۰، حدیث ۲۵۰۹.

باشد، خدا جواد است و فرشته‌ها بسیار، بدرقه اش کنند تا به خانه اش برگردد. (۱) امام علیه السلام فرمود:

هر که برای خدا روزه دارد در گرمای سخت و تشنه شود، خداوند هزار فرشته بر او گمارد تا دست به رویش کشند و او را مژده دهند به بهشت و رحمت حضرت رحیم.

مسألة ملائکه و فرشتگان حق در روایات و معارف، باب با عظمتی است، محدّث خبیر، علامه مجلسی در جلد پنجاه و ششم «بحار الانوار» اکثر روایات مربوط به ملائکه را جمع کرده و هر کدام را لازم دیده توضیح داده است، مشروح این بحث را می‌توانید در آن جلد ببینید.

حقیقت و عظمت فرشتگان در نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می‌فرماید:

«آن گاه خداوند پاک، آسمان‌های برافراشته را از هم باز کرد و میان آنها را پر از انواع ملائکه ساخت.

گروهی از فرشتگان در سجده اند و رکوعی ندارند، برخی در رکوع هستند و قیام ندارند، گروهی صف کشیده اند و دگرگونی در آنان راه ندارد، تسبیح گویانی هستند که خستگی و فرسودگی برایشان نیست، بر دیدگان‌شان خواب نمی‌آید و عقولشان را اشتباهی نمی‌باشد، سستی در کالبدشان نرود و غفلت به آگاهی آنان نزند، عده‌ای را امنای وحی و زبان گویا بر انبیا قرار داد و دسته دیگر را واسطه اجرای فرمان و قضای ربوبی اش، جمعی را نگهبان بندگان و گروه دیگر را پاسبان درهای بهشت.

ص: ۹۷

۱- (۱) - الکافی: ۱۷۷/۲، حدیث ۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۴۶/۷، باب ۲۱، حدیث ۷.

بعضی از ملائکه پاهایی در سطوح پایین زمین دارند و گردن‌هایی بالاتر از مرتفع‌ترین آسمان‌ها، اعضای کالبدی گسترده‌تر از پهنه صفحات جهان و دوش‌هایی همسان پایه‌های عرش؛ این موجودات مقدس در برابر عرش الهی از روی تعظیم چشم به پایین دوخته و در زیر عرش حق به بال‌های خود پیچیده‌اند.

میان این فرشتگان و کاینات پایین‌تر، حجابی از عزت ملکوتی و پرده‌هایی از قدرت فوق‌طبیعی زده شده است، آنان هرگز خدا را با تصویر و ترسیم‌های محدود کننده نمی‌پندارند و صفات ساخته‌ها را به مقام شامخ نسبت نمی‌دهند و او را با تصوّر در جایگاهها محدود نمی‌سازند و با امثال و نظایر اشاره به ذات اقدسش نمی‌کنند» (۱) خطبه نودویکم به ترتیب زیر فرشتگان الهی را وصف می‌نماید:

«۱ - سپس خداوند پاک و منزّه برای اسکان در آسمان‌هایش و آبادی صفحه‌اعلا از ملکوتش خلقی عالی و زیبا از فرشتگانش آفرید.

۲ - فرشتگان در آسمان‌ها مشغول انواع ذکر و تسبیح و تقدیس هستند.

۳ - فرشتگانی در پس پرده عزت و قدرت خداوندی و در حظیره‌های قدس و سراپرده‌های مجد و عظمت قرار گرفته و مشغول عبادتند.

۴ - انوار بسیار با عظمتی وجود دارد که از رسیدن دید چشم‌ها به آن انوار چشم‌ها خیره و مردود می‌ماند.

۵ - خداوند بزرگ آن فرشتگان را در اشکال مختلف و اندازه‌های متفاوت آفرید (دارای بال‌ها) و آنان تسبیح‌گوی حقند.

۶ - آن فرشتگان هیچ چیزی از صنع الهی را که در کارگاه آفرینش ظاهر گشته به خود نمی‌بندند و ادعائی ندارند چیزی که تنها خداوند آفریننده آن است به همراه خداوند آن را می‌آفرینند، بلکه آنان بندگان اکرام شده خداوندی و عامل به

ص: ۹۸

دستورهای او می باشند. این است عظمت درک و فهم فرشتگان برخلاف انسان های جاهل و احمق که اگر مسخره شان نکنند حاضرند که ادعای هرگونه اختیار و قدرت در خلّاقیت را به راه اندازند.

۷- خداوند بزرگ فرشتگان را در آن جایگاه که هستند امین وحی خود قرار داده و به وسیله آنان امانت های امر و نهی خود را به رسولانش رسانیده و آنان را از تردید حفظ فرموده است.

۸- هیچ یک از آن فرشتگان از مسیر رضای خداوندی نمی لغزد و خداوند سبحان آنان را از فواید کمک خود یاری می نماید.

۹- خداوند تواضع و خضوع توأم با وقار و اطمینان را به دل های آنان برای درک و دریافت وارد ساخته و برای آنان درهای تمجیدهای خود را به آسانی باز نمود.

۱۰- خداوند متعال علایم واضح و راهنما را برای وصول به نشانه های توحیدش برای آنان نصب فرمود.

۱۱- بارهای سنگین گناهان، آنان را سنگین نساخته است. کنایه از این که در عین داشتن نوعی اختیار، از گناه و معصیت پاک هستند.

۱۲- گذشت شب ها و روزها در آنان تأثیری نمی نماید.

۱۳- انگیزه ها و امیال، شک و تردیدها، استحکام ایمان آنان را متزلزل و مختل نمی سازد.

۱۴- گمان ها و پندارها به دژهای محکم یقین آنان ازدحام و هجوم نمی آورند.

۱۵- عوامل برافروزنده حسدها و کینه ها نمی توانند در میان آنان به وجود بیایند و تاریکی حیرت سلب نکرده است، آنچه را که از معرفت خداوندی در دل های آنان جایگزین گشته و محو نکرده است، آنچه را که از عظمت و هیبت و جلال خداوندی در لابه لای سطوح سینه های آنان راه یافته و تثبیت شده است.

۱۶- وسوسه ها طمع در راهیابی به آنان ندارند تا فکر آنان را به کثافت خود

۱۷ - گروهی از آن فرشتگان در خلقت ابرهای پر باران وظیفه انجام می دهند و عده ای در کوههای بزرگ و مرتفع، و دسته ای در سیاهی ظلمت که راهی برای خروج از آن دیده نمی شود.

۱۸ - گروهی دیگر از آن فرشتگان هستند که قدم های آنان حدود پائین زمین را شکافته است، پاهای آنان مانند پرچم های سفیدند که از شکاف های هوا نفوذ کرده اند. (منظور از بال و قدم و پا قدرت است نه بال و قدم اصطلاحی).

در زیر آن پاها که مانند پرچم های سفیدند بادی است با وزش آرام، که آنها را در حدود متناهی که پایان قرارگاه آنهاست نگه داشته است.

۱۹ - اشتغالات آن فرشتگان به عبادت الهی، آنان را از همه چیز فارغ نموده است. حقایق ایمان میان آنان و معرفت خدا را بهم پیوسته است. یقین به وجود ذات اقدس ربوبی آنان را به اشتیاق شدید به خدا از همه چیز منقطع ساخته است و رغبت ها و امیال آنان از آنچه که در نزد حق است به آنچه که در نزد غیر خداست تجاوز ننموده است.

آنان شیرینی معرفت ربوبی را چشیده، و شربت محبت خداوندی را با کاسه های سیراب کننده سرکشیدند و در مغز دل های آنان رگه های خوف از خدا جایگیر شده و استمرار در عبادت، استقامت پشتشان را منحنی نموده است.

به طول انجامیدن رغبت و اشتیاق به خداوند، ماده ناله و تضرع آنان را تمام نکرده است و عظمت تقرب به بارگاه ربوبی، ریسمان های خشوع را از گردن جان های آنان باز ننموده است.

عجب بر آنان مستولی نشده تا عبادات گذشته را زیاد محسوب نمایند و احساس ناتوانی و ناچیزی در دریافت جلال خداوندی برای بزرگداشت حسناتی که انجام می دهند نصیبی نگذاشته است. و به جهت امتداد طولانی و تکاپو در

عبادت، سستی‌ها در وجود آنان راه نیافته است و از اشتیاق‌های آن فرشتگان چیزی نکاسته است تا از امید پروردگارشان روی گردان شوند.» (۱)

به هر جا راه گم کردم بر آوردم ز کویت سر به هر دلبر که دادم دل تو بودی حسن آن دلبر
به هر سو چشم بگشادم جمالت جلوه گردیدم به هر بستر که بغنودم خیالت یافتم در بر
به هر جائی که بنشستم تو بودی همنشین من نظر هر جا که افکندم تو را دیدم در آن منظر
به هر کاری که دل بستم تو بودی مقصد و مطلب به هر یاری که پیوستم تو بودی همدم و یاور
گر آهنگ حَضْر کردم تو بودی منزل و مأوا و گر عزم سفر کردم تو بودی هادی و رهبر
(فیض کاشانی)

«طول مناجات با پروردگارشان اطراف زبان‌های آنان را نخشکانیده و اشتغالات دیگری آنان را مملوک خود نساخته است که صداهای بلند آنان را زمزمه‌های خفیف تضرع قطع نماید، و شانه‌های آنان در صفوف عبادت مختلف نگشته است، و گردن‌های خود را برای به دست آوردن آسایش از روی تقصیر در انجام دستور خداوندی خم نکرده اند. کندی غفلت‌ها بر قاطعیت کوشش و تلاش آنان نفوذی ندارد و عوامل فریبنده شهوات دست به سوی همت‌های آنان نمی‌یازند.» (۲)

ص: ۱۰۱

-
- ۱- (۱) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ۴۲/۱۶ - ۴۷، در ذیل خطبه ۹۱.
۲- (۲) - اسناد اعضایی بر فرشتگان شبیه به اعضای آدمیان مجازی است و در حقیقت برای تقریب واقعیت‌های معنوی به ذهن محدود ما انسان‌هاست.

خداوند صاحب عرش را برای روز احتیاجشان ذخیره نموده اند، در آن هنگام که خلق از خدا منقطع و به مخلوقات متوجه اند فرشتگان فقط خدا را مورد توجه و گرایش قرار می دهند. برای عبادت حق پایانی تعیین نمی کنند. علاقه شدید آن فرشتگان برای التزام اطاعت خداوندی آنان را ارجاع نمی کند مگر به موادی در دل های آنان که از رجا و خوف خداوندی گسیخته نمی شوند، عوامل بیم آمیخته با اشتیاق از آنان قطع نمی شود تا در تلاش و کوشش سست شوند، و حرص و آرزهای دنیوی آنان را به اسارت نکشیده است تا کوشش های منتج دنیوی را بر کوشش و جدیت برابردیت مقدم بدانند.

آنان اعمال گذشته خود را بزرگ نمی شمارند و اگر اعمالشان را بزرگ بشمارند امید آنان، بیم و هراسشان را از بین می برد. غلبه و اغوای شیطانی موجب اختلاف درباره پروردگارشان نمی گردد، جدایی های ناروا آنان را از یکدیگر متفرق نموده و سنگینی و خیانت و حسد بر آنان پیروز نگشته است.

عوامل دگرگون کننده شک و پندار آنان را تقسیم به گروه ها نکرده و پستی همت ها آنان را از یکدیگر جدا نساخته است. فرشتگان وابستگان ایمانند، نه لغزشی آنان را از طناب ایمان بریده است و نه انحراف و مسامحه و سستی.

در طبقات آسمان به اندازه محل پستی نیست مگر این که فرشته ای بر آن در حال سجده است، یا فرشته ای در حال سیر و حرکت برای انجام دستور حق؛ آن فرشتگان با امتداد طولانی اطاعت پروردگارشان بر علم خود می افزایند و به عزت و عظمت خداوندی در قلوب آنان افزوده می شود.» (۱)

ص: ۱۰۲

ما و دل گر پاس عشقِ پرده در خواهیم داشت پرده غیر از جمال دوست بر خواهیم داشت
یکنفس با او نباشیم و بجز او ننگریم پاس انفاس و مراعات نظر خواهیم داشت
بی سر و بی پای گر باشیم و بی سامان چه باک در بساط فقر، فرق تاجور خواهیم داشت
خسروان را سر فرو ناریم بر تاج و کمر کز کرامت تاج و از رفعت کمر خواهیم داشت
هر کس را عشقی و سودای سزی در سراسر ما به سر سودای عشق آن به سر خواهیم داشت
(صفا اصفهانی)

حقیقت فرشتگان در کلام علامه جعفری

حکیم بزرگوار حاج شیخ محمد تقی جعفری در شرح خطبه یکم «نهج البلاغه» در بحث حقیقت فرشتگان مسأله مهمی را متذکر شده اند که جا دارد در پایان این بخش به آن اشاره شود:

«موضوع فرشتگان در ادیان گذشته هم با اصطلاحات گوناگون و تعاریفات مختلف مطرح بوده است.

در دین اسلام با نظر به قرآن و احادیث معتبره، در وجود فرشتگان هیچ گونه جای تردید نیست. در قرآن مجید در سیزده مورد کلمه مَلَك و در دو مورد مَلَكین که تشبیه ملک است و در حدود هفتاد و سه مورد کلمه ملائکه وارد شده است.

بعضی از اندیشمندان دوران معاصر برای این که هر حقیقتی را با چهره طبیعی آن بپذیرند، فرشتگان را انواعی از نیروها و قوای مخفی طبیعت تلقی نموده،

می خواهند استعداد افرادی را که در طبیعت نمی توانند واقعیت دیگری را بپذیرند منتفی بسازند، ولی این یک سطحی نگری در شناسایی ها است که ناشی از تفسیر نابجای علم و طبیعت است.

مگر آنان که عناصر را در چهار نوع منحصر می دانستند علم گرایان نبوده اند؟ مگر آنان که صوت را از پدیده های عرضی دانسته، آن را غیر قابل انتقال تلقی می کردند چهره دانشمندی نداشتند؟ آری، آنان کسانی بودند که با طرفداری جدی از علم، بقای اعراض مانند صوت را پس از به وجود آمدن، امکان ناپذیر می دانستند؛ نیز متفکرانی که از علم دفاع می کردند و کمترین اطلاعی از جریانات ذرات بنیادین طبیعت نداشتند اندک نبوده اند.

اگر طول تاریخ را در نظر بگیریم، همواره با این پدیده روبه رو می گردیم که علم در هر دوره و هر جامعه ای مقداری از واقعیت ها را در اختیار دانشمندان می گذاشته است، دانشمندان در برابر این جریان مستمر بر دو گروه بودند:

گروه یکم: مردم بی گنجایشی بودند که توقع داشتند که همان مقدار محدود از مسائل علم، تمامی سطوح طبیعت و روابط اجزای آن را در اختیارشان قرار داده است. اینان نه تنها از حرکت به پیش محروم بوده اند بلکه از پیشروی دیگران نیز جلوگیری می کرده اند.

گروه دوم: متفکران هشیاری بودند که با عبارات و بیانات مختلف، محدودیت علم خود را درک کرده، راه پیشروی را به روی خود و دیگران نمی بسته اند.

این عبارت از نیوتن مشهور است:

«مانند کودک خردسالی هستم که در ساحل اقیانوس بی کرانی ایستاده، تنها چند عدد سنگریزه رنگارنگ در جلو چشمانش زیر آب می بیند، ولی اقیانوس بی کرانی با محتویات نامحدودش در مقابل دیدگان آن کودک خردسال مجهول است».

اینان در ضمن این که راه علم را برای آیندگان هموار می کردند، عظمت گنجایش

مغز آدمی را هم اثبات می نمودند.

به هر حال این یک روش بنیان کن است که: ما نخست علم و جهان هستی را محدود می کنیم و سپس در دریایی از وحشت و اضطراب غوطه ور می گردیم.

آیا کسی نیست از ما بپرسد که با مشاهدات فراوان در طول تاریخ دربارهٔ قالب ناپذیری اصول و مسائل علمی از یک طرف و با شناسایی انسان و بیکرانه - جویی هایش از طرف دیگر، و نامحدود بودن روابط و اجزای طبیعت با سیستم باز که رو به ماورای طبیعت (متافیزیک به معنای عمومی آن) دارد، چگونه به خود اجازه می دهید که علم و جهان هستی را محدود نموده، در برابر مفاهیم و مسائل عالی و با اهمیت به وحشت و اضطراب و نیهلیستی (۱) دچار شوید؟!

کدامین دلیل شما را وادار کرده است که تارهایی از چند رشته قضایای محدود مانند تار عنکبوت دور خود بتنیید و سپس بگویید: «جهان هستی همین است که من با همین مفاهیم و قضایا آن را شناخته و با آن ارتباط برقرار کرده ام»؟! به اصطلاح معمولی باید گفت: خوشا به حالشان که خیلی راحت و در آسایشند!

می گوئیم فرشتگان وجود دارند، و اگر نامحسوس بودن وجود فرشتگان را دلیل نیستی آنان بدانیم، نیمهٔ اساسی معلومات خود را که عبارت است از واقعیت های نامحسوس منکر شده ایم، و هیچ متفکر خردمند نمی تواند این قضیهٔ «نمی بینم پس وجود ندارد» را زمینهٔ جهان بینی خود قرار داده و حکم به نیستی بیرون از منطقهٔ حواس نماید.

ما می دانیم که ارتعاشات صوتی بایستی به حدّ معینی برسد تا ما آن را بشنویم، اجسام و اشکال و رنگ ها در فاصلهٔ معینی برای ما مطرح می شوند، دانه ای از الکترون و انرژی را تاکنون ندیده ایم، جاذبیت محسوس نیست، هیچ یک از

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - نیهلیست: منسوب به نیهلیسم «انکار عقاید و نظام های اجتماعی قدیم» پیرو مسلک نیهلیسم، فرقهٔ سیاسی که در قرن ۱۹ میلادی به وجود آمد و هدف آن از بین بردن عقاید و شؤون اجتماعی بود.

پدیده ها و نیروهای درونی مانند اندیشه و تخیل و اراده و آن حقیقتی که مدیریت آنها را در اختیار دارد و «من» نامیده می شود وارد منطقه حواس نمی شوند و حتی تسلیم حساس ترین وسایل نمی گردند.

فرشتگان از جنس و نوع اجزا و پدیده های عالم طبیعت نیستند، بلکه موجودات مقدس و دارای ماهیت های مخصوصی می باشند.

توصیفات ما درباره فرشتگان مستند به منبع وحی است یا به طور مستقیم که قرآن است و یا به طور غیر مستقیم که از زبان ولی الله اعظم امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام می باشد. (۱)

حاملان عرش

قرآن مجید در دو آیه از ملائکه ای که حاملان عرش حقد یاد می کند:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ « (۲)

فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همراه سپاس و ستایش، پروردگارش را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آمرزش می طلبند، [و می گویند:] پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته ای، پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند بیامرزد، و آنان را از عذاب دوزخ ننگه دار.

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً « (۳)

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ۱۱۶/۱.

۲- (۲) - غافر (۴۰): ۷. [۱]

۳- (۳) - حاقه (۶۹): ۱۷. [۲]

و فرشتگان [برای اجرای دستورهای حق] بر کناره ها و اطراف آسمان قرار می گیرند، و در آن روز هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز همه آنها حمل می کنند.

و در یک آیه از ملائکه ای که گرداگرد عرش حضرت ربّ العزّه هستند یاد می نماید:

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ « (۱)

و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش حلقه زده اند، پروردگارشان را همراه ستایش تسبیح می گویند، و در میان اهل محشر به حق داوری شود، و [پس از پایان کار قیامت] گویند: همه ستایش ها ویژه خداست که پروردگار جهانیان است.

و در هیجده آیه در سوره های اعراف ۵۴ - توبه ۱۲۹ - یونس ۳ - رعد ۲ - اسرا ۴۲ - طه ۵ - انبیا ۲۲ - مؤمنون ۸۶ و ۱۱۶ - فرقان ۵۹ - نمل ۲۶ - سجده ۴ - غافر ۱۵ زخرف ۸۲ - حدید ۴ - تکویر ۲۰ - بروج ۱۵ - هود ۷ - از عرش حضرت حق با اوصاف: عظیم، کریم، مجید، سخن به میان آمده است:

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّعِیَةِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ « (۲)

بگو: مالک آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ « (۳)

ص: ۱۰۷

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۷۵. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۸۶. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۱۱۶. [۳]

هیچ معبودی جز او نیست، [او] پروردگار عرش نیکو و باارزش است.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ « (۱)

صاحب عرش و ارجمند [و عالی صفات] است.

معنا و مفهوم عرش

عرش و کرسی در آیات کتاب خدا و روایات و اخبار فراوان استعمال شده است.

به طور صریح و روشن و آشکار از قرآن مجید و روایات استفاده می شود که عرش و کرسی دو موجود از موجودات حق و دو حقیقت از حقایق الهیه اند.

قرآن کریم از توضیح مفهوم هر دو واقعیت ساکت است و در روایات و اخبار برای هر یک مفاهیم و مصادیقی بیان شده که با تتبع در آیات و اخبار به این نتیجه می رسیم که هر دو کلمه طاقت تحمل تمام معانی ملکوتی و باطنی و ظاهری را دارند.

در «الخصال» و «معانی الاخبار» و «الدّر المنثور» ، ضمن حدیث ابوذر است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

ای ابوذر، هفت آسمان در برابر کرسی نیستند جز حلقه ای افتاده در زمین بیابان پهناور، و فضل و فزونی عرش بر کرسی چون فزونی بیابان پهناور است بر آن حلقه. (۲) از امام صادق علیه السلام روایت شده که از آن جناب پرسیدند: چرا کعبه را کعبه نام شد؟ فرمود:

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - بروج (۸۵) : ۱۵؛ کلمه «مجید» در این آیه شریفه به دو صورت مرفوع و مجرور قرائت شده است؛ در صورت رفع وصف «خدا» و در صورت جرّ وصف «عرش» می باشد.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵/۵۵، باب ۴، حدیث ۱؛ الخصال: ۵۲۳/۲، حدیث ۱۳؛ [۱] معانی الاخبار: ۳۳۳، حدیث ۱؛ [۲] الدّر المنثور: ۳۲۸/۱.

چون چهار گوش است. گفته شد: چرا چهار گوش شده؟ فرمود: چون برابر بیت المعمور است که چهار گوش است. و گفته شد: چرا بیت المعمور چهار گوش است؟ فرمود: چون برابر عرش است که چهار گوش است. گفته شد: چرا عرش چهار گوش شده؟ فرمود: چون مسلمانی بر چهار کلمه سازمان یافته:

سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ. (۱)

در عقاید شیخ صدوق آمده است:

«اعتقاد ما در عرش این است که آن همه و همه آفریده هاست. و به وجه دیگر همان دانش است.

و از امام صادق علیه السلام پرسش شد از قول خداوند عز و جل :

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى « (۲)

[خدای] رحمان بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

فرمود:

نسبت او با هر چیز مساوی است و چیزی بدو نزدیکتر از چیزی نیست. اما عرش به معنی دانش را هم چهار از پیشینیان بر دوش داشته اند و چهار از آخرین. اما آن چهار نخست: نوح، ابرهیم، موسی و عیسی؛ و اما چهار آخر:

محمد صلی الله علیه و آله، علی، حسن و حسین.

و به سندهای صحیح از ائمه علیهم السلام درباره عرش و حاملانش چنین روایت شده است:

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۷/۹۶، باب ۵، حدیث ۹؛ علل الشرایع: ۳۹۸/۲، باب ۱۳۸، حدیث ۲.

۲- (۲) - طه (۲۰): ۵. [۱]

و همانا اینان حاملان عرش علم شدند؛ زیرا همهٔ پیامبران پیش از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله بر چهار شریعت چهار پیامبر پیشین بودند: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی؛ و دانش از این چهار بدانها رسید. و همچنان دانش پس از محمد و علی و حسن و حسین: به امامان پس از حسین رسید. (۱) شیخ مفید فرموده: «عرش به معنای سلطنت و پادشاهی است. ذوالعرش یعنی صاحب قدرت و استیلا و سلطنت بر تمام موجودات هستی». (۲) هشام بن حکم می گوید: زندق از امام صادق علیه السلام پرسید: کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود:

هر چه خدا آفریده درون کرسی است جز عرش او که بزرگتر از آن است تا کرسی او را فرا گیرد. (۳) در «معانی الاخبار»، صدوق به سندش از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم که عرش و کرسی چیستند؟ فرمود:

عرش به یک معنا همهٔ آفریده هاست و کرسی جای آنهاست، و از نظر دیگر همان دانشی است که خدا پیامبران و رسولان و حجج خود را بدان آگاه کرده، و کرسی دانش مخصوص به خود اوست. (۴) شیخ صدوق در کتاب «التوحید» خود به سندی که دارد از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه:

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷/۵۵، باب ۴، حدیث ۵، [۱] به نقل از کتاب اعتقادات شیخ صدوق. [۲]

۲- (۲) - تصحیح الاعتقادات، شیخ مفید: ۷۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۹/۳، باب ۳، حدیث ۳.

۴- (۴) - معانی الاخبار: ۲۹، حدیث ۱. [۳]

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ « (۱)

تخت [حکومت، قدرت و سلطنت]ش آسمان ها و زمین را فرا گرفته و نگهداری آنان بر او گران و مشقت آور نیست؛ و او بلند مرتبه و بزرگ است.

آورده که حضرت فرمود:

آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست در کرسی است، عرش همان دانشی است که کسی آن را اندازه نتواند. (۲) امام صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام از جدش روایت کرده که:

در عرش نمونه هر آنچه خدا در خشکی و دریا آفریده، هست. فرمود: این است تأویل قول خدا:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ « (۳)

و هیچ چیزی نیست مگر آن که خزانه هایش نزد ماست، و آن را جز به اندازه معین نازل نمی کنیم.

و میان دو ستون عرش هزار سال پرش پرندۀ سریع (۴) فاصله است. و هر روز هفتاد هزار رنگ از نور بر عرش پوشند که هیچ آفریده تاب دیدن آنها را ندارد. همه چیزها در برابر عرش چون حلقه ای است در میان بیابان.

خدا را فرشته ای است به نام حزائیل، هیجده هزار بال دارد که میان هر دو بالش پانصد سال راه است؛ به خاطرش رسید که آیا بالای عرش چیزی است؟ خدا

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۵۵. [۱]

۲- (۲) - التوحید: ۳۲۷، باب ۵۲، حدیث ۲؛ [۲] بحار الأنوار: ۸۹/۴، باب ۲، حدیث ۲۸.

۳- (۳) - حجر (۱۵) : ۲۱. [۳]

۴- (۴) - موجود سریعتر از صوت و نور.

بال هایش را دو برابر کرد و داری سی و شش هزار بال شد که میان هر دو بال پانصد سال راه بود، و بدو وحی کرد: ای فرشته، پرواز کن. بیست هزار سال پرید و بر سر یک ستون عرش نرسید. خدا بال و نیرویش را دو چندان کرد و سی هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید و خدا به او وحی کرد: ای فرشته، اگر تا دمیدن صور پیری به ساق عرشم نرسی. آن فرشته گفت:

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى « (۱)

نام پروردگار برتر و بلند مرتبه ات را [از هر چه رنگ شرک خفی و جلی دارد] منزه و پاک بدار.

و خدا آن را بر پیامبر فرستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را ذکر سجده کنید (۲). (۳)

معانی عرش و کرسی در کلام مجلسی

علامه بزرگ، ملا محمد باقر مجلسی در پایان احادیث مربوط به عرش و کرسی در جهت تحقیق در آن اخبار و جمع بین آنها می فرماید:

«بدانکه تخت شاهی در این جهان مظهر قدرت پادشاهان است، ولی خدای سبحان از مکان و قرارگاه منزه است، نه تختی دارد و نه کرسی که بر آن بنشیند و این دو (عرش و کرسی) بر برخی آفریده های او به حسب مناسبت اطلاق شدند به چند معنی:

۱ - دو جسم بزرگ فراز هفت آسمان. و همانا به این دو نام خوانده شدند برای این که احکام و تقدیرات خدا از آنها تراود و فرشته های کروبیان و مقرب و ارواح

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - اعلی (۸۷) : ۱ [۱]

۲- (۲) - گوشه ای بسیار کوچک از وضع منظومه ها، کهکشان ها، سجایی ها را کتاب های «خدا در طبیعت»، «هیئت در اسلام»، «یک، دو، سه، بی نهایت» و «پیدایش و مرگ خورشید» با ارقام غیر قابل تصور و فهم بیان کرده اند، انسان چون این کتاب ها را مطالعه کند به عظمت عرش و کرسی و معجزه امامان در گفتارشان پی می برد.

۳- (۳) - من لایحضره الفقیه: ۳۱۵/۱، حدیث ۹۳۲؛ تهذیب الاحکام: ۳۱۳/۲، باب ۱۵، حدیث ۱۲۹.

پیامبران و اوصیا گرد آنهایند، و هر که را خدا خواهد به خود نزدیک سازد بد آنها بالایش برد، چنانکه فرمان ها و احکام شاهان و آثار سلطنت و عظمت آنان از تخت و کرسی آنهاست و مقربان آستان و خاصان آنها به گرد آنها چرخند، و نیز چون آن دو بزرگترین آفریده جسمانیند و انوار عجیب و آثار غریبه مخصوص به خود دارند دلالتشان بر وجود خدا و علم و قدرت و حکمتش بیش از اجسام دیگر است و از این رو مخصوص بدین نام شدند، و حاملانشان در دنیا گروهی فرشته اند و در آخرت یا فرشته هایند یا انبیای اولوالعزم و اوصیای برگزیده چنانکه دانستی، و بسا مقصود از حمل در آخرت این باشد که در قیامت، عرش بدیشان بر پاست و اینان حکام و نزدیکان به آیند.

۲ - علم و دانش. چنانکه در بسیاری از اخبار بدان تفسیر شدند، چون منشأ ظهور خدا بر خلقش دانش و شناسایی است و آن وسیله تجلی خداست بر عباد، و گویی عرش و کرسی باشند و حامل آن پیغمبر و ائمه اند که خزانه علم اویند در آسمان و زمینش، خصوص آنچه مربوط به شناخت اوست.

۳ - حقیقتی محیط به همه آفریده های او چنانکه صدوق فرموده و از برخی اخبار استفاده می شود؛ زیرا هر چه در زمین و فراز آنهاست آیات وجود خدا و نشانه های قدرت اویند و آثار وجود و فیض حکمت آن حضرت، پس همه آفریده ها عرش عظمت و جلال او هستند و وسیله تجلی صفات کمالش بر عارفان. و این معنایی است که به خاطر رسید در قول معصوم:

وَأَرْتَفَعُ فَوْقَ كُلِّ مَنْظَرٍ.

و او بالاتر از هر دیدگاهی است.» (۱) ۴ - هر یک از اوصاف کمال و جلالش عرش اوست؛ زیرا قرارگاه عظمت و جلال

ص: ۱۱۳

اویند و وسیله ظهورش بر بنده هایش به اندازه استعدادشان، و او را عرشِ دانش است و عرشِ قدرت و عرشِ رحمانیت و عرشِ رحیمیت و عرشِ وحدانیت و عرشِ تنزه، چنانکه در روایات گذشت.

۵- دل پیامبران و اوصیا و مؤمنان کامل که قرارگاه محبت و معرفت خدایند، چنانکه در روایت آمده:

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ. (۱)

دل مؤمن عرش خداوند رحمان است.

و هم در حدیث قدسی است:

لَمْ يَسْغُنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي، وَوَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. (۲)

آسمان و زمین گنجایش وجود مرا ندارد، اما قلب مؤمن ظرفیت وجود مرا دارد.

در هر صورت اطلاق عرش و کرسی بر برخی معانی به واسطه تصریح در خبر یا قراین دیگر منافات ندارد با وجوب اعتراف به معنی اول که از ظاهر اکثر آیات و روایات ظاهر می گردد، چنانکه در سطور گذشته به این معنا اشاره شد که این دو لفظ تحمّل جمیع معانی ظاهری و باطنی را دارند. (۳)

عرش و حاملان آن در کلام علامه طباطبائی

صاحب «المیزان» در توضیح عرش و حاملان آن، بحث مشروحی دارد که در تفسیر آیه ۵۴ سوره اعراف آمده، مقتضی است برای توضیح بیشتری نسبت به

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹/۵۵، باب ۴؛ [۱] شرح الاسماء الحسنی: ۳۴/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۹/۵۵، باب ۴؛ [۲] کشف الخفاء: ۱۹۵/۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۹/۵۵، باب ۴.

روایاتی که گذشت به گوشه ای از آن اشاره شود:

«ما قبول داریم که جمله:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (۱)

آن گاه بر تخت فرمانروایی [و حکومت بر آفرینش] چیره و مسلط شد.

به منزله کنایه است، امّا کنایه بودن منافات ندارد با این که یک حقیقت و واقعیتی این تعبیر را ایجاب کرده باشد و استوای پروردگار بر عرش از قبیل سلطنت و استیلا و ملکیت و امارت و ریاست و ولایت و سیادت دایر میان خود ما، امری اعتباری و قرار دادی و خالی از حقیقت نبوده باشد.

درست است که ظواهر دینی از حیث بیان، نظیر بیانات ما و به صورت اموری اعتباری است اما خدای سبحان در همه این بیاناتش حقایق و واقعیاتی را بیان می کند.

به عبارت دیگر، گرچه معنای ملک و سلطنت و احاطه و ولایت و امثال آن در خدای سبحان همان معنایی است که ما خود از اطلاق این الفاظ نسبت به خود می فهمیم، ولیکن مصداق ها با هم متفاوتند.

مصادیق این الفاظ در نزد خدای تعالی اموری واقعی و حقیقی ولایت به ساحت قدس اویند و در نزد ما اوصافی ادّعایی، ذهنی و اموری اعتباری و قرار دادی هستند که یک سر سوزن از عالم ذهن و وهم به خارج سرایت نمی کنند.

مثلاً، اگر کسی را رئیس خود می نامیم از این باب است که تابع اراده و تصمیم اویم نه این که راستی جامعه ما بدنی است و او سر آن بدن است. و همچنین اگر کسی را عضو اجتماع می خوانیم برای این نیست که او راستی دست جامعه و یا دل و یا قلوب آن است بلکه از این باب است که او نیز مانند دست و دل که در تشکیل

ص: ۱۱۵

بدن مؤثرند در تشکیل اجتماع ما تأثیر دارد. و از همین جهت که زندگی ما متشکل از یک سری امور اعتباری است خدای تعالی در آیه:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ﴿١﴾

و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست.

زندگی دنیایی ما را لهو و لعب نامیده چون مقاصد دنیوی ما و مال و اولاد ما و ریاست و حکومت ما جز عناوینی پنداری چیز دیگری نیست و جز در عالم وهم، تحقق و واقعیتی نداشته، سر و دست شکستن ما برای به دست آوردن آن هیچ تفاوتی با مسابقه اطفال در بازی های خود ندارد.

و حاشا بر خدای سبحان که زندگی ما را به خاطر این که اموری است و همی بازیچه بشمارد، آن وقت خودش هم مانند ما بازیگر بوده باشد.

سخن کوتاه، این که فرمود:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ ﴿٢﴾

آن گاه بر تخت فرمانروایی [و حکومت بر آفرینش] چیره و مسلط شد.

در عین این که مثالی است که احاطه تدبیر خدای را در ملکش مجسم می سازد، دلالت بر این هم دارد که در این میان حقیقتی هم در کار هست و آن عبارت است از مقامی که زمام جمیع امور در آنجا متراکم و مجتمع می شود و آیات:

وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٣﴾

و او پروردگار عرش بزرگ است.

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - عنكبوت (۲۹) : ۶۴. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۲. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۱۲۹. [۳]

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ « (۱)

فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند.

وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ « (۲)

و در آن روز هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز همه آنها حمل می کنند.

و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ « (۳)

و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش حلقه زده اند.

نیز دلالت بر این معنا دارند؛ چه از ظاهر این آیات بر می آید که عرش حقیقتی است از حقایق خارجی.

معنایی را که ما برای کلمه عرش در آیه:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ « (۴)

آن گاه بر تخت فرمانروایی [و حکومت بر آفرینش] چیره و مسلط شد.

کرده و گفتیم: این کلمه به معنای مقامی است موجود که جمیع سرخ های حوادث و امور در آن متراکم و جمع است از آیه:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ « (۵)

به خوبی استفاده می شود، چه این آیه استوای بر عرش را به تدبیر امور تفسیر نموده و از وجود چنین صفتی برای خدای تعالی خبر می دهد، و چون این آیه در

ص: ۱۱۷

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۷. [۱]

۲- (۲) - حاقه (۶۹) : ۱۷. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۷۵. [۳]

۴- (۴) - رعد (۱۳) : ۲. [۴]

۵- (۵) - یونس (۱۰) : ۳. [۵]

مقام توصیف ربوبیت و تدبیر تکوینی خدای تعالی است لا-جرم مراد از شفاعتی هم که در آخر آن است شفاعت در امر تکوینی خواهد بود. پس مفاد جمله:

مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.»

[کار] هیچ واسطه ای [در همه جهان هستی برای جابجایی عناصر و ترکیب اجزا و به جریان انداختن امور] جز پس از اذن او نیست.

این می شود که هیچ سببی از اسباب تکوینی که واسطه هایی بین خدا و بین حوادث عالَمند از قبیل سببیت آتش برای حرارت و حرارت برای ذوب کردن اجسام و امثال آن، سببیتشان از خودشان نیست و به اذن خداست، که هر یک از آنها در ایجاد حادثه ای از حوادث تأثیر می کنند، و این جمله توحید ربوبیتی را می رساند.

پس عرش همان طوری که مقام تدبیر عالم است و جمیع موجودات را در جوف خود جای داده، همچنین مقام علم نیز هست، و چون چنین است قبل از وجود این عالم و در حین وجود آن و پس از رجوع مخلوقات به سوی پروردگار نیز محفوظ است، همچنان که آیه:

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ « (۱)

و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش حلقه زده اند.

محفوظ بودن آن را حتی در قیامت، و آیات مربوط به خلقت آسمان ها و زمین، موجود بودن آن را مقارن با وجود عالم، و آیه:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ « (۲)

ص: ۱۱۸

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۷۵. [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۷. [۲]

و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی اش بر آب [که زیربنای حیات است] قرار داشت.

موجود بودنش را قبل از خلقت این عالم می رساند.» (۱)

دلا قرآن نمودت جان جانان بگفتت رازها در عین اعیان

دلا واصل ز قرآنی بمانده به یک ره دست خود از جان فشانده

دلا واصل ز قرآنی و ذرات که مکشوف است بر تو کلّ آیات

تو را معنی قرآن رخ نمودست تو را هر لحظه صد پاسخ نمودست

یقین چون بی گمانی از رخ یار همین می خوان که اینست پاسخ یار

چه گوئی وصف او چون می ندانی و گر قرآن چگونه وصف خوانی

(عطار نیشابوری)

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۱۵۹/۸ - ۱۶۲، ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف.

[«۲» وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاخِصِ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ فَيَنْبِئُهُ بِالنَّفْخِ صَرَغَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ]

و اسرافیل که صاحب شیپور است؛ آن بلندمرتبه ای که چشم به راه اجازه و فرود آمدن دستور، از جانب توست. به محض رسیدن فرمانت با یک بار دمیدن در شیپور، افتادگان در زندان گور، از خواب مرگ بیدار می کند.

حقیقت صور اسرافیل

اشاره

«ایل» به زبان عبری به معنای «الله» است، «اسراف» کلمه ای است که به ایل اضافه شده و بنا به روایتی که از حضرت زین العابدین علیه السلام رسیده: هر چه به ایل اضافه شود به معنای عبدالله است، (۱) بنابراین اسرافیل یعنی بنده خدا. و ما در آیات گذشته در رابطه با فرشتگان خواندیم که فرشتگان «عباد مکرّمون» حق هستند. (۲)

صور در قرآن

صور که معنای دنیایی آن شیپور است، حقیقتی است که نزدیک ده بار در قرآن مجید از آن یاد شده:

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - ریاض السالکین: ۷۷.

۲- (۲) - انبیاء (۲۱): ۲۶. [۱]

۱ - «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (۱)

و روزی که در صور دمیده شود فرمانروایی و حاکمیت مطلق ویژه اوست، دانای نهان و آشکار است، و او حکیم و آگاه است.

۲ - «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» (۲)

و در صور دمیده شود، پس همه آنان را [در عرصه قیامت] گرد می آوریم.

۳ - «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» (۳)

[آن] روزی که در صور دمیده می شود و گنهکاران را در آن روز، کبودچشم و نابینا محشور می کنیم.

۴ - «فَإِذَا نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (۴)

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند.

۵ - «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوَّهٍ دَاخِرِينَ» (۵)

و [یاد کن] روزی را که در صور می دمند، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است دچار هراس شود، مگر کسی که خدا بخواهد؛ و همه خوار و فروتن به پیشگاه او آیند.

۶ - «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (۶)

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - انعام (۶) : ۷۳. [۱]

۲- (۲) - كهف (۱۸) : ۹۹. [۲]

۳- (۳) - طه (۲۰) : ۱۰۲. [۳]

۴- (۴) - مؤمنون (۲۳) : ۱۰۱. [۴]

۵- (۵) - نمل (۲۷) : ۸۷. [۵]

۶- (۶) - یس (۳۶) : ۵۱. [۶]

۷- «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (۱)

و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمان ها و زمین است می میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آن گاه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگاه همه آنان بر پای ایستاده [مات و مبهوت به هر سو] می نگرند [که سرانجام کارشان چه خواهد شد]!

۸- «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ» (۲)

و در صور می دمند؛ آن است روز [تحقق و ظهور] وعده های تهدید آمیز و وحشتناک.

۹- «فَإِذَا نُفِّخَ فِي الصُّورِ نَفَخَهُ وَاحِدَةً» (۳)

پس چون در صور یک بار دمیده شود.

۱۰- «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (۴)

روزی که در صور می دمند و شما گروه گروه به عرصه محشر می آید.

«صیحه» که صدای عظیم است در صور به وسیله اسرافیل به اذن حق بر جهانیان زده می شود، و به طوری که از صریح قرآن مجید به خصوص آیه ۶۸ سوره زمر استفاده می شود دو بار انجام می گیرد، یک بار صیحه مرگ است، که مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آن که خدا بخواهد می میرند. و بار دوم صیحه حیات است که چون دمیده شود آسمانیان و زمینیان زنده می شود و در صحرای با عظمت

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۸. [۱]

۲- (۲) - ق (۵۰) : ۲۰.

۳- (۳) - حاقه (۶۹) : ۱۳. [۲]

۴- (۴) - نبأ (۷۸) : ۱۸. [۳]

صیحه در قرآن

مسأله صیحه مربوط به قیامت در حدود چهار بار در قرآن مجید آمده است:

۱ - «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» (۱)

[کیفرشان] جز یک فریاد مرگبار نبود که ناگهان [پس از آن فریاد] همه بی حرکت و خاموش شدند!

۲ - «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» (۲)

[آن صحنه عظیم] جز یک فریاد نیست، پس به ناگاه همه آنان [گردآوری شده و] نزد ما احضار می شوند.

۳ - «وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ» (۳)

و اینان [که تو را انکار می کنند] جز یک فریاد مرگبار را که هیچ تأخیری در آن نیست، انتظار نمی کشند.

۴ - «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (۴)

روزی که [همگان] صیحه و فریاد را به حق و درستی می شنوند [و] آن روز، روز بیرون آمدن [از قبرها] است.

در این صیحه یک بار صیحه موت و بار دیگر صیحه حیات است، اگر سؤال شود به چه صورت یک حقیقت دو کار مخالف هم انجام می دهد؟ پاسخ های فراوانی دارد، از جمله پاسخی است که محیی الدین در «فتوحات مکّیه» داده:

ص: ۱۲۳

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۲۹. [۱]

۲- (۲) - یس (۳۶) : ۵۳. [۲]

۳- (۳) - ص (۳۸) : ۱۵.

۴- (۴) - ق (۵۰) : ۴۲.

الْتَفِّخَهُ نَفْخَتَانِ: نَفَخَهُ تُطْفِئُ النَّارَ، وَنَفَخَهُ تَشَعَّلُهَا. (۱)

دم، دو دم است، دمی که آتش را خاموش می کند، و دمی که آتش را شعله ور می سازد.

ولی این دو دم به وسیله یک انسان از یک دهان به آتش زده می شود. بنابر این هیچ استبعادی ندارد که اسرافیل با دم اول در صور شعله حیات هر ذی حیاتی را خاموش کند، و با دم دیگر شعله حیات هر مستعدی را بر افروزد.

در این که صیحه و صدا باعث مرگ است، امروزه با انفجارهایی که به وسیله موشک ها و بمب ها و سایر اسلحه ها صورت می گیرد، حتی ایجاد امواجی که فقط و فقط باعث مرگ است، شکی برای کسی باقی نیست. صیحه صبح قیامت از هر موجی سریع تر و از هر فریادی عظیم تر است، و شعاعش نسبت به تمام هستی جز عرش حق و آن کسی که خدا بخواهد، فراگیر است. این صیحه در مرتبه ای مرگ بار و در مرتبه دیگر زنده کننده است.

درباره صور، تفاسیر و کتب روایی به خصوص «علم الیقین» و «الآلی الاخبار» سه روایت نقل می کنند:

سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهُ فَقَالَ: قَرْنٌ مِنْ نُورِ التَّقَمَةِ إِسْرَافِيلُ. (۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: صور چیست؟ فرمود: شاخی است از نور که اسرافیل آن را به دهان دارد.

در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده:

الصُّورُ قَرْنٌ مِنْ نُورٍ فِيهِ أَثْقَابٌ عَلَى عَدَدِ أَرْوَاحِ الْعِبَادِ. (۳)

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - فتوحات مکیه: ۳۱۳/۱، باب ۶۴.

۲- (۲) - شرح الأسماء الحسنی: ۹۶/۱؛ التفسیر الأصفی (فیض کاشانی): ۹۱۷/۲، [۱] ذیل آیه ۸۷ سوره نمل.

۳- (۳) - علم الیقین: ۸۹۲؛ الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل: ۱۵۳/۱۵، [۲] ذیل آیه ۸۷ سوره نمل.

صور شاخی است از نور، که در آن به عدد ارواح بندگان روزنه وجود دارد.

عَنِ السَّجَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ لَهُ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَطَرَفَانِ، وَبَيْنَ طَرَفِ الْأَسْفَلِ الَّذِي يَلِي الْأَرْضَ إِلَى طَرَفِ الْأَعْلَى الَّذِي يَلِي السَّمَاءَ مِثْلُ مَا بَيْنَ تَحْوِمِ الْأَرْضِينَ السَّابِعَةِ إِلَى فَوْقِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فِيهِ أَتُقَابٌ بَعْدَ أَرْوَاحِ الْخَلَائِقِ. (۱)

امام سجاد علیه السلام می فرماید: صور شاخی است عظیم، داری یک سر و دو طرف. فاصله طرفی که به سمت زمین است با طرفی که به سوی آسمان است همانند فاصله دورترین نقطه زمین تا انتهای آخرین آسمان است، و در آن روزنه هایی به عدد ارواح خلایق وجود دارد.

صور اسرافیل در نزد مفسران و محدثان

اشاره

«گروهی از مفسران و محدثان، این روایات را از باب کنایه و تشبیه و استعاره گرفته اند و فرموده اند:

این همه برای تقریب مسأله به ذهن انسان است، و آنچه که از این روایات مراد است بعث و نشر و مرگ و حیات است که به اشاره و توسط اسرافیل به اذن حق انجام می گیرد.

گروهی از محققان هم از حقیقت صور و صیحه اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند:

حقیقت این است که نمی دانیم صور چگونه وسیله ای است و چطور می تواند امواج کشنده را در مدت کم به سراسر آسمان ها و زمین برساند و تمام موجودات زنده را بمیراند.

ص: ۱۲۵

اما در دنیای کنونی بر اثر اکتشافاتی که در رشته های مختلف علوم نصیب بشر گردیده تا اندازه ای مسائل ناشناخته روشن شده، تکذیب و عناد معاندان کاهش یافته و موجبات تقریب ذهن افراد بی غرض به درک پاره ای از واقعیت های دینی فراهم آمده است و می توان گفت: تولید امواج صوتی و پخش آن از جمله اکتشافاتی است که ممکن است تا اندازه ای مشکله نفع صور و پخش صیحه مرگ را حل کند و مردم را در شناخت این واقعیت مجهول یاری نماید.

هم اکنون در تمدن صنعتی بر اثر انفجار بمب های قوی و خیلی قوی امواج شدید و بسیار شدید صوتی تولید می شود که با گوش می شنویم؛ آن انفجارها می توانند در ساختمان های نزدیک و بالنسبه دور، شکستگی و ویرانی به بار آورد و روی افرادی که در آن ساختمان ها زندگی می کنند یا در خیابان های اطراف عبور می نمایند کم و بیش عوارض بد و احیاناً خطرناک و مرگبار به جای بگذارند و عده ای را هلاک کنند.

همچنین بر اثر پیشرفت علم و صنعت، دانشمندان توانسته اند از طرفی به وسیله ابزارهای فنی بر تعداد امواج ماورای صوتی به مقدار شایان توجه بیفزایند و از طرف دیگر با کمک نیروی برق، امواج ماورای صوتی تولید شده را با سرعت در سطح بسیار وسیعی پخش کنند.

می دانیم امواج صوتی سرعتی بالنسبه کم و بُردی کوتاه دارند، و همین قدر که فاصله از حد محدودی بگذرد صدا شنیده نمی شود، ولی بشر امروز در پرتو هوش و تجربه توانسته است با نیروی برق و وساطت ابزارهای فنی و صنعتی، صدای گوینده رادیو را با سرعت حیرت زا و بهت آور در سراسر جهان پخش کند و در آن واحد آن را از دورترین نقطه غرب عالم به گوش میلیون ها مردم شرق برساند.» (۱) «از مجموع آیات استفاده می شود که در پایان جهان صیحه عظیمی اهل آسمان ها و زمین را می میراند و این صیحه مرگ است. و در آغاز رستاخیز با صیحه و

ص: ۱۲۶

فریاد عظیمی همه زنده می شوند و به پا می خیزند و این فریاد حیات و زندگی است.

اما این دو فریاد دقیقاً چگونه است؟ چه اثری در صیحه اول و چه تأثیری در صیحه دوم است؟ جز خدا کسی نمی داند.

بارها گفته ایم الفاظ ما که برای زندگی روزمره محدود خودمان وضع شده عاجزتر از آن است که بتواند حقایق مربوط به جهان ماورای طبیعت یا پایان این جهان و آغاز جهان دیگر را دقیقاً بیان کند، به همین دلیل باید از الفاظ معمولی معانی وسیع تر و گسترده تری استفاده شود، منتها با توجه به قرائن موجود.

چگونه امواج صوتی صور، تمام جهان را فرا می گیرد با این که می دانیم امواج صوتی حرکت کندی دارد و از دویست و چهل متر در ثانیه تجاوز نمی کند، در حالی که حرکت نور بیش از یک میلیون بار از آن سریع تر و به سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می رسد؟

باید گفت ما نسبت به این موضوع همانند بسیاری از مسائل مربوط به قیامت تنها علم اجمالی داریم و جزئیات آن بر ما روشن نیست.

مرگ آفرینی این صدا اگر در گذشته برای بعضی شگفت انگیز بود، امروز برای ما تعجبی ندارد، چرا که بسیار شنیده ایم موج انفجار گوش ها را کر، بدن ها را متلاشی، حتی خانه ها را ویران می سازد، انسان هایی را از جای خود برداشته به فاصله های دور دست پرتاب می کند. بسیار دیده شده که حرکت سریع یک هواپیما، و به اصطلاح شکستن دیوار صوتی چنان صدای وحشتناک و امواج ویرانگری به وجود می آورد که شیشه های عمارت ها را در شعاع وسیعی خرد می کند.

جائی که نمونه های کوچک امواج صوتی که به وسیله انسان ها ایجاد شده، اینچنین اثراتی از خود نشان می دهد آن صیحه عظیم الهی، آن انفجار بزرگ جهانی چه آثاری به بار خواهد آورد. به همین دلیل جای تعجب نیست که امواجی هم در

نقطه مقابل آن تکان دهنده و بیدار کننده و احیاگر باشد، هر چند تصوّر آن امروز برای ما ممکن نیست، ولی بیدار کردن افراد خواب را با فریاد، و یا به هوش آوردن انسان های بی هوش را با شوک های شدید لاقبل دیده ایم. و باز تکرار می کنیم که با علم محدودمان تنها شبیحی از این امور را از دور می بینیم.» (۱)

حقایق عالم آخرت

«حقیقتی که به طور کلی لازم است درباره حقایق عالم آخرت توجه داشته باشیم این است که: حقایق عالم آخرت را چنانکه هست نمی شود در قالب الفاظ دنیوی بیان کرد؛ زیرا حقایق آن عالم با این عالم فرق بسیاری دارد، و الفاظی که برای بیان معانی و حقایق دنیویّه وضع گردیده نمی تواند قالب معانی ناشناخته آخرتی باشد.

بنابر این حقیقت دمیدن در صور چیست، نمی دانیم. ولی چنانکه گفته شد: از مجموع آیات قرآنی و روایات اسلامی فهمیده می شود که خداوند با ایجاد صدائی که چگونگی آن برای ما نامعلوم است در مرحله اول همه آفریده ها را جز آنهایی که خداوند نمی خواهد بیهوش می کند و می میراند، و در این وقت است که نظام این عالم بهم می خورد. و در مرحله دوم صدائی دیگر ایجاد می کند که همه مردگان جهت تعیین تکلیف نهائی در محکمه الهی حاضر می گردند، و این واقعیت ناشناخته همان است که قرآن از آن به نفخ صور تعبیر کرده است.» (۲) در مباحث عرفانی آمده:

«اسرافیل از ملائکه مقرب پروردگار است و فرشته مأمور حیات و زنده کردن؛ وجود او تمام عوالم امکان را که نیاز به حیات دارند فرا گرفته، و بوق او قدرت اوست و صور او بال های ملکوتی و معنوی اوست. بوق او قابلیت و استعدادی

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۳۶/۱۹؛ [۱] ذیل آیه ۶۸ سوره زمر.

۲- (۲) - به سوی جهان ابدی: ۲۹۷.

است که حضرت ربّ - جَلّ و علا - به او عنایت فرموده است و او را بدین تجهیزات خاص مجهّز نموده و امکان احیا و زنده کردن را به او داده است. بوق او سرمایه علمی و قدرت اوست که در تحت اختیار او بوده و اختیار او در تحت اختیار خداست.

اسرافیل در بوق خاص خود می دمدم و تمام موجودات هلاک می شوند. و نیز پس از آن در بوق خاص خود می دمدم و تمام مردگان را زنده می کند. بوق او جسم نیست و صورت ندارد، شرقی و غربی نیست، تمام آسمان ها و زمین و ما بین آن دو را فرا گرفته و صاحبان چنین قدرتی که از طرف پروردگار به آنها افاضه شده است بر تمام عوالم علوی و سفلی استیلا و احاطه دارند، و هر لحظه به امر پروردگار خود به مأموریت خود عمل می کنند.» (۱) خداوند! به لطف عمیمت ما را نسبت به حقایق قرآنیّه و معارف الهیه که در روایات اهل بیت آمده آگاه گردان و رموز و اسرار دینت را به ما بنمایان.

الهی! فهم و درک حقایق، ایمان و عمل صالح و طهارت باطن لازم دارد؛ تا نجات از خودیت صورت نگیرد فهم واقعیت ها امکان ندارد، الهی! ما را از خودیت خود برهان و از لباس میت عریان ساز، و از صورت و پوست نجات ده، تا به آنچه که باید دست یابیم توفیق حاصل کنیم.

عطار نیشابوری چه زیبا می سراید:

بمیر از خویش تا باقی بمانی نظر در منظر ساقی بمانی

بمیر از خویش اگر تو مرد راهی که اندر مرگ یابی هر چه خواهی

بمیر از خویش تا یابی بقایت که در مردن بیابی کلّ غایت

بمیر از خویش و نقش از عشق بردار طمع از دید نقش خویش بردار

ص: ۱۲۹

بمیر از خویش تا زنده بمانی یقین یابی لقای جاودانی

بمیر ای شیخ پیش از مردن خویش حجاب صورتت بردار از پیش

(عطار نیشابوری)

ص: ۱۳۰

[«۳» وَمِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ «۴» وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ الْمَكِينُ لَعْدَيْكَ الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ «۵» وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْحُجُبِ «۶» وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ: مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ]

و میکائیل که نزد تو، صاحب مقام و مرتبه است، و در عرصه طاعتت دارای درجه ای بلند است. و جبرئیل که امین بر وحی توست، و در میان اهل آسمان هایت مورد اطاعت است؛ فرشته ای که در پیشگاهت ارجمند، و نزد حضرتت مقرب است. روحی است که بر فرشتگانِ حجاب ها گمارده ای، و جانی است که از مشرق فرمانت طلوع کرده؛ پس بر همه آنان درود فرست. و بر فرشتگانی که از نظر مرتبه و مقام پایین تر از آنانند؛ فرشتگانی که ساکنان آسمان هایت هستند، بر پیام هایت امینند.

منزلت میکائیل و جبرئیل

اشاره

قرآن مجید در سوره بقره آیه نود و هشت از میکائیل به عنوان «میکال» (۱) یاد کرده و دشمنی با او را در ردیف دشمنی با خدا و ملائکه و انبیا قرار داده، و عدو او

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَائيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»؛ بقره (۲) : ۹۸. [۱]

را متهم به کفر کرده است.

«جبریل» مؤذن اهل آسمان ها و «میکال» امام آنهاست، و امامت مقام بلندی است که شایسته آن نیست مگر کسی که مقامش بالاتر و دارای شرایط جامع باشد.

اوصاف جبرئیل در قرآن

قرآن مجید از جبریل به عنوان روح الامین، رسول کریم، ذی قوت، مُطاع، امین، به ترتیب آیات زیر یاد کرده است:

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

[آنان می گویند: چون جبرئیل، وحی را برای تو می آورد ما با او دشمنیم؛ بنابراین به تو ایمان نمی آوریم] بگو: هر که دشمن جبرئیل است [دشمن خداست] زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿٢﴾

و بی تردید این قرآن، نازل شده پروردگار جهانیان است، * که روح الامین آن را نازل کرده است، * بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٣﴾

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - بقره (۲) : ۹۷. [۱]

۲- (۲) - شعراء (۲۶) : ۱۹۲ - ۱۹۴. [۲]

۳- (۳) - تکویر (۸۱) : ۱۹ - ۲۱. [۳]

که قرآن کلام فرستاده ای ارجمند و بزرگوار است. * نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است؛ * آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

در این آیات پنج وصف برای جبریل بیان شده است که این اوصاف نشان دهنده عظمت و مقام امین وحی، حضرت جبریل است:

رسول کریم: که اشاره به ارزش وجودی و مقام والا و جلالت ذات و عظمت و قدر اوست.

ذی قوه: به خاطر آن است که برای دریافت قرآن و ابلاغ آن قدرت و نیروی عظیمی لازم است و جبریل از جانب حق دارای چنان قدرتی بود.

مکین: یعنی ملک برجسته، عند ذی العرش کنایه از مقرب بودن جبریل به تقرب معنوی نزد حضرت محبوب است.

مطاع: اشاره به این است که جبریل فرمانروای فرشتگان و امیر آنهاست.

امین: در ابلاغ رسالت نهایت امانتداری را داشت.

در حدیثی آمده: به هنگام نزول این آیات پیامبر بزرگ به جبریل فرمود:

ما أَحْسَنَ مَا أَثْنَى عَلَيْكَ رَبُّكَ: ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ

، فَمَا كَانَتْ قُوَّتُكَ، وَمَا كَانَتْ أَمَانَتُكَ؟ فَقَالَ: أَمَّا قُوَّتِي. بُعِثْتُ إِلَى مِدَائِنَ لَوِطٍ فَهِيَ أَرْبَعُ مَدَائِنَ وَ فِي كُلِّ مَدِينَةٍ أَرْبَعُمِائَةٍ أَلْفٍ مُقَاتِلٍ سِوَى الذَّرَارِيِّ فَحَمَلْتُهُمْ مِنَ الْأَرْضِ السُّفْلَى حَتَّى سَمِعَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَصْوَاتَ الدَّجَاجِ وَ بُبَاحِ الْكِلَابِ ثُمَّ هَوَيْتُ بِهِنَّ فَقَلَّبْتُهُنَّ وَ أَمَّا أَمَانَتِي فَإِنِّي لَمْ أَوْمَرْ بِشَيْءٍ فَعَدَوْتُهُ إِلَى غَيْرِهِ. (۱)

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۸/۵۶، باب ۲۴؛ [۱] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۲۸۱/۱۰؛ [۲] الدرّ المثبور: ۳۲۱/۶؛ [۳] تفسیر نمونه: ۱۹۴/۲۶، [۴] ذیل آیه ۲۰ سوره تکویر.

خداوند چه نیکو تو را ستوده که فرموده: «صاحب قدرت است، در نزد صاحب عرش دارای قرب و مقام است، فرمانروائی دارد، امین است»، نمونه ای از قدرت و امانت خود را بیان کن. جبریل در پاسخ گفت: اما نمونه قدرت من این که: مأمور نابودی شهرهای قوم لوط شدم، و آن چهار شهر بود، در هر شهر چهارصد هزار مرد جنگجو وجود داشت بجز فرزندان آنها، من این شهر را از میان برداشتم و به بالا بردم تا جایی که فرشتگان آسمان صدای حیوانات آنها را شنیدند، سپس به زمین آوردم و زیر و رو کردم! و اما نمونه امانت من این است که هیچ دستوری به من داده نشده که از آن دستور کمترین تخطی کرده باشم.

ملائکة حُجَب

اشاره

صدوق در «توحید» و در «خصال» به سندش از زید بن وهب روایت می کند که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد از حجب، فرمود:

حجب نخست: هفت حجاب است و ضخامت هر یک پانصد سال راه و بین هر کدام نیز پانصد سال راه.

و حجب دوم: هفتاد حجاب است که میان هر دو تا شان پانصد سال راه است، دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند که نیروی هر یک برابر نیروی ثقلین است!

آن گاه سرا پرده های جلالت که هفتاد سرا پرده اند و در هر سرا پرده هفتاد هزار فرشته است و میان هر دو سرا پرده پانصد سال راه است. سپس سرا پرده عزت است، سپس سرا پرده کبریا، سپس سرا پرده عظمت، و پس از آن قدس، و بعد از آن جبروت، و آن گاه فخر، و سپس نور سپید، و سپس وحدانیت که هفتاد

هزار سال راه است، سپس حجاب اعلاست. (۱) علی بن ابراهیم قمی به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

جبریل در شب معراج به من گفت: میان خدا و خلقش نود هزار حجاب است نزدیکترین خلق به خدا منم و اسرافیل، و میان ما و او چهار حجاب است:

حجایی از نور، دیگر از ظلمت و حجایی از ابر و حجایی از آب. (۲) ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

شب معراج به حجب رسید که پانصد شماره بودند، و میان هر دو حجاب پانصد سال راه. (۳) شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

خورشید یک هفتادم از نور کرسی است، کرسی یک هفتادم از نور عرش و عرش یک هفتادم از نور حجاب و آن یک هفتادم از نور ستر. (۴) «مصباح المتهدج» ضمن تعقیب نماز امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

و از تو خواهیم به نور نامت که بدان آفریدی نور حجابت... و از تو خواهیم به نام زکّی پاکت نوشته در کُنه حجبت، سپرده در علم غیب نزد خودت بر سدره المنتهی، و از تو خواهیم به نامت نوشته بر سراق اسرار... تا گوید: به نامت که نوشتی بر

ص: ۱۳۵

۱- (۱) - التوحید، شیخ صدوق: ۲۷۸، باب ۳۸، حدیث ۳؛ [۱] الخصال، شیخ صدوق: ۴۰۱/۲، حدیث ۱۰۹؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۹/۵۵، باب ۵، حدیث ۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۲/۵۵، باب ۵، حدیث ۳؛ تفسیر القمی: ۱۰/۲، ذیل آیه ۶۸ سوره آل عمران.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۳/۵۵، باب ۵، حدیث ۴؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۵۴، حدیث ۱۰. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۳/۵۵، باب ۵، حدیث ۵؛ التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۸، باب ۸، حدیث ۳. [۴]

حجاب عرشت، و به هر نامی که در لوح محفوظ داری. (۱)

چو نقاش ازل طرح جهان کرد محبت را چون جان در وی نهان کرد

شراب عشق بر آفاق پیمود جهان را سر بسر لبریز جان کرد

جهان چون مست شد از باده عشق گلی را دل ز دلها جان روان کرد

ربود از سینه ها او هر دلی بود چو دلها را ربود آهنگ جان کرد

به دُردی فیض را بخرید از وی دوی درد بی درمان آن کرد

(فیض کاشانی)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

برای خدای تبارک و تعالی هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر برداشته شوند جلوه های وجه او آنچه فرود آنهاست بسوزانند. (۲) در حدیث است که جبریل گفت:

برای خدا در فرود عرش هفتاد حجاب است که اگر ما به یکی از آنها نزدیک شویم، سُبُحَات و جهش ما را بسوزانند. (۳) مفهوم این روایت این است که اگر از انوار خدا که محجوب از بنده هاست چیزی پرده برداری شود، بر هر که افتد نابود شود، چنانکه موسی از پرتو آن بیهوش افتاد و کوهها تکه تکه شدند.

ملائکة حجب در کلام مجلسی

محدث خبیر، علامه مجلسی در ذیل این روایات می فرماید:

«و تحقیق این است که این اخبار را ظاهری است و باطنی، و هر دو درست

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - مصباح المتهدج: ۲۹۳؛ بحار الأنوار: ۴۳/۵۵، باب ۵، حدیث ۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۴/۵۵، باب ۵، حدیث ۱۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۴/۵۵، باب ۵، حدیث ۹.

است.

ظاهرش این است که خدای سبحان چنانکه عرش و کرسی را با بی نیازی بدانان آفریده، در بر آنها پرده ها و حجاب ها و سرادقاتی آفریده، و از انوار غیبیه آفریده خود، درون آنها را انباشته که در دید فرشته ها و بعضی از انبیا و در شنید دیگران مظهر عظمت و جلال و هیبت و وسعت فیض و رحمتش باشند. و اختلاف شماره بسا که از نظر نوع و صنف و شخص آنهاست و یا این که در برخی تعبیرات با هم شماره شدند و یا بعضی از آنها را نام بردند.

و اما باطن آنها این است که البته حجب مانع از وصول به حق بسیارند، برخی ناشی از نقص نیرو و درک آدمی است از نظر امکان و نیاز و حدود و آنچه به دنبال آنهاست از نقص و درماندگی؛ و اینها حجب ظلمتند. و برخی ناشی از نورانیت و تجرد و تقدس و عظمت و جلال خداست که حجب نورانیه اند، و محال است این هر دو حجاب برداشته شوند، و اگر از میان بروند جز ذات حق چیزی نماند. آری، ممکن است تا اندازه ای این حجب برداشته شوند و آدمی به مقام کشف و شهود قلبی برسد، به وسیله برکناری از صفات شهوائیه و اخلاق حیوائیه و تخلق به اخلاق ربانیه از راه عبادت و ریاضت و مجاهده و بررسی علوم حقه.

و در این صورت انوار جلال الهی بر بنده می تابند و تشخص و اراده و شهوت او را می سوزانند، و با دیده یقین کمال خدا و بقائش را می نگرند و فنا و ذلّ خود را در می یابند، بی نیازی او و نیاز خود را بنگرند، بلکه هست عاریه خود را در برابر وجود او نیست شمارند و توانائی ناچیز خود را در برابر قدرت کامله او هیچ.

بلکه از اراده و قدرت و دانش خود کنار روند و اراده و قدرت و علم حق در آنها به کار افتد، نخواهند جز آنچه خدا خواهد. و نیروی حق را در تصرف به کار برند، مرده زنده کنند، خورشید برگردانند، ماه را بشکافند، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ص: ۱۳۷

من در خیر را به نیروی جسمانی نکندم بلکه به نیروی ربّانی از جای در آوردم.

و این معنای فناء فی الله و بقاء بالله است که قابل فهم است و منافی با اصول دین نیست.

و به عبارت دیگر حجاب های نورانی که مانع از وصول بنده به خدا و درک مقام ممکن از معرفت او می شوند، موانعی است که از جهت عبادات دست می دهد از قبیل ریا و خودبینی و شیعه و مرء. و حجب ظلمانیه کلیه گناهان است. و چون این حجب برداشته شوند خدا در دل بنده تجلی کند و محبت جز او را تا به خودش برسد می سوزاند. «(۲) عالم ماده جهان تکامل است، و هر چیزی در آن به سوی کمال گراید و نفس آدمی هم که وابسته به بدن مادی است به سوی کمال گراید تا به سر حد امکان رسد و به وجود اشرف پیوندد، و باید منازل بسیاری به بالا رود در دو بخش:

۱ - منازل مادی که چون از آنها بگذرد به مقام تجرد رسد و از عالم طبیعت برهد.

۲ - مراتب عالیة بالاتر از آن، که صعود در مراتب وجود است تا آنجا که برای ممکن توانایی بود.

و البته هر مرتبه ای از مراتب را مانع و حاجبی است برای رسیدن به مرتبه بالاتر، و چون از آن مرتبه بالا رود حاجبی را برداشته و به وجود بالاتری رسیده که بهاء و شرف و خرمی دارد، و چون همه قیود عالم ماده را به کنار زند و به مقام تجرد رسد از همه حجاب های ظلمانی گذشته و از هر گناهی پاک شده و همه اخلاق پست را که سرآمد آنها حبّ دنیا است از خود به در کرده، که فریقین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۶/۷۰، باب ۱۲۲؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۵۱۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۷/۵۵، باب ۵.

کرده اند:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. (۱)

دوستی دنیا، سرآغاز و سرچشمه هر خطایی است.

و اینک در برابر حجاب های نورانی قرار دارد که مراتب بی نهایت وجودند و الطف وادق هستند و نیاز به هوش سرشاری دارند برای گذشتن از آنها، و چه بسا که سالک در مرتبه پایین بماند و آن را پایان سفر خود پندارد.

تا خداوند، که را شایسته داند و به عنایت خود او را از این منازل به بالا کشاند، و اینجاست که باید گفت:

«تا یار که را خواهد و میلش به که باشد»

تا نور حق در او بتابد و خدا از جلوه های بی نهایت خود برای او پرده ای بردارد و او را پایدار سازد تا این راه دشوار را به سر برساند.

الهی قشمه ای، آن بلبل شوریده گلستان عشق در خطاب به انسان می گوید:

مهوشی تو ای جان، خیمه زن به بالا جوهری مجرد، بگذر از هیولا

از چه طبیعت یوسفا برون شو تا کنی ز حُسنت عالمی زلیخا

روح جاودانی، مَهر تن رها کن ماه مصر عقلی، حُسن خویش بنما

ملک تن تو دانی، نیست جاودانی مرغ آسمانی، بال عشق بگشا

شاه ملک عشقی در سریر عزت قصر حور عین را از رُخت بیارا

رمز عشق برخوان از تبارک الله گنج سر پنهان در تو شد هویدا

(مهدی الهی قمشه ای)

ص: ۱۳۹

[«(۷) وَالَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سِئَامَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ وَلَا- إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَلَا- فُتُورٌ وَلَا- تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ وَلَا- يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سِيَهُؤُ «(۸) الْغَفَلَاتِ الْخُشَعِ الْأَبْصَارِ فَلَا- يَرْوِمُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ النَّوَكِسُ الْأَذْقَانِ الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَعَدَيْكَ الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَائِكَ وَالْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَجَلَالِ كِبْرِيَائِكَ]

و آنان که به خاطر کوشش پیوسته و دائم شان، ملامت بر آنها وارد نمی شود، و از هیچ زحمتی، خستگی و سستی و ناتوانی به آنان راه پیدا نمی کند. امیال و شهوات، از تسبیح بازشان نمی دارد، و فراموشی ناشی از غفلت ها آنان را از تعظیم به تو جدا نمی کند، فروهشته دیدگانند؛ بنابراین، نظر کردن به جمال و جلال حضرتت را درخواست نمی کنند. از حقارت و خواری، در برابر عظمتت سر به زیر افتاده اند. شوقشان به آنچه نزد توست، طولانی شد. به یاد نعمت هایت شیفته اند و در برابر عظمت و بزرگی کبریایت فروتنند.

موانع کمال

اشاره

این که ملائکه حق از عبادت و اطاعت و عبودیت و بندگی ملالت نمی گیرند و خسته و رنجور و درمانده و ضعیف نمی شوند و هرگز از مدار عبودیت بیرون نمی روند، به خاطر این است که در وجودشان از شهوات خبری نیست، وجود آنان

ص: ۱۴۰

نور محض و ماهیت آنان ملکوتی خالص است.

ولی در وجود انسان، محض اقتضای خلقت و آفرینشش و به خاطر این که مدتی باید در دنیا بماند، انواع امیال و غرایز و شهوات قرار دارد که اگر این مجموعه را بر مبنای عقل و شرع، و بر اساس تقوا خرج کند از ملائکه برتر می شود و اگر مهار حیات خود را به اختیار شهوات و غرایز بگذارد از عبادت و بندگی حق خسته شده و به تدریج از هر حیوانی پست تر خواهد شد.

این مسئله ثابت شده که فساد و پستی و شقاوت و بدمستی و پدیدار شدن هرگونه رنج و بلا و اخلال در امور حیات انسان معلول پیروی او از شهوات آزاد و غرایز و امیال شیطانی است.

آنان که دچار شهوات غلط و امیال شیطانی هستند، تنها به خود و عاقبت خود ضرر نمی زنند، گاهی خانواده یا جامعه ای را نیز دچار فساد می کنند و زمینه هلاکت و نابودی بسیاری از فرزندان آدم را که استعداد مقام خلافت از حق را دارا می باشند فراهم می نمایند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ « (۱)

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی.

آنان که بنده و برده شهواتند و به امیال و غرایز و لذایذ مادی به عنوان هدف نهایی می نگرند، برای رسیدن به خواسته های نامشروع خود دچار اعمال عجیبی از قبیل استعمار و استثمار کردن ملت ها، کوبیدن انسان و انسانیّت، تعرّض به ناموس دیگران، قتل نفس، دزدی، غارت، چپاول، نفاق، دروغ، غیبت، تهمت، جاسوسی، افشای سرّ، خیانت، خدعه، دغل بازی و... می گردند.

ص: ۱۴۱

شیوع این همه مفاسد، فکر کنید عرصه گاه حیات را دچار چه وضعی می کند و انسان را از چه فیوضات و عنایاتی که در دنیا و آخرت از جانب حضرت حق برای او مقرّر شده محروم می نماید؟!]

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ « (۱)

محبت و عشق به خواستنی ها [که عبارت است] از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زراعت، برای مردم آراسته شده است؛ اینها کالای زندگی [زودگذر] دنیاست؛ و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

در این آیه به شش برنامه که از سرمایه های حیات دنیاست اشاره می کند: زن، فرزند، مال، مرکب سواری، چهارپایانی که در زراعت و دامداری به کار می روند، زراعت.

تقوا، راه مبارزه با شهوات

دنیا به معنای جای نزدیک و پست و از دست رفتنی است، آنان که تمام مقصد و مقصودشان را همین شش برنامه قرار دهند، اولاً: به گناهان و معاصی و مفاسد زیادی دچار می شوند، و ثانیاً: از حسن مآب که در آیات بعد تفسیر شده: جنات و باغ هایی که دائم آب روان دارد، خلود در نعمت حق، همسران پاکیزه، رضوان و رضایت حق، به طور حتم محروم می گردند.

قُلْ أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ بِحَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

ص: ۱۴۲

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ « (۱)

بگو: آیا شما را به بهتر از این [امور] خبر دهم؟ برای آنان که [در همهٔ شؤون زندگی] پرهیزکاری پیشه کرده اند، در نزد پروردگارشان بهشت هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا جاودانه اند و [نیز برای آنان] همسرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایتی از سوی خداست؛ و خدا به بندگان بیناست.

نکتهٔ جالب توجه آیهٔ بالا مسألهٔ باعظمت تقواست، به این معنی که آنان که در آن موارد شش گانه: زن، فرزند، مال، مرکب، انعام، زراعت، تقوای الهی پیشه کنند، به عاقبت به خیری عجیبی (حسن مآب) که جنّات و خلود در آن و ازواج مطهّره و رضوان من الله است، می رسند.

در آیات و روایات وارد شده که بهشت محصول زحمات و رنج ها و مشقّات انسان در عبادت و اطاعت و بندگی است، و جهنّم محصول لذایذ و غرایز و شهوات آزاد از قید شرع و عقل است.

خداوند مهربان می خواهد بندگان را در طریق مستقیم و در راه به دست آوردن رحمت حق و رسیدن به مغفرت و بهشت عنبر سرشت باشند، ولی تابعان شهوات غلط، علاقه دارند انسان ها و به خصوص مردم مؤمن در ضلالت و گمراهی و نادانی و غفلت و شقاوت و پستی در آیند. این خواستهٔ سخیف و پست که جهان و جهانیان را هلاک می کند محصول روان آلودهٔ بندگان شهوت شیطانی است.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا

ص: ۱۴۳

و خدا می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ و آنان که از شهوات پیروی می کنند می خواهند شما [در روابط جنسی از حدود و مقررات حق] به انحراف بزرگی دچار شوید.

گر چه حلال و حرام حق و حسنات اخلاقی و مسائل و معارف دینی، انسان را محدود می کند، ولی این محدودیت به قیمت به دست آوردن سلامت دنیا و آخرت و بهشت و رضوان حق است. پس این محدودیت از ارزش والایی برخوردار است؛ زیرا حقایق ملکوتیه و فیوضات ربّانیه و آخرت آباد از باطن این محدودیت ها به دست می آید، ولی بی بند و باری و آزادی در شهوات و امیال نتیجه ای جز فساد همه جانبه در شؤون حیات جامعه و محرومیت از عنایات حق ندارد. آن راه خدا و این راه شیطان؛ تا شما که از نور عقل و وجدان بهره مند هستید کدام را انتخاب کنید:

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ « (۲)

مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است.

سعادت دنیا و آخرت در رهایی از شهوات

البته عمل به مقررات دینیه و آراستگی به حسنات اخلاقی و مقیّد بودن به حلال و حرام، مکروه نفس، برنامه ای مشکل و سخت است، ولی هر کس سعادت دنیا و آخرت خود را می خواهد باید به این رنج و سختی تن دهد که عنایت و لطف حق از این راه به انسان می رسد، ولی افتادن در شهوات و پیروی از امیال و لذایذ، مشقّتی

ص: ۱۴۴

۱- (۱) - نساء (۴) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۵۶. [۲]

ندارد اما خراب کننده بنیاد سلامت دنیا و آخرت و علت ظهور جهنم و عذاب سخت در روز قیامت است.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا « (۱)

سپس بعد از آنان نسلی جایگزین [آنان] شد که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند؛ پس [کیفر] گمراهی خود را [که عذابی دردناک است] خواهند دید.

عجیب است که رسول با عظمت اسلام هنگامی که این آیه را تلاوت کرد فرمود:

يَكُونُ خَلْفٌ مِنْ بَعِيدٍ سِتِّينَ سَنَةً أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا، ثُمَّ يَكُونُ خَلْفٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَعْرِدُونَ تَرَاقِيَهُمْ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةً: مُؤْمِنٌ وَمُنَافِقٌ وَفَاجِرٌ. (۲)

بعد از شصت سال، افرادی به روی کار می آیند که نماز را ضایع می کنند و در شهوات غرق می گردند و به زودی نتیجه ضلالت خود را خواهند دید. و بعد از آنان گروه دیگری روی کار می آیند که قرآن را می خوانند ولی قرآن از گلو و حنجره آنان فراتر نمی رود (یعنی از روی ریا و تظاهر و قناعت کردن به الفاظ). قرآن را سه طایفه می خوانند: مؤمن و منافق و فاجر.

قسمت اول این روایت منطبق است با زمانی که یزید پلید در سال شصت زمام امور مسلمین را غاصبانه به دست گرفت و حادثه کربلا را آفرید، و قسمت دوم این روایت منطبق با دوران بنی عباس است که از اسلام به اسم و از قرآن به لفظ، قناعت کردند.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۵۹. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۹۵/۱۱، حدیث ۳۱۱۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳۷۴/۲.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ. وَجَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَشَهَوَاتِهَا دَخَلَ النَّارَ. (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: بهشت محصول رنج ها و استقامت در راه دین و صراط مستقیم است، صابر بر مشقات و عبادات و اخلاقیات وارد بهشت می شود. و جهنم نتیجه لذات و شهوات غلط است، هر کس خود را در لذات و شهوات شیطانی در اندازد اهل جهنم است.

شیعه و سنی بر مضمون این حدیث شریف اتفاق دارند و در اکثر کتب معتبره حدیث آمده که توضیحی بر آیات قرآن مجید است.

جایگاه بهشت و جهنم

در روایت آمده: چون خداوند مهربان بهشت را آفرید به جبرئیل فرمود:

آن را ببین، چون دید عرضه داشت: الهی! احدی از این جایگاه رفیع چشم نپوشد. و زمانی که راه رسیدن به بهشت را رنج عبادت و صبر بر شهوات و معاصی قرار داد، فرمود: اکنون به آن بنگر، چون نگریست فریاد زد: خداوند! می ترسم کسی به این محل با عظمت و این بهشت عنبر سرشت نرسد!

چون جهنم را بیافرید به جبرئیل فرمود: بنگر، چون نظر کرد عرضه داشت:

احدی به این جا نمی آید، که جای سخت و بدی است. وقتی عذاب پیچیده به شهوت شد و ندا رسید: اکنون بنگر، عرضه داشت: الهی! می ترسم همه بندگانت به این جایگاه سخت دچار شوند! (۲)

ص: ۱۴۶

۱- (۱) - الکافی: ۸۹/۲، حدیث ۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۷۲/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۸، باب ۶۲.

فِي وَصَايَا أَبِي ذَرٍّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا أَبَا ذَرٍّ، الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ، وَالْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلْوٌ، وَرُبَّ سَاعَةٍ شَهْوَةٍ تُورِثُ حُزْنَاً طَوِيلًا. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفارش هایش به ابوذر فرمود: ابوذر، حق در تمام زمینه هایش سنگین و تلخ، و باطل آسان و شیرین است، چه بسا که یک ساعت شهوت باعث غصه طولانی شود.

وَقَالَ: مَنْ أَكَلَ مَا يَشْتَهِي، وَلَبَسَ مَا يَشْتَهِي، وَرَكِبَ مَا يَشْتَهِي، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتْرُكَ. (۲)

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس هر چه بخواد بخورد، هر چه بخواد بدون قید شرعی و عقلی بپوشد و هر چه بخواد سوار شود، خداوند به او نظر لطف و رحمت نکند تا از آن دست بکشد یا به کلی ترک کند.

فِي وَصَايَا الْكَاضِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هِشَامُ، أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ: حَيْذُرٌ وَأَنْذِرُ أَصْحَابِكَ عَنْ حُبِّ الشَّهَوَاتِ، فَإِنَّ الْمُعَلَّقَةَ قُلُوبُهُمْ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا قُلُوبُهُمْ مَحْجُوبَةٌ عَنِّي. (۳)

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: خداوند به داود وحی فرستاد: یارانت را از شیفتگی به شهوات غلط پرهیز و هشدار ده، که قلب دچار به شهوات دنیا و امیال شیطانی از عنایات من محروم، و از انوار جمال من ممنوع است.

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۴/۷۴، باب ۴، ذیل حدیث ۳؛ مجموعه ورام: ۵۹/۲، الجزء الثانی، [۱] مستدرک سفینه البحار: ۹۴/۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۴/۷۴، باب ۷، حدیث ۳۰؛ [۲] تحف العقول: ۳۸.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۱، باب ۴؛ [۳] تحف العقول: ۳۹۷.

قَالَ الْجَوَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تُسْتَقَالُ لَهُ عَثْرَةٌ. (۱)

حضرت جواد علیه السلام فرمود: آن که مرکبی در راه زندگی جز شهوات ندارد، لغزشی از او اقاله نمی شود.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أُعْطِيَ عَدُوَّهُ مُنَاهُ. (۲)

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: کسی که پیرو هوایش باشد، دشمنش شیطان را به آرزو رسانده است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ.

أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ. (۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از دو چیز بر شما می ترسم: پیروی هوا و درازی آرزو. اما پیروی هوا شما را از حق باز دارد و درازی آرزو یاد آخرت را از قلب شما می گیرد.

تفسیر هوای نفس در کلام امام خمینی

حضرت امام خمینی در کتاب «چهل حدیث» خود در شرح حدیث بالا می گوید:

«هوا» به حسب لغت دوست داشتن و اشتها است، و فرقی در متعلق نکند، خواه چیز خوب ممدوحی باشد یا زشت مذمومی؛ یا برای آن که به حسب مقتضای طبیعت، نفس مایل است به شهوات باطله و هواهای نفسانیه، اگر مهار عقل و شرع نباشد.

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۴/۷۵، باب ۲۷، حدیث ۴؛ [۱] أعلام الدین: ۳۰۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۸/۶۷، باب ۴۶، حدیث ۱۱؛ [۳] أعلام الدین: ۳۰۹. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۳۳۵/۲، حدیث ۳؛ [۵] وسائل الشیعه: ۵۸/۱۶، باب ۸۱، حدیث ۲۰۹۷۲. [۶]

و «صد» از شیء به معنای منع و اعراض و صرف از آن آمده و همه مناسب است، ولی این جا به معنی منع و صرف است؛ زیرا که صد به معنی اعراض، لازم است. ما به خواست خدا در ضمن دو مقام به ذکر فساد این دو خصلت و کیفیت منع اول از حق و از یاد بردن دوم آخرت را، می پردازیم و از خدا توفیق می طلبیم.

بدان که: نفس انسانی گر چه به یک معنا که اکنون ذکر آن از مقصود ما خارج است، مفطور بر توحید بلکه جمیع عقاید حقه است، ولی از اول ولادت آن در این نشأه و قدم گذاشتن در این عالم با تمایلات نفسانیه و شهوات حیوانیه نشو و نما کند، مگر کسی که مؤید من عندالله باشد و حافظ قدسی وی را حفظ کند، و آن چون از نوادر وجود است جزو حساب ما نیاید، ما متعرض حال نوع هستیم. در مقام خود مبرهن است که انسان در اول پیدایش، پس از طی منازلی، حیوان ضعیفی است که جز به قابلیت انسانیت امتیازی از سایر حیوانات ندارد، و آن امتیاز قابلیت میزان انسانیت فعلیه نیست.

پس انسان حیوانی بالفعل است در ابتدای ورود در این عالم، و در تحت هیچ میزان جز شریعت حیوانات که اداره شهوت و غضب است نیست، و چون این اعجوبه دهر، ذات جامع و یا قابل جمعی است، از این جهت برای اداره آن دو قوه، صفات شیطانی را از قبیل کذب و خدیعه و نفاق و نمیمه و سایر شیطنت های دیگر نیز به کار می برد و با همین سه قوه که اصول مفسدات و مهلکات است ترقی کند، و اینها نیز در او نمو و ترقی روز افزون نمایند، و اگر در تحت تأثیر مربی و معلمی واقع نشود، پس از رسیدن به حد رشد و بلوغ، یک حیوان عجیب و غریبی شود که در هر یک از شئون مذکوره گوی سبقت از سایر حیوانات و شیاطین ببرد و از همه قوی تر و کامل تر در مقام حیوانیت و شیطنت شود. و اگر بر همین حال روزگار بر او بگذرد و جز تبعیت هوای نفس در شئون ثلاثه نکند، هیچ یک از معارف الهیه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه در او بروز نکند، بلکه جمیع انوار فطریه او نیز خاموش گردد.

پس تمام مراتب حق، از این سه مقام که ذکر شد - یعنی: معارف الهیه و اخلاق و

ملکات فاضله و اعمال صالحه - خارج نیست، زیر پای هواهای نفسانیته پایمال گردد، و متابعت از تمایلات نفسانیته و ملایقات حیوانیه نگذارد که در او، حق به هیچ یک از مراتب جلوه کند، و کدورت و ظلمت هوای نفس تمام انوار عقل و ایمان را خاموش نماید، و ولادت ثانویه که ولادت انسانیته است از برای او رخ ندهد و در همان حال بماند و ممنوع و مصدود از حق و حقیقت شود، تا آن که از این عالم با همین حال رحلت کند؛ در آن عالم که کشف سریره شود خود را جز حیوانی یا شیطانی نیابد و از انسان و انسانیته یادی نکند و در آن حال در ظلمت ها و عذاب ها و وحشت های بی پایان بماند، تا خدای تعالی چه خواهد.

پس این حال تبعیت کامل است از هوای نفس که منع کامل کند از حق. و از این جا می توان فهمید که میزان بازماندن از حق، متابعت هوای نفس است، و مقدار بازماندن نیز متقدّر شود به مقدار تبعیت. مثلاً اگر به واسطه تعلیم انبیا و تربیت علما و مربیان، مملکت انسانیته این انسان کذائی که در اول ولادت با آن سه قوه (شهوت، غضب، شیطنت) هم آغوش بود و با ترقی و تکامل او، آنها نیز ترقی و تکامل می کردند، در تحت تأثیر تربیت واقع شد، کم کم تسلیم قوه مربیه انبیا و اولیا گردید، ممکن است چیزی بر او نگذرد جز آن که قوه کامله انسانیته که در او به طریق استعداد و قابلیت ودیعه گذاشته شده بود فعلیت پیدا کند و ظهور نماید و تمام شؤون و قوای مملکت برگردد به شأن انسانیته؛ و شیطان به دستش ایمان آورد، چنانچه به دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورد:

إِنَّ شَيْطَانِي آمَنَ بِيَدِي. (۱)

شیطان من، به دست من ایمان آورد.

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۷/۱۶، باب ۱۱، ذیل حدیث ۲۸؛ تفسیر ابن عربی: ۲۸۱/۱، ذیل تفسیر آیه ۴۸ سوره انفال، با کمی اختلاف.

و مقام حیوانیت او تسلیم انسانیتش شود، به طوری که مرکب مرتاض راهوار عالم کمال و ترقی و بُراق آسمان پیمای راه آخرت شود، و ابداً سرخودی نکند و چموشی ننماید.

و بعد از تسلیم شدن شهوت و غضب به مقام عدل و شرع، عدالت در مملکت بروز کند، و حکومت عادله حقه تشکیل شود، که کارکن در آن و حکمفرمای در آن، حق و قوانین حقه باشد و قدمی بر خلاف حق در آن گذاشته نشود و به کلی از باطل و جور عاری و بری گردد.

پس همان طور که میزان در منع حق و صد آن، اتباع هوای نفس است، میزان در جلب حق و پیدایش آن، متابعت شرع و عقل است، و بین این دو منزل که یکی متابعت کامله هوای نفس است و دیگر متابعت مطلقه کامله عقل است، منازل غیر متناهی است، به طوری که هر قدمی که به تبعیت هوای نفس برداشته شود، به همان اندازه منع از حق کند و حجاب از حقیقت شود و از انوار کمال انسانیت و اسرار وجود آدمیت محجوب گردد. و به عکس هر قدمی که بر خلاف میل نفس و هوای آن بردارد، به همان اندازه رفع حجاب شود و نور حق در مملکت وجود جلوه کند.» (۱)

عجب شوری گرفته گرد عالم نماید راز در شورم دمام

ز حیرت خون دلها سوخت این جا که باید دیده ها بر دوخت این جا

دل عاشق در این جا کرده بریان نباشد هیچ کس را زهره آن

اگر می بگذری از عشق خامی به نزدیک امینان پس تمامی

اگر می بگذری از عشق این جا درون دل کجا بینی مصفا

اگر می بگذری از عشق بی چون تو مانی دائماً در خاک و در خون

ص: ۱۵۱

به بوی عشق دائم باش زنده حقیقت باش هم سلطان و بنده

(عطار نیشابوری)

مذمت هوای نفس در قرآن و روایات

خداوند تبارک و تعالی در مذمت اتباع نفس و هوای آن فرماید:

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ « (۱)

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

و در آیه دیگر فرماید:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ « (۲)

پس اگر پاسخ تو را ندادند بدان که فقط از هواهای نفسانی خود پیروی می کنند و گمراه تر از کسی که بدون هدایتی از سوی خدا از هواهای نفسانی خود پیروی کند، کیست؟ مسلماً خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند.

در «کافی» سند به حضرت باقر علیه السلام رساند که:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يَقُولُ اللَّهُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيائِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَلَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ، وَشَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا، وَلَمْ أَوْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - ص (۳۸) : ۲۶.

۲- (۲) - قصص (۲۸) : ۵۰. [۱]

قَدَّرْتُ لَهُ. وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَأَرْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤَثِّرُ عَيْدُ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ إِلَّا اسِي تَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي، وَكَفَّلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ رِزْقَهُ، وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارِهِ كُلِّ تَاجِرٍ، وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل می فرماید: قسم به عزّت و جلال و عظمت و کبریا و نور و علوّ و ارتفاع مقامم که اختیار نکنند بنده ای هوای خودش را بر هوای من، مگر آن که به تفرقه اندازم کارش را و در هم نمایم دنیایش را و مشغول سازم به مادیات قلبش را، و حال آن که ندهم به او از آن مگر آنچه مقدر فرمودم برای او. و به عزّت و جلال و عظمت و نور و علوّ و رفعت مکانتم قسم که اختیار نکنند بنده ای هوای مرا بر هوای خود، مگر آن که او را به ملائکه ام سپارم و آسمان ها و زمین را متکفل روزی او سازم و من باشم از برای او از دنباله تجارت هر تاجر (به این معنا که من برای او تجارت کنم و روزی او را رسانم) و بیاید او را دنیا در حالی که دلیل و منقاد اوست.

از امام صادق علیه السلام است:

إِخْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ. (۲)

از هوای نفس خود بترسید آن چنان که از دشمنان خود می ترسید، چرا که چیزی دشمن تر برای مردم از متابعت هوای نفس و محصولات زبان آنان نیست.

ای عزیز! بدان که خواهش های نفس و تمنیات او منتهی نشود به جایی و

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - الکافی: ۳۳۵/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۷۹/۱۵، باب ۳۲، حدیث ۲۰۵۱۱. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۳۳۵/۲، حدیث ۱؛ [۳] وسائل الشیعه: ۵۷/۱۶، باب ۸۱، حدیث ۲۰۹۷۱. [۴]

اشتهای آن به آخر نرسد. اگر انسان یک قدم دنبال آن بردارد، مجبور شود پس از آن چند قدم بردارد. و اگر با یکی از هواهای آن همراهی کند، ناچار شود با چندین تمنای آن همراهی نماید. اگر یک در به روی خواهش نفس باز کنی، لابدی درهای بسیاری به روی آن باز نمایی. یک وقت به واسطه یک متابعت نفس به چندین مفسد و از آن به هزاران مهالک مبتلا شوی، تا آن که خدای نخواستہ در دم آخر جمیع راه حق بر تو مسدود شود، چنانچه خدای تعالی در نص کتاب کریم از آن خیر داده است. و البته امیر مؤمنان و ولی امر و مولا- و مرشد و متکفل هدایت و راهنمای عائله انسانی از این خوف دارد و ترسناک است، بلکه روح مکرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام در اضطراب و وحشت است که مبادا برگ های درخت نبوت و ولایت ریخته شود و خزان گردد.

فراموشی آخرت

انسان تا تنبه پیدا نکند که مسافر است و لازم است از برای او سیر، و دارای مقصد است و باید به طرف آن مقصد ناچار حرکت کند، و حصول مقصد ممکن است، عزم برای او حاصل نشود و دارای اراده نگردد.

و باید دانست که از موانع بزرگ این تنبه که اسباب نسیان مقصد می شود و اراده و عزم را در انسان می میراند آن است که انسان گمان کند وقت برای سیر وسیع است، اگر امروز حرکت به طرف مقصد نکند فردا می کند. و این حال طول امل و درازی رجا و ظن بقا و امید حیات و رجای سعه وقت، انسان را از اصل مقصد که آخرت است و لزوم سیر به سوی آن و لزوم اخذ رفیق و زاد طریق باز می دارد و انسان به کلی آخرت را فراموش می کند و مقصد از یاد انسان می رود. و خدا نکند که انسان سفر دور و دراز و پر خطری در پیش داشته باشد و وقت او تنگ باشد و عده و

عَدّه برای او خیلی لازم باشد، و هیچ نداشته و با همه وصف از یاد اصل مقصد بیرون رود. و معلوم است اگر این نسیان حاصل شود، هیچ در فکر زاد و توشه برنیاید و لوازم سفر را تهیه نکند و ناچار وقتی سفر پیش آید بیچاره شود و در آن سفر افتاده و در بین راه هلاک گردد و راه به جایی نبرد.

پیروی از شهوات، علت هلاکت

اشاره

بدون شک هیچ ملّتی به هیچ بلّیه ای گرفتار نخواهند شد مگر وقتی که راههای خیر و صلاح را از دست بدهند و در طریق شرّ و فساد و طغیان و عصیان قرار گیرند و به خویشتن ستم کنند.

خداوند متعال در هر جای از کتاب شریفش که عذاب و هلاکت ملّتی را تذکر داده، جرم آنان را نیز یادآوری کرده است تا برای مردم روشن گردد که در اثر اعمال زشت انسان که معلول تبعیت از شهوات است، دنیا و آخرتش فاسد می گردد.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسِفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١﴾

پس همه را به گناهانشان گرفتیم، بر برخی از آنان توفانی سخت [که با خود ریگ و سنگ می آورد] فرستادیم، و بعضی را فریاد مرگبار گرفت، و برخی را به زمین فرو بردیم، و بعضی را غرق کردیم؛ و خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بودند که به خودشان ستم کردند.

ص: ۱۵۵

از جمله آن ملت ها اهل مدین بودند. این ملت وقتی به عذاب خدا گرفتار شدند که تمامشان خائن و متقلب و بدعمل گشتند. کم فروشی و خیانت در معاملات از صفات بد شمرده نمی شد. حس اخلاقی به حدی در آنان نابود گشته بود که وقتی ایشان را درباره کارهای زشت ملامت می کردند، اصلاً خجالت نمی کشیدند، بلکه شخص ناصح را ملامت و سرزنش می نمودند. عیوب خودشان را اصلاً درک نمی کردند. منکرات و معاصی را قبیح نمی دانستند. خداوند بزرگ درباره آنان می فرماید:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّقُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ «

(۱)

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم.] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمانانه و ترازو مکاهد، همانا من شما را در توانگری و نعمت [ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم. * و ای قوم من، پیمانانه و ترازو را عادلانه [و منصفانه] کامل و تمام بدهید، و اجناس مردم را [هنگام خریدن] کم شمارتر و کم ارزش تر [از آنچه که هست] به حساب نیاورید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

و پس از آیاتی چند می فرماید:

ص: ۱۵۶

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ « (۱)

و هنگامی که عذاب ما رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، با رحمتی از سوی خود نجات دادیم، و کسانی را که [به آیات ما] ستم کردند، فریاد مرگبار فرا گرفت، پس در خانه هایشان به رو در افتاده جسمی بی جان شدند.

ملت نوح، ملت صالح، ملت لوط و اقوام دیگری که به عذاب الهی دچار شدند، از قماش ملت مدین بودند و در یک کلمه پیرو شهوات خویش گشتند، و این پیروی، آنان را از نظر رحمت حق انداخت و عاقبت به هلاکت و عذاب دچارشان کرد.

فرق میان بندگی حق و بندگی شهوت، فرق میان نور و ظلمت و حق و باطل و دنیا و آخرت و مرگ و حیات است. بنده و برده شهوت از هیچ ستم و ظلمی و فساد و جنایتی چشم نمی پوشد، و بنده حق از هیچ کار مثبت و عمل خیری باز نمی ماند.

مقاله ای در بردگی بشر نسبت به شهوات

جبران خلیل در مقاله ای داستان بردگی بشر را نسبت به شهوات چنین توضیح می دهد:

«مردم بنده زندگی اند، و در نتیجه این بندگی، روز با زبونی و ننگ همدمند، و شب با اشک و خون دمسازند.

هر چه تا به حال دیده ام بنده سرسپرده و گردن کج و زندانی زنجیری بوده است.

هر سوی گیتی را گشته و شام و روز زندگی را پژوهیده ام کاروان ملت ها و اقوام را دیده ام که از غار به کاخ و آسمانخراش ره سپرده است، و چشمم تا به حال جز به

ص: ۱۵۷

گردنی که زیر بار خمیده و بازوانی که به زنجیر بسته و سینه‌ای که بر آستان بت سائیده بود، نیفتاده است.

در پی انسان از بابل تا پاریس، و از نینوا تا نیویورک رفته و دیده‌ام که اثر زنجیرهایی که به دست و پایش آویخته بوده در کنار ردپایش بر شن صحرا نمودار است، و به گوش خویش از دشت و جنگل و دمن طنین ضجه و فریاد جگرخراش نسل‌های قرون و اعصار را شنیده‌ام.

به کاخ‌ها و دانشگاه‌ها و معابد در آمده‌ام و در برابر هر تخت و قربانگاه و کرسی خطابه ایستاده و دیده‌ام که کارگر، بنده سرمایه دار و سوداگر است و سرمایه دار و سوداگر بنده نظامی، نظامی بنده سیاستمدار، سیاستمدار بنده شاه، شاه بنده کاهن، و کاهن بنده بت و بت خود خاکی است که اهریمنان سرشته و بر تلی از جمجمه مردگان افراشته‌اند.

به کاخ توانگران مقتدر و کلبه فقیران زیر دست در آمده و به تماشای خزائنی که پر از جواهرات و شمش‌های طلا بوده و بیغوله‌هایی که شبخ نومیدی و بازدم مرگ، خفقان آورش کرده، ایستاده‌ام.

کودکان را دیده‌ام که راه و رسم بندگی را از مادر با شیری که از پستانش می‌مکند فرا می‌گیرند، نونهالان رسم سرسپردگی و زبونی را همراه الفبا می‌آموزند، و جوانان جامعه تن‌سپاری و گردن‌کجی به تن می‌کنند، و زنان در بستر فرمانبرداری و حلقه‌گوشی می‌غلطند.

نسل‌های آدمی را از کناره گنگ تا ساحل فرات، مصب نیل، کوهستان سینا، میدان‌های آتن، کلیساهای روم، کوچه‌های قسطنطنیه و آسمانخراش‌های لندن پی‌گرفتم، همه جا بندگی را دیدم که با جاه و عظمت در کاروان پرشکوهی روان است، و مردم به گردش و گُرنش و شادمانی‌اند، گاه آن را خدا می‌نامند و پسران و دختران را در آستانش قربانی می‌کنند. گاهی امپراطور می‌دانند و به پایش شراب و عطر نثار

می نمایند، زمانی غیب دان می دانند و در پیشگاهش بخور می سوزانند، نام قانون بر آن می نهند و در برابرش سجده می برند، میهن پرستی می شمارند و در راهش کمر به جنگ می بندند و خون یکدیگر را می ریزند و شهر و آشیانه شان را به خاطرش ویران می کنند و اسم این کار را برادری و مساوات می گذارند، آن را سایه خدا پنداشته سر به فرمانش فرود می آورند، اسمش را پول و کاسبی گذاشته به خاطرش جان می کنند و عرق می ریزند و جان می فشانند.

خلاصه یک چیز است با نام های مختلف و رنگارنگ، یک واقعیت است که جلوه های گوناگون دارد، یک بیماری ازلی و ابدی است که هر بار گریبانگیر می شود، علائم و آثار تازه و عجیبی دارد؛ مرضی که فرزند با جان گرفتن از پدر به ارث می گیرد و میکرب آن را نسل قدیم به دامن نسل جدید انتقال می دهد.

انواع بندگی ها

]

بندگی چشم بسته

[

شگفت انگیزترین بندگی هائی که دیده ام انواع زیر است:

بندگی چشم بسته: نوعی از بندگی که حال شخص را به گذشته نیاکانش وابسته می دارد و سرش را در مقابل آداب و رسوم اجدادی فرود می آورد و از او جسد تازه ای پدید می آرد که روح کهنه ای در آن دمیده با گور مرمینی که پر از استخوان پوسیده باشد. (۱)

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ و هنگامی که به آنان [که مشرک و کافرند] گویند: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می گویند: نه، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و راه [حق را به سبب کوردلی] نمی یافتند [باز هم کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟!]؛ بقره (۲) : ۱۷۰. [۱]

بندگی زبان بسته

بندگی زبان بسته: آن بندگی ای است که گردونه عمر مرد را به دم همسرِ ناسازگارش می بندد، و تن زن را به بستر مردی که از او متنفر است می چسباند، چنانکه رابطه شان با زندگی رابطه کفش است با پا.

بندگی گوش بسته

بندگی گوش بسته: همان که شخصی را به پیروی از سلیقه محیط و همرنگی با جماعت وا می دارد، به طوری که شخصیتش انعکاس صدای جامعه و سایه و هم آمیزی از اشیا است!

بندگی پای بسته

بندگی پای بسته: بندگی ای که گردن آدم نیرومند را زیر فرمان حقه باند می خماند و اراده قدرتمند را تسلیم هوس های مشتى افتخارجوی شهرت طلب می گرداند تا مثل عروسک به سرانگشت آنان برقصد و پس از مدتی از حرکت باز ایستد و بالاخره بشکند و دور ریخته شود. (۱)

ص: ۱۶۰

۱- (۱) - «وَبَرُّوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُغْنَا أَمْ سَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ». ابراهیم (۱۴): ۲۱. و [در عرصه قیامت] همگی در پیشگاه خدا ظاهر می شوند؛ پس ناتوانان [ی که بدون به کار گرفتن عقل، بلکه از روی تقلید کورکورانه پیرو مستکبران بودند] به مستکبران می گویند: ما [در دنیا بدون درخواست دلیل و برهان] پیرو [مکتب] شما بودیم، آیا امروز چیزی از عذاب خدا را [به پاداش آن که از شما پیروی کردیم] از ما برطرف می کنید؟ می گویند: اگر خدا ما را [در صورت داشتن لیاقت] هدایت کرده بود، همانا ما هم شما را هدایت می کردیم، [اکنون همه سرمایه های وجودی ما و تلاش و کوششمان بر باد رفته] چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، برای ما یکسان است، ما را هیچ راه گریزی نیست.

]

بندگی دورگه ای

[

بندگی دورگه ای: آن که کودکان معصوم را از فضای پهناور نیکبختی به خاکستر سیاه روزی می نشانند، آنجا که نیاز به کنار کودکی نشست و بیچارگی در بغل زبونی آرمیده تا با بدبختی به جانی رسند و از آن پس مثل یک مجرم، عمر بگذرانند و مثل یک مطرود و وازده بمیرند.

]

بندگی جوگندمی

[

بندگی جوگندمی: همان که ارزش اشیا و امور را وارونه می نماید و مفهوم امور را دگرگون می کند، به طوری که حقه بازی را زرنگی بشمارند، و پرچانگی را دانایی، و ناتوانی را بردباری و مسالمت، و بزدلی را پرهیزکاری.

]

بندگی مُذْبِذْبانه

[

بندگی مُذْبِذْبانه: که زبان بزدل سست عنصر را می لرزاند و از حق گوئی بازمی دارد تا بر خلاف آنچه در دل دارد به زبان آرد و در چنگال تیره روزی چون جامه ای باشد که میچاله و پهن شود.

]

بندگی پشت خمانی

[

بندگی پشت خمانی: مقید شدن ملتی با زنجیر قوانین و حقوق و رسوم ملتی دیگر.

]

بندگی واگیری

بندگی واگیری: که باعث جانشینی پسر به جای پدر می شود.

ص: ۱۶۱

بندگی سیاه

بندگی سیاه: که بر پیشانی سپید فرزند بی گناه، مجرم داغ ننگ می چسباند.

بالآخره بندگی بندگی، که نیروی محرک و استمرار دهنده همه بندگی هاست». (۱) و این همه که قرن هاست سایه شومش را بر سر بشر، و طناب و غل و زنجیرش را بر دست و پای انسان، و لجامش را بر زبان آدمی، و پنبه اش را در گوش نسل ها، و چشم بندش را بر بصیرت فرزندان آدم و حوا قرار داده، معلول پیروی از هوای نفس و افتادن در لجنزار شهوات است.

و این انبیا و اولیا و امامان معصومند که برای نجات بشر از این همه ذلت و خفت و پستی و بدمستی و برداشتن زنجیر و غل اسارت از دست و پای عقل و جان انسان، از جانب خدا قیام کردند و خود را برای تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم به هر آب و آتشی زدند و از هیچ کوششی تا جان دادن در راه محبوب و معشوقشان که حضرت رب العزه است مضایقه نکردند.

مقامات انسانی آزادگان وارسته

اشاره

طیران مرغ دیدی، تو ز پایند شهوت به درآی تا بینی طیران آدمیت

(سعدی شیرازی)

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِّنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ « (۲)

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت:

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - جامعه برین: ۱۲۵.

۲- (۲) - تحریم (۶۶): ۱۱. [۱]

پروردگارا! برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شریف ترین و گرامی ترین زنان جهان و بهشت چهار نفر هستند:

۱- آسیه همسر فرعون.

۲- مریم دختر عمران.

۳- خدیجه دختر خویلد.

۴- فاطمه دختر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله . (۱) از چهره هایی که باید نامش را به بزرگی یاد کرد و در ردیف قهرمانان برجسته عرصه ایمان و صبر و مقاومت قرار داد، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون است.

عظمت و شخصیت آسیه همسر فرعون

وی بانویی بی نظیر و برجسته و بنده شایسته خدا بود، او خدای جهان را از روی معرفت و اخلاص پرستش می نمود، از ایمان کاملی که در خور مقام یک انسان کامل و واقعی است برخوردار بود و از لحاظ تقوا و زهد و پاک دامنی در محیط خفقانی و کفرآمیز فرعون، نمونه ای بی نظیر بود.

آسیه، با آن که از عالی ترین موقعیت های مادی و اجتماعی برخوردار بود، به رنگ محیط درنیامد و تا سر حد امکان در تغییر و اصلاح محیط می کوشید و هرگز افکار و عواطف و عقاید و آرای افراد در او اثر نمی کرد.

آسیه اول زنی بود که به موسی بن عمران علیه السلام ایمان آورد و در ایمان راستین خود استوار بود و هیچ وقت در این زمینه رنگ نباخت و ترسی به خود راه نداد.

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید: ۲۲۶/۱۰، الخصال: ۲۰۶/۱، حدیث ۲۲. [۱]

به طوری که از تفاسیر و تواریخ و اخبار و سیر استفاده می شود: از ابتدای آفرینش آدم، در محیط ظلم و ستم و در خانواده کفر و زندقه زنی همانند آسیه در ایمان و اطمینان و در دوستی با خدا و رسول، ثابت تر و مقاوم تر نیامده است.

آسیه، از جمله زنان فرزانه جهان است که خداوند او را بر زنان عالم امتیاز و برتری داده و در قرآن از او ستایش کرده و او را از سیدات زنان بهشت قرار داده است.

آسیه، نخستین زنی است که ایمانش به درجه کمال رسید و اول زنی است که در خانه فرعون کافر، سال ها ایمان و عقیده خود را مخفی نگاه داشت و در پنهانی خدا را پرستش می کرد.

«هنگامی که فرعون ستمگر «ماشطه» همسر حزقیل را به شهادت رساند، آسیه پرده از جلوی دیدگانش برداشته شد و دید ملائکه روح ماشطه شهیده را با کمال احترام و تجلیل به آسمان می برند.

این داستان بر اعتقاد و یقین او افزود و از ستمگری و بی عدالتی همسرش بی نهایت افسرده شد. در آن هنگام فرعون بر آسیه وارد شد و خبر قتل همسر حزقیل را به وی داد.

آسیه دیگر تاب مقاومت نیاورد و بر فرعون بانگ زد و گفت: وای بر تو ای ستمگر، چقدر مغروری و بی پروا، و بر حکومت ظالمانه و سلطه گر خود می نازی و هر آن بر گناه خود می افزایی! همانا به کیفری سخت گرفتار خواهی شد.

فرعون گفت: مگر تو را نیز جنون عارض شده مثل جنونی که بر ماشطه عارض شده بود؟

آسیه گفت: خیر، مرا دیوانگی عارض نشده، بلکه ایمان آوردم به خدائی که پروردگار من و شما و همه جهان است.

از آنجایی که فرعون آسیه را دوست می داشت دست به یک سیاست لئین و

زیرکانه زد و مادر آسیه را احضار کرده، به وی گفت: مثل این که دختری را دیوانگی عارض شده، از او بخواه که از دین جدید خود دست بردارد.

مادر آسیه جریان را عنوان کرد، ولی سودی نبخشید و حيله و نیرنگ فرعون، او را در دین و آیین خود استوارتر ساخت. فرعون همین که از ایمان او اطلاع یافت، دنیا در نظرش تیره و تار شد و از شدت خشم و غضب مدتی مبهوت ماند. همواره به خود می پیچید و آسیه را تکلیف به قبول ربوبیت خود می کرد، در حالی که آسیه اعتنائی به گفته های بی اساس وی نکرده و می گفت: هرگز از آیین حق دست برندارم؛ من به اسلام گرویده ام و اکنون به پروردگار موسی مؤمنم و تو را مشرک می دانم.

فرعون به دژخیمان خود دستور داد او را به چهارمیخ کشند و وی را به بدترین وضعی شکنجه کنند. از این جهت قرآن مجید او را «ذی الأوتاد» نامید.

آسیه عنصر شجاعت و استقامت بود و با شهادت بی نظیر خود در برابر شکنجه های دژخیمان فرعونیی یک تنه و قهرمانانه ایستاد و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد و همواره توکل بر خدا می کرد و هر چه می خواست از او می طلبید و غیر از حق به احدی تکیه نداشت.

فرعون او را همی عذاب کرد، تا این که آسیه قهرمان، زیر بار ضربات شکنجه ددمنشان فرعونیی به شهادت رسید» (۱) و از دروازه شهادت، به مقامات عالی الهی و انسانی و به منازل معنوی و عرفانی نایل شد.

من آنچه هست به عشق تو داده ام از دست که منتهای مرادم تویی از آنچه که هست

به دوستی توام گر به پای دار برند من آن نیم که بدارم تو را ز دامان دست

محبت تو نه امروز کرده جا به دلم که من به روی تو عاشق شدم به روز الست

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - زنان قهرمان: ۶۸/۳، به نقل از ریاحین الشریعه: ۲۷۲/۲ - ۲۷۵. [۱]

به شادمانی جاوید امیدوار شدم دلم چو از همه بیرید و با غمت پیوست

کجا من از تو توانم برید رشته مهر که عشق، تار وجود مرا به زلف تو بست

به محفلی که تو باشی به باده حاجت نیست که هر که چشم تو بیند خراب گردد و مست

صغیر گرد جهان گشت در پی دلدار رسید بر سر کوی تو و ز پای نشست

(صغیر)

ص: ۱۶۶

«(۹) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزَيَّرُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا مَعْصِيَتِكَ «سُبْحَانَكَ مَا عَدَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» (۱۰) فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَىٰ الرَّؤَسَاءِ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَأَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ وَحَمَالِ الْغَيْبِ إِلَىٰ رُسُلِكَ وَالْمُؤْتَمِنِينَ عَلَىٰ وَحْيِكَ (۱۱) وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَأَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ وَأَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ (۱۲) وَالَّذِينَ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعَدِكَ [

و آن دسته از فرشتگانی که چون به جانب جهنم بنگرند، و آن را بر متخلفان از دستورهایت خروشان و عربده کنان ببینند، می گویند: خدایا! منزّه و پاکى. ما تو را چنانکه سزاوار توست بندگی نکردیم؛ پس بر آنان درود فرست، و نیز درود فرست بر روحانیون از فرشتگانت و اهل رتبه و منزلت در پیشگاهت و حاملان پیام غیب، به سوی رسولانت، و امینان بر وحیت و اصناف فرشتگانی که آنان را به خود اختصاص داده ای، در سایه تقدیست، از خوراک و آشامیدن بی نیاز کرده ای، و در اندرون طبقات آسمان هایت، ساکن فرموده ای.

و درود بر آنان که چون فرمانت به انجام وعده ات نازل شود، به اطراف آسمان ها گماشته شوند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده:

در آسمان هفتم جایی است به نام «حظیره القدس»، در آن فرشتگانی هستند که آنها را رَوْحانیون می گویند، چون شب قدر شود از پروردگار برای آمدن به دنیا اجازه می طلبند، خداوند به آنان اجازه می دهد، پس بر مسجدی نمی گذرند جز آن که در آن نماز می خوانند، و در راه با کسی روبرو نمی شوند جز آن که برای او دعا می نمایند و از ایشان به او برکت و نیکی می رسد. (۱)

ص: ۱۶۸

[«۱۳» وَخَزَانَ الْمَطَرِ وَزَوَاجِرِ السَّحَابِ «۱۴» وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ وَإِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ «۱۵» وَمُشَيِّعِي الثَّلَاجِ وَالْعَبْرَدِ وَالْهَيَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ وَالْقَسْوَامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَّاحِ وَالْمِوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ «۱۶» وَالَّذِينَ عَرَفْتُهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ وَكَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجِ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجِهَا]

و درود بر خزانه داران باران و حرکت دهندگان ابر و فرشته ای که به صدای فریادش، غرّش رعدها شنیده می شود، و هنگامی که ابر خروشان به وسیله او به حرکتی شتابانه درآید، شعله های برق درخشیدن گیرد.

و درود بر فرشتگانی که برف و تگرگ را بدرقه می کنند، و فرشتگانی که همراه قطره باران، چون بیارد، فرود آیند. و درود بر آنان که سرپرست خزینه های بادند، و آنان که بر کوه ها گماشته شده اند؛ بنابراین از جا در نمی روند، و درود بر آنان که وزن آب ها، و اندازه باران های سیل آسا، و رگبارهای متراکم را به آنها شناسانده ای.

باران، ابر، تگرگ، رعد و برق، باد، کوه

اشاره

در جملات زیبای بالا- سخن از باران و ابر و رعد و برق و برف و تگرگ و باد و کوه است، که هر یک در عرصه گاه با عظمت حیات و ظایفی را با کمک فرشتگان انجام

ص: ۱۶۹

می دهند، و اگر سایه یکی از آنها از سر زمین کم شود به حیات موجودات زنده و حتی به حیات خود زمین خاتمه داده می شود.

باران و ابر و رعد و برق و برف و تگرگ و باد در رابطه باهمند، و شرح هر یک از آنها کتابی جدا می خواهد، در این نوشتار با کمک آیات و روایات به توضیح مختصری از این حقایق اکتفا می کنم، و شما را برای درک مسائل عمده و مفصل این واقعیت ها به کتب علمی ارجاع می دهم.

باران که در لطافت و شیرینی و منافع آن خلاف نیست از ابر است، و ابر محصول بخار و بخار محصول تابش خورشید بر سطح دریاها، و این همه به توسط فرشتگان و عمل فرشتگان هم به اذن حضرت ربّ العزّه است.

ابر و باران در قرآن

قرآن مجید در زمینه باران و ابر و باد، آیات فراوانی دارد که به گوشه ای از آن آیات اشاره می شود:

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ ﴿١﴾

و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد.

وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده ای پراکنده کرده و گرداندن

ص: ۱۷۰

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۶۴. [۲]

بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین، نشانه هایی است [از توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.

«آب های روی زمین در اثر حرارت خورشید بخار می شود، بخار بالا می رود و به طبقات سردسیر می رسد، ابر می شود، ابر هم باران می شود. همه می دانند که اگر باران بر زمین نبارد چه می شود، آیا این را هم می دانند که اگر حرارت خورشید به اندازه کافی به آب های روی زمین نرسد بارانی نخواهد بود.

اگر آب ها جویری بودند که برای تبخیر احتیاج به حرارت شدیدتری داشتند بارانی نبود. اگر بخاری که بالا می رود نتواند خود را به طبقات سردسیر برساند بارانی نبود. اگر بخار که به طبقات سردسیر می رسد جویری بود که بسته نمی شد و ابر نمی گردید، بارانی نبود.

اگر ابرها ناقص می ماندند و نمی رسیدند، بارانی نبود. اگر جاذبه زمین قطرات باران را جذب نمی کرد و به سوی خود نمی کشید، بارانی نبود. و اگر صدها علل دیگر که در وجود باران دخیل هستند نمی بودند بارانی نبود.

تبخیر آب های روی زمین لطفی است از او، ابر شدن بخارها لطف دیگری، و گردش ابر به وسیله باد عنایت فوق العاده تری. پس در فرود آمدن باران صدها لطف نهفته است.

از عجایب این که: آب دریاها شور است، ولی بارانی که از ابر ساخته شده از بخار آب دریا فرو می ریزد، شیرین است! تمام آب های شیرین و گوارای زمین از آب شور پیدا شده است.

حدوداً دو هفتم کره زمین خشکی است و بقیه آن را دریاها شور تشکیل می دهند، و همه باران های شیرین از این آب های شور می باشد.

وجود مقدس او آب های دریاها را تقطیر کرده و آب شیرینی برای سلسله گیاهان و سلسله جانوران و انسان ها فرستاده است.

دستگاه تقطیر آب دریاها مانند دستگاه تقطیر بشر کوچک نیست این دستگاه تقطیر آن قدر بزرگ است که همه دریاها در آن جای می گیرند.

دستگاه تقطیر آب دریاها ساخته او می باشد نه ساخته دست انسان که از زیر، حرارت ببیند. دستگاه تقطیر آب دریا جوری ساخته شده که از رو حرارت می بیند.

خورشیدی که هزاران بار از کره زمین بزرگتر می باشد آب های دریاها را گرم می کند، آب بخار می گردد، بخار بالا می رود، باز هم بالا- می رود، باد در بالا رفتن بخار کمک می کند، بخار که بالا رفت در آن جو پهناور تکثیف می شود، ابر می گردد!

ابر حرکت می کند و نزدیک زمین اشباع می شود و می بارد، رودها جاری می شود، جوی ها روان می گردد، زمین زنده می شود، دیبای سبز بر تن می کند و فرش زمردین می گستراند.

بخشی دیگر از باران به زمین فرود می رود، منابع و مخازن زیرزمینی تشکیل می دهد، در اثر آن چشمه سارها پیدا می شود، کاریزها آماده می گردد.

بخشی دیگر از آب باران به وسیله رودها دوباره به دریاها باز می گردد، جریان سابق تکرار می شود، قطره ای از این آب ها در اثر تقطیر به هوا نمی رود، چون یا انسان ها و جانورها و گیاهان از آن بهره برمی دارند، یا زمین می مکد، یا بخار می شود و یا به دریا بازمی گردد.

آب پیوسته این مسافرت دوره را طی می کند: دریا بخار می شود، بخار ابر می شود، ابر باران می شود، باران جوی می شود، جوی رود می شود، رود دریا می گردد. تا وقتی که او بخواد این گردش ادامه خواهد داشت.

آیا ماده بی شعور ناتوان قادر به این تقطیر عظیم می باشد؟ هرگز.» (۱) آری:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي

ص: ۱۷۲

تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ
الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَأَيِّ لِقَوْمٍ يُعْقِلُونَ ﴿١﴾

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا]
به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از
هر نوع جنبنده ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین ، نشانه هایی است [از توحید ، ربوبیت و
قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند .

آب باران هم شیرین است، هم گوارا و هم در باریدن به زمین دارای اندازه معین است. در این زمینه ها به آیاتی از کتاب حق
توجه کنید:

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٢﴾

به من خبر دهید آبی که می نوشید، * آیا شما آن را از ابر باران زافروود آورده اید یا ما فرود آورنده ایم؟ * اگر بخواهیم آن
را تلخ می گردانیم، پس چرا سپاس گذاری نمی کنید؟

وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ﴿٣﴾

و شما را آبی گوارا نوشاندیم.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۶۴. [۱]

۲- (۲) - واقعه (۵۶) : ۶۸ - ۷۰. [۲]

۳- (۳) - مرسلات (۷۷) : ۲۷. [۳]

و از آسمان، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم.

آب و زمین

«می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملاً مختلف تشکیل یافته: طبقه نفوذ پذیر، و طبقه نفوذ ناپذیر. اگر تمام قشر زمین نفوذ پذیر بود، آب های باران فوراً در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد همه جا خشک می شد و قطره ای آب پیدا نبود.

و اگر تمام قشر زمین طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رُس بود تمام آب های باران در سطح زمین می ماندند، آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند، و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.

ولی خداوند مهربان قشر بالا را نفوذ پذیر و قشر زیرین را نفوذ ناپذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ پذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعداً از طریق چشمه ها، چاه ها و قنات ها مورد استفاده واقع شوند بی آن که بگنندند و تولید مزاحمت کنند، یا آلودگی پیدا کنند.

این آب گوارائی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن جان تازه پیدا می کنیم، ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است، بی آن که فاسد شود.

ص: ۱۷۴

به هر حال کسی که انسان را برای زندگی آفریده و مهم ترین مایه حیات او را آب قرار داد، منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آب ها را در آن ذخیره کرده است.» (۱)

آن که از دوست بجز دوست تقاضا دارد لاف عشق از بزند دعوی بی جا دارد

نازم آن شوخ که از غمزه و طنّازی و ناز دلبری را همه اسباب مهیا دارد

در غم سلسله موی تو ای لیلی جان همچو مجنون دل ما خیمه به صحرا دارد

نکشد نیم نفس عشق تو پای از سر ما این خود از غایت لطفی است که با ما دارد

دامنم پرگهر از چشمه چشم است مدام نازم این چشمه که ترجیح به دریا دارد

چرخ را عشق در آورده به گردش، یارم زیر فرمان ز ثری تا به ثریا دارد

همه اجزای جهان جاذب و مجذوب همنند راستی کارگه صنع تماشا دارد

آب و احیای زمین

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ « (۲)

و آن که از آسمان آبی به اندازه نازل کرد، پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده کردیم، [و] همین گونه [در قیامت از گورها] بیرون آورده می شوید.

باران و برف اگر بیشتر از اندازه بود، همه سودهای آنها تبدیل به زیان می گردید، سیلاب ها راه می افتاد، هر کوی و برزن را ویران می کرد، درختان و گیاهان را می شست و می برد، نه شهری می ماند، نه دهی و نه باغی و نه بوستانی.

مرداب های بسیار در جمیع مناطق پیدا می شد و بهترین مؤسسه تولید حشرات

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۱۷/۱۴. [۱]

۲- (۲) - زخرف (۴۳): ۱۱. [۲]

می گردید. فرآورده های این مؤسسه، زنده ای در روی زمین باقی نمی گذاردند. گل و لای، آن قدر زمین را می پوشاند که دیگر قابل کشت و زرع نبود. برای جانوران جائی یافت نمی شد، کم کم همگی نابود می شدند. جانوران که می رفتند انسان ها در دنبالش بودند.

آیا تشخیص مقدار احتیاج زمین به باران و دادن همان مقدار به زمینیان، نشانه او نمی باشد؟ آیا هزارها سال به این روش ادامه دادن نشانه او، نشانه حکمت او، نشانه دانش او و نشانه قدرت او نمی باشد؟!

اگر باران و برف کمتر بود، ذخایر آبی زمین بسیار کم می شد. آب های روی زمین در اثر تبخیر از آب های زیر زمین کمتر می گردید، رودهای عظیمی دیگر یافت نمی شد و به جوی ها تبدیل می گردید، سال به سال خشکسالی بیشتر می شد، آب های زیرزمینی یا تمام می شد، یا آن قدر پائین می رفت که دیگر قابل بهره برداری نبود.

قحطی سراسر جهان را می گرفت، دیگر گیاهی نمی روید، و آنچه رویده می شد خشک می شد، زندگی بر جانداران بسیار سخت می گشت و مرگ به استقبال آنان می شتاید. ولی لطف و مهربانی او نگذارده است که چنین شود، باران و برف را به اندازه احتیاج زمینیان داده است.

باران نه تنها بر زمین می بارد، بلکه برای تخفیف حرارت خورشید باران های متناوب بر آن می بارد.

به یک حدیث بسیار مهم از حضرت باقر علیه السلام و صورتی از آخرین تحقیقات علمی بشر توجه کنید:

جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند:

خورشید بر آید و با او چهار فرشته باشند: یکی فریاد می کند: ای اهل خیر! اعمال نیک خود را کامل و تمام نمائید، و بر شماست بشارت به سعادت ابد.

دیگری گوید: ای اهل شر! از زشت کاری دست بردارید و حول آن کمتر

بگردید. سومی صدا کند: پروردگارا! به مردم نیکوکار که انفاق می کنند مزید نعمت و به اهل بخل، تلف و نابودی بده. و فرشته چهارم خورشید را آب پاشی می کند و اگر چنان نبود زمین از شدت حرارت سوخته و برافروخته می شد. (۱) با توجه به این که سطح خارجی خورشید محکوم به چند هزار درجه حرارت و مرکز حدود هفتاد میلیون درجه است، می توانیم به خوبی حدس بزنیم که طبعاً سوخت این بخاری محیرالعقول نیز لازم است پر استقامت ترین سوخت های جهان باشد که هر چه در آخرین درجه بسوزد بدان تبدیل شود، و این ماده قاعده ساده ترین اتم های جهان یعنی هیدروژن و در درجه دوم هلیوم است، و این سوخت مانند سایر سوخت ها هر اندازه مشتعل تر گردد ایجاد حرارت بیشتری می کند و به همین نسبت عمرش نیز کمتر می شود.

برای جلوگیری از این دو حادثه بایستی آب به کمک آن آمده و از حرارت و نقصانش بکاهد. باران های متناوبی که بر چهره خورشید علی الدوام در جریان است توسط تلسکوپ نیز دیده شده، چنانکه دونالد منزل منجم شهیر آمریکایی در کنفرانس منجمان اظهار داشت:

اختلاف اشکالی که در تکه هایی در چهره خورشید نمودار است به علت باریدن باران های شدیدی است که علی الدوام بر آن می بارد. سپس فیلمی را که از خورشید گرفته بود نشان داد و نمایندگان منجمان در آن مشاهده کردند که بارانی سخت از ارتفاع هشتاد هزار کیلومتر بر خورشید می بارد. (۲)

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۵۵، باب ۹، حدیث ۲؛ الکافی: ۴۲/۴، حدیث ۱.

۲- (۲) - زمین و آسمان و ستارگان از نظر قرآن: ۲۹۷.

نبات کل شیء»

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ ۖ» (۱)

و اوست که از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویاندیم.

«مفسران در تفسیر «نبات کل شیء» دو احتمال ذکر کرده اند:

نخست این که منظور از آن انواع و اصناف گیاهانی است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یک نوع خاک پرورش می یابند. و این از عجایب آفرینش است که چگونه این همه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند؟!

و دیگر این که منظور، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است، یعنی هر یک از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهان دارند.

و جالب این که خداوند از یک زمین و یک آب، غذای مورد نیاز همه را تأمین کرده است، و این یک شاهکار عجیب و بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاج ها تهیه کنند.

جالب تر این که: نه تنها گیاهان صحرا و خشکی ها از برکت آب باران پرورش می یابند، بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابه لای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریاست از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند.

فراموش نمی کنم یکی از ساکنان جزایر خلیج فارس که از کمبود صید شکایت داشت در مورد بیان علت آن می گفت: کمبود صید ماهی به خاطر خشکسالی بوده، و او معتقد بود اثر حیاتبخش دانه های باران در دریا حتی بیش از خشکی هاست.

(۲)

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۹. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۳۶۹/۵ - ۳۷۰، [۲] ذیل آیه ۹۹ سوره انعام.

وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ « (۱)

و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ « (۲)

یا [اعمالشان] مانند تاریکی هایی است در دریایی بسیار عمیق که همواره موجی آن را می پوشاند، و بالای آن موجی دیگر است، و بر فراز آن ابری است، تاریکی هایی است برخی بالای برخی دیگر.

باید توجه داشت که سحاب چنانکه در «لسان العرب» آمده به معنای ابری است باران زا، و با توجه به این که ابرهای باران زا غالباً ابرهای متراکمند معمولاً تیره و تارتر می باشند.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا - سِقْمَاءَهُ لِيَلْمَدِ مَيْتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ « (۳)

و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده می فرستد تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده می رانیم، پس به وسیله آن باران نازل می کنیم و به وسیله باران از هر نوع میوه [از زمین] بیرون می آوریم.

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - نور (۲۴) : ۴۰. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۵۷. [۳]

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿١﴾

آیا ندانسته ای که خدا ابری را [به آرامی] می راند، آن گاه میان [اجزای] آن پیوند برقرار می کند، سپس آن را انبوه و متراکم می سازد، پس می بینی که باران از لابه لای آن بیرون می آید، و از آسمان از کوه هایی که در آن ابر یخ زده است، تگرگی فرو می ریزد، پس آسیب آن را به هر که بخواهد می رساند، و از هر که بخواهد برطرف می کند، نزدیک است درخشندگی برقش دیده ها را کور کند.

«ابرهایی که در حقیقت از ذرات آب تشکیل شده است به هنگامی که حامل نیروی برق می شود، آن چنان آتشی از درونش می جهد که برقش چشم ها را خیره و رعدهش گوش ها را از صدای خود پر می کند و گاه همه جا را می لرزاند. این نیروی عظیم در لابه لای این بخار لطیف راستی شگفت انگیز است.

توده های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوهها هستند. گرچه از طرف پائین به آنها می نگریم صافند، اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده اند غالباً با چشم خود این منظره را دیده اند که ابرها از آن سو به کوهها و درّه ها و پستی ها و بلندی هایی می مانند که در روی زمین است و به تعبیر دیگر سطح بالایی ابرها هرگز صاف نیست و همانند سطح زمین دارای ناهمواری های فراوان است، از این نظر اطلاق نام جبال بر آنها مناسب است.

ص: ۱۸۰

بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تکوّن تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه های باران از ابر جدا می شود و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می کند و یخ می زند، سپس طوفان های کوبنده ای که در آن منطقه حکمفرماست گاهی این دانه ها را مجدداً به بالا پرتاب می کند و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرو می رود و لایه دیگری از آب به روی آن می نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می بندد، و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می شود و هر زمان لایه تازه ای روی آن می نشیند تا تگرگ به اندازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجاست که راه زمین را به پیش می گیرد و فرود می آید، و یا این که طوفان فرو می نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند.

با توجه به این مطلب، نکته علمی ای که در کلمه «جبال» در این جا نهفته است روشن تر می شود؛ زیرا به وجود آمدن تگرگ های درشت و سنگین در صورتی امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند، تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کند مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید، و این تنها در آن جا است که توده های ابر بسان کوههای مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکوّن تگرگ شود.

در این جا تحلیل دیگری از بعضی از نویسندگان می خوانیم که خلاصه آن چنین است:

در آیات مورد بحث، ابرهای بلند صریحاً به کوههایی از یخ اشاره می کند و یا به تعبیر دیگر کوههایی که در آن نوعی از یخ وجود دارد و این بسیار جالب است؛ زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دید دانش بشر را وسعت بخشید، دانشمندان به ابرهایی متشکل و مستور از سوزن های یخ رسیدند که درست عنوان کوههایی از یخ بر آنها صادق است. و باز هم عجیب است که یکی از دانشمندان

شوروی در تشریح ابرهای رگباری طوفانی چندین بار از آنها به عنوان کوههای ابر، یا کوههایی از برف یاد کرده است. و به این ترتیب روشن می شود که به راستی در آسمان کوههایی از یخ وجود دارد.» (۱)

رعد و برق در قرآن

اشاره

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ * وَيَسْبِغُ الرُّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ « (۲)

اوست که برق [جهنده را از میان قطعه های ابر] که مایه ترس و امید است، به شما نشان می دهد، و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد. * و رعد، همراه با ستایش خدا تسبیح می گوید و فرشتگان نیز از بیمش [تسبیح می گویند]، و صاعقه ها را می فرستد و به وسیله آن به هر کس بخواهد آسیب می رساند، در حالی که اینان [با مشاهده این همه آثار قدرت که صادر شده از خدای یکتاست، باز هم] درباره خدا مجادله و ستیز می کنند در صورتی که خدا [دارای قدرتی بی نهایت و] سخت کیفر است.

از یک سو شعاع درخشانش چشم ها را خیره می کند و صدای رعب انگیز رعد که از آن بر می خیزد گاهی شما را به وحشت می اندازد، و ترس و اضطراب از خطرات آتش سوزی ناشی از آن مخصوصاً برای آنها که در بیابان ها زندگی می کنند و یا از آن عبور دارند آنان را آزار می دهد.

اما از آنجا که غالباً همراه با رگبارهایی به وجود می آید و تشنه کامان بیابان را آب

ص: ۱۸۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۰۴/۱۴، [۱] ذیل آیه ۴۳ سوره نور، به نقل از کتاب باد و باران در قرآن: ۱۴۰ - ۱۴۱.

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۱۲ - ۱۳. [۲]

زلالی می بخشد و درختان و زراعت را سیراب می کند، آنها را به امید و طمع می کشاند، و در میان این بیم و امید لحظات حسّاسی را می گذرانند.

می دانیم از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آن است که دو قطعه ابر با الکتریسته های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می شوند و درست همانند سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی، جرقه می زند آنها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می شوند.

اگر جرقه های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می شود صدای خفیفی دارند، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته به قدری شدید است که رعد را به وجود می آورد، و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسته منفی دارد نزدیک شود، جرقه ای در میان زمین و ابر ایجاد می شود که آن را «صاعقه» می گویند.

و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن زمین و نقطه های مرتفعی است که به اصطلاح نوک این سیم را تشکیل می دهد، حتی یک انسان در یک بیابان ممکن است عملاً تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود. و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابان ها باید فوراً به کنار درخت یا دیوار یا کوه یا هر نقطه مرتفعی پناه برد و یا در گودالی دراز کشید.

فواید رعد و برق

به هر حال برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می شود با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فواید و برکات فراوانی دارد که ذیلاً به سه قسمت آن اشاره می شود:

۱ - آبیاری: برق ها معمولاً حرارت فوق العاده زیاد، گاه در حدود پانزده هزار

درجه سانی گراد تولید می کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه، فشار هوا کم شود، و می دانیم در فشار کم، ابرها می بارند، و به همین دلیل غالباً متعاقب جهش برق رگبارهایی شروع می شود و دانه های درشت باران فرو می ریزند. از این رو برق در واقع یکی از وظایفش آبیاری است.

۲ - سمپاشی: به هنگامی که برق آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه ایجاد می کنند. و می دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکرب هاست، و به همین جهت در مصارف طبّی برای شستشوی زخم ها به کار می رود. این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمین ها می بارد، تخم آفات و بیماری های گیاهی را از میان می برد و سمپاشی خوبی از آنها می کند، و به همین جهت گفته اند: هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است.

۳ - تغذیه و کود رسانی: قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب، یک حالت اسید کربنی پیدا می کند، به هنگام پاشیده شدن بر زمین ها و ترکیب با آنها یک نوع کود مؤثر گیاهی می سازد و گیاهان از این طریق تغذیه می شوند.

بعضی از دانشمندان گفته اند:

مقدار کودی که در طی سال از مجموع برق های آسمان در کره زمین به وجود می آید دهها میلیون تن است که رقم فوق العاده بالایی می باشد.

بنابراین می بینیم همین پدیده ظاهراً پیش پا افتاده و بی خاصیت طبیعت چقدر پر بار و پربرکت است، هم آبیاری می کند، هم سمپاشی می نماید و هم تغذیه. و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پردامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مسأله خداشناسی است.

ممکن است جمله

و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد.

که در آخر آیه فوق آمده، ارتباط با همین خاصیت برق داشته باشد که ابرها را سنگین بار از دانه های پرپشت باران می سازد.

آیه بعد به صدای رعد می پردازد که از برق هرگز جدا نیست و می فرماید:

«رعد، تسبیح و حمد خدا می گوید». آری، این صدای پرطنین جهان طبیعت که ضرب المثل، در عظمت صوت است از آنجا که توأم با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت یک هدف هستند و خدمات پرارزش و حساب شده ای دارند، عملاً تسبیح خدا می گوید. و به تعبیر دیگر رعد زبان گویای برق است، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند.

ذرات این عالم هستی که همه اسرارآمیزند و نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارند، همگی از پاکی حق و منزّه بودن او از هر گونه عیب و نقص سخن می گویند و همگی از قدرت و علم و حکمت او خبر می دهند.

این احتمال را نیز جمعی از فلاسفه داده اند که تمام ذرات این جهان برای خود نوعی از عقل و شعور دارند و از روی همین عقل و شعور، تسبیح و تقدیس خدا می کنند، نه تنها با زبان حال و حکایت کردن وجودشان از وجود خدا، بلکه با زبان قال نیز او را می ستایند.

همگی فرشتگان نیز از ترس و خشیت خدا به تسبیح او مشغولند.

در دنباله آیه می فرماید: «خداوند صاعقه ها را می فرستد و به هر کس که بخواهد به وسیله آن آسیب می رساند».

ولی با مشاهده آیات عظمت پروردگار در عالم آفرینش، در پهنه زمین و آسمان،

ص: ۱۸۵

در گیاهان و درختان و رعد و برق و مانند آنها و با کوچکی و حقارت قدرت انسان در برابر حوادث، حتی در برابر یک جرقه آسمانی باز هم گروهی از بی خبران درباره خدا به مجادله و ستیز برمی خیزند، در حالی که خداوند قدرتی بی انتها و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد، وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ « (۱). (۲)

باد در قرآن

قرآن مجید در زمینه باد در آیات سوره اعراف ۵۷ (۳) - حجر ۲۲ (۴) - کهف ۴۵ (۵) - فرقان ۴۸ (۶) - نمل ۶۳ (۷) - روم ۴۶ تا ۴۸ (۸) - فاطر ۹ (۹) - جاثیه ۵ (۱۰)، مسائل بسیار

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - رعد (۱۳): ۱۳. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۱۴۹/۱۰ - ۱۵۳؛ [۲] ذیل آیه ۱۲ سوره رعد. [۳]

۳- (۳) - «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده می فرستد تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده می رانیم، پس به وسیله آن باران نازل می کنیم و به وسیله باران از هر نوع میوه [از زمین] بیرون می آوریم [و] مردگان را نیز [در روز قیامت] این گونه [از لابلای گورها] بیرون می آوریم، [باد، ابر، باران، زمین، رویدن گیاهان و انواع میوه ها را مثل زدیم] تا متذکر و یادآور [اراده و قدرت بی نهایت خدا] شوید.

۴- (۴) - «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ»؛ و بادهای را باردار کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را با آن سیراب ساختیم و شما ذخیره کننده آن نیستید.

۵- (۵) - «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْغَيَْاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»؛ و زندگی دنیا را برای آنان وصف کن که [در سرعت زوال و ناپایداری] مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کنیم، پس گیاه زمین به وسیله آن [به طور انبوه و در هم پیچیده] بروید، [و طراوت و سرسبزی شگفت انگیزی پدید آورد] آن گاه [در مدتی کوتاه] خشک و ریز ریز شود که بادهای آن را به هر سو پراکنده کنند؛ و خدا بر هر کاری تواناست.

۶- (۶) - «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»؛ و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده باران فرستاد، و از آسمان آبی پاک و پاک کننده نازل کردیم.

۷- (۷) - «أَمْنَ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَلِيمٍ غَمًّا يُشْرِكُونَ»؛ آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند [یا آن که شما را در تاریکی های خشکی و دریا [به وسیله ستارگان و دیگر نشانه ها] راهنمایی می کند؟! و کیست که پیشاپیش [باران] رحمتش بادهای را مژده رسان می فرستد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟! [خدا برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند.

۸- (۸) - «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيُنَجِّرِيَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَلِيُنَبِّئَكُمْ مَنْ فَضَّلَهُ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ *

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْتَمَنَّا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصِيرُ الْمُؤْمِنِينَ * اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيُنْسِفُ طُهَّ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که بادهای را مژده دهنده می فرستد، و تا بخشی از [باران] رحمتش را به شما بچشانند، و تا کشتی ها [به وسیله بادهای] به فرمان او حرکت کنند، و نیز برای این که از رزق و روزی او بجوید، و باشد که شما سپاس گزاری کنید. * و به راستی پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم که برای آنان دلایل روشن آوردند، سپس ما از آنان که مرتکب گناه شدند، انتقام گرفتیم [و مؤمنان را یاری دادیم]؛ و یاری مؤمنان حقی بر عهده ماست. * خداست که بادهای را می فرستد تا ابری را برمی انگیزد، پس آن را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و به صورت بخش بخش و پاره های مختلف در می آورد، پس باران را می بینی که از لابه لای آن بیرون می آید و چون آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می رساند، آن گاه شادمان و خوشحال می شوند.

۹- (۹) - «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيُنْسِفُ طُهَّ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»؛ خداست که بادهای را فرستاد تا ابری را برانگیزند، پس ما آن را به سوی سرزمین مرده رانندیم و زمین را پس از مردگی اش به وسیله آن زنده کردیم؛ زنده شدن مردگان هم این گونه است.

۱۰- (۱۰) - «وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ و در رفت و آمد شب و روز و آنچه را از رزق و روزی [چون باران و برف] از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده کرده است، و در گرداندن بادهای [از سویی به سویی] برای مردمی که تعقل می کنند، نشانه هایی است.

مهمی را عنوان می کند و به خصوص از باد به عنوان بشارت دهنده رحمت الهی یاد می کند.

قرآن مجید، باد را مَرکب ابر، عامل بارور کننده گیاهان، و گاهی جریمه جرم مجرمان و عذاب الهی می داند، و از آن به عنوان حرکت دهنده کشتی ها در سطح

ص: ۱۸۷

دریاها یاد می کند، و از انسان می خواهد که در برابر این عظمت عظیم الهی به ادای شکر حضرت ربّ العزّه برخیزد، که منافع باد خیلی بیش از این است.

تفسیری بر آیه شریفه

اشاره

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِّقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيَتَجَرَّى الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ « (۱)

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که بادهای را مژده دهنده می فرستد، و تا بخشی از [باران] رحمتش را به شما بچشانند، و تا کشتی ها [به وسیله بادهای] به فرمان او حرکت کنند، و نیز برای این که از رزق و روزی او بجویید، و باشد که شما سپاس گزاری کنید.

بادهای در پیشاپیش باران حرکت می کنند، قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته به هم می پیوندند و به سوی سرزمین های خشک و تشنه می برند، صفحه آسمان را می پوشانند و با دگرگون ساختن درجه حرارت جو، ابرها را آماده ریزش باران می کنند.

البته جمله مُبَشِّرَاتٍ محدود به همین حقیقت نیست، چرا که بادهای بشارت های فراوان دیگری نیز با خود دارند.

بادهای گرما و سرمای هوا را تعدیل می کنند.

بادهای عفونت ها را در فضای بزرگ مستهلک کرده و هوا را تصفیه می کنند.

بادهای از فشار حرارت خورشید روی برگ ها و گیاهان می کاهند و جلو آفتاب سوختگی را می گیرند.

بادهای اکسیژن تولید شده به وسیله برگ های درختان را برای انسان ها به ارمغان

ص: ۱۸۸

می آورند و گاز کربن تولید شده به وسیلهٔ بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می برند.

بادها بسیاری از گیاهان را تلقیح می کنند و نطفه های نر و ماده را در جهان نباتات به هم پیوند می دهند.

بادها وسیله ای برای حرکت آسیاب ها و عاملی برای تصفیهٔ خرمن ها هستند.

بادها بذرها را از نقاطی که در آن بذر فراوان موجود است حرکت می دهند و همچون باغبانی دلسوز در سرتاسر بیابان می گسترانند.

و بادها کشتی های بادبانی را با مسافران و بار زیاد به نقاط مختلف می برند و حتی امروز که وسایل ماشینی جانشین نیروی باد شده باز هم وزش بادهای مخالف یا موافق در پیشرفت یا کندی کار کشتی ها بسیار مؤثر است.

آری، آنها بشارت دهندگانی هستند در جهات مختلف، لذا در دنبالهٔ آیه می خوانیم: «خدا می خواهد بدین سبب شما را از رحمت خود بیچشانند، و کشتی ها به فرمائش حرکت کنند، و شما از فضل و رحمت او بهره گیرید، شاید شکرگزاری کنید».

آری، بادها هم وسیلهٔ تولید نعمت های فراوان در زمینهٔ کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیلهٔ حمل و نقل و سرانجام سبب رونق امر تجارت که با جملهٔ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ به اولی اشاره شد، و با جملهٔ لَتَجْرِي الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ به دوّم، با جملهٔ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ به سوّمی.

جالب این که همهٔ این برکات، مولود حرکت است حرکتی در ذرات هوا در محیط مجاور زمین.

اما هیچ نعمتی تا از انسان سلب نشود قدر آن معلوم نخواهد شد. این بادها و نسیم ها تا متوقف نشوند انسان نمی داند چه بلائی به سر او می آید.

توقف هوا زندگی را در بهترین باغ ها همچون زندگی در سیاه چال های زندان می کند، و اگر نسیمی در سلول های زندان های انفرادی بوزد آن را همچون فضای باز

می کند. و اصولاً یکی از عوامل شکنجه در زندان ها همان توقّف هوای آنهاست.

حتّی در سطح اقیانوس ها اگر بادهای متوقّف شود و امواج خاموش گردد. زندگی جانداران دریاها بر اثر کمبود اکسیژن هوا به مخاطره خواهد افتاد و دریا تبدیل به مرداب و باتلاق متعفن و حشتناکی خواهد شد.

فخر رازی می گوید: جمله

وَلِيذِيقَكُم مِّن رَّحْمَتِهِ».

و تا بخشی از [باران] رحمتش را به شما بچشانند.

با توجه به این که چشاندن در مورد شیء قلیل گفته می شود، اشاره به این است که: تمام دنیا و نعمت دنیا رحمت اندکی بیش نیست و رحمت واسعة الهی مخصوص جهان دیگر است. (۱) می گویند: «در کشور سوئد جایی است که خاک یافت نمی شود، و یک پارچه سنگستان است. پس کشت و کار مردم آن سامان چگونه است؟ در سال های پیشین که ارتباط تجارتنی برقرار نبود، مردم آنجا از لحاظ نان و خوراک چه می کردند؟

ولی حضرت او، آری هم او، این مشکل را با بهترین طرز حل کرده است.

فصل کشت که نزدیک می شود باد می آید و به همراه خود خاک را به طور سوغات به رسم ارمغان می آورد، و فرشی از خاک به روی سنگ های کشور سوئد می گستراند، و این فرش را به ضخامتی قرار می دهد که بتوان بر آن کشاورزی کرد.

در این هنگام مردم آنجا تخم افشانی کرده، کشت می کنند، و نیازی به شخم زدن هم ندارند. سپس هنگام درو محصول خود را برمی دارند. کار زراعتی آنها که پایان یافت، جناب آقای باد دوباره تشریف می آورند و آورده خود را می برند و سنگستان سوئد به حال نخست باز می گردد.

ص: ۱۹۰

سال دیگر و سال دیگر نیز همین کار تکرار می شود. از گذشته های بسیار دور، وضع زراعت در آنجا چنین بوده و تا آینده ها نیز چنین خواهد بود. نه تاریخ آغاز آن را کسی به طور تحقیق می داند و نه ساعت پایان آن را.

محال است که این کار از روی تصادف باشد؛ زیرا تصادف استمرار ندارد و همیشگی نخواهد بود. باد هم شعور ندارد که کشور سوئد را از میان کشورهای جهان بشناسد یا فصل کشت را در میان فصول بداند، یا از ساعت برداشت محصول آگاهی حاصل کند.

این نیست مگر آن که باد، فرستنده ای دارد مهربان، دانا، توانا و روزی رسان.

آیا در برابر این مهر، انسان چگونه با او رفتار می کند؟ نخست منکر او می شود، سپس منکر لطف و مهر او و پیوسته از وی شکوه می کند.

آری، این انسان نمک به حرام است، نمک را می خورد و نمکدان می شکند.

مانند میهمانی است که غذای میزبان را می خورد و خانه اش را می سوزاند! (۱)

ای بی نیاز ذات تو از هر نیاز ما بیچاره ایم ما و تویی چاره ساز ما

ما را به خویش خوانده ای از بهر بذل خود ورنه چه احتیاج تو را بر نماز ما

بر ما ز لطف، حال خضوع و خشوع ده خود جذب توست مایه سوز و گداز ما

انعام عام بندگی توست کز شرف ز انعام کرده است پدید امتیاز ما

از ما هر آن که عمل سرزند بود مجاز یارب قبول نما به حقیقت مجاز ما

(صغیر)

فواید نعمت باد

«آیا می دانید که باد در زندگی جانداران و گیاهان چقدر ارزش دارد؟ آیا می دانید

ص: ۱۹۱

چه نظم فوق العاده ای در وزش باد در جهان می باشد؟

باران را باد درست می کند، اگر بادی نبود بارانی نبود. دانشمندان طبیعی می گویند:

ابر، موجودی است الکتریکی؛ موجودات الکتریکی اگر از یک نوع باشند یکدیگر را دفع می کنند و اگر از دو نوع باشند همدیگر را جذب می کنند.

از خاصیت های باد آن است که در میان دو نوع موجود الکتریکی جمع می کند.

در نتیجه تجاذب حاصل می شود و اتحاد الکتریکی تحقق پیدا می کند و باران نتیجه آن اتحاد می باشد. پس تنها عامل مؤثر در ازدواج دو موجود الکتریکی که فرزندی از آن به نام باران پدید می آید، باد است.

اگر بادهای موسمی که از سوی اقیانوس می آید و در مناطق گرمسیر می وزد، نمی بود زندگی از شدت گرما در آن مناطق بسیار دشوار می شد.

باد شدت گرما را می شکند و آن مناطق را برای زندگی آسان و آماده می سازد.

یکی از این مناطق، هندوستان است که بر حسب منطقه گرمسیر است، ولی باد آنجا را قابل زیست ساخته است.

بادهای دریایی و زمینی که شبانه روز در کرانه های مناطق حاره می وزد زندگی را در بندرهای آنجا ممکن گردانیده است.

بادهای گرمی از مناطق حاره به سوی سردسیرها روانه می شوند و از سردی آنجا می کاهند، مانند گلف استریم برای انگلستان و گلف ورد برای ژاپن.

شدت گرمای زیر خط استوا بر اهل دانش روشن است و نیز آنها می دانند که گرمای استوایی به حسب طبع بالا می رود، در برابر از قطب شمال و جنوب هواهای سردی به طور مایل به سوی مناطق استوایی روان است، لذا است که قابل زیست می باشد.

باد، وضع باران مناطق را تغییر می دهد. در اندونزی و مانند آن فصل باران، را

تابستان قرار داده است. در لبنان فصل باران زمستان می باشد.

در بعضی مناطق که شاید دارجیلینگ هند از آنها باشد فصل باران تمام سال است. مقدار باران در دارجیلینگ به یازده متر در سال می رسد.

اختلاف فصول باران در زمین، موجب اختلاف انواع نباتات می شود، تا بشر بتواند از هر گونه نباتی بهره بردارد و استفاده کند. حیف که فرزند آدم از آفریننده آگاهی ندارد.

آیا باد این خدمت های بزرگ را که به طور مداوم انجام می دهد خودش می خواهد یا مأمور دیگری است؟ خود باد شعور تشخیص خدمت گزاری را ندارد.

پس از جانب دیگری مأموریت دارد. «(۱) وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» (۲)

و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده می فرستد.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ «(۳)

و بادهای را باردار کننده فرستادیم.

وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَهُ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ «(۴)

و کیست که پیشاپیش [باران] رحمتش بادهای را مژده رسان می فرستد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟!] خدا برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند.

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - نشانه هایی از او : ۱۰۰.

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۵۷. [۱]

۳- (۳) - حجر (۱۵) : ۲۲. [۲]

۴- (۴) - نمل (۲۷) : ۶۳. [۳]

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ « (۱)

خداست که بادها را می فرستد تا ابری را برمی انگیزد، پس آن را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و به صورت بخش بخش و پاره های مختلف در می آورد.

درباره باران و ابر و تگرگ و رعد و برق و صاعقه و باد، روایات بسیار مفصّلی در بخش السماء والعالم «بحار الأنوار» در جلد پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم وارد شده، که قسمتی از آن روایات، اشاره به همان مطالب علمی و طبیعی دارد که در صفحات گذشته خواندید. و قسمتی هم اشاره به امور معنوی. من باز گو کردن آن روایات را ضروری نمی بینم، مشتاقان می توانند به آن دو جلد مراجعه کنند.

کوهها در قرآن

اشاره

در قرآن مجید نزدیک به چهل آیه درباره کوهها و اثرات آنها در حیات موجودات زمین نازل شده است.

وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَنْخَدُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ « (۲)

و در زمین، جای [مناسبی] به شما بخشید که از مکان های هموارش برای خود قصرها بنا می کنید، و از کوه ها خانه هایی می تراشید، پس نعمت های خدا را یاد کنید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَاناً « (۳)

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۴۸ [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۷۴ [۲]

۳- (۳) - نحل (۱۶) : ۸۱ [۳]

از کوه ها پناه گاه هایی برایتان به وجود آورد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ « (۱)

آیا ندانسته ای که هر که در آسمان ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند؟ و بر بسیاری [که از سجده امتناع دارند] عذاب، لازم و مقرر شده است. و کسی را که خدا خوار کند، گرمی دارنده ای برای او نیست؛ به یقین خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَدَىٰ اِتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ « (۲)

و کوه ها را می بینی [و] آنها را [در جای خود] بی حرکت می پنداری، در حالی که آنها مانند ابر گذر می کنند. آفرینش خداست که [آفرینش] هر چیزی را محکم و استوار کرده است؛ یقیناً او به آنچه انجام می دهی، آگاه است.

وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ « (۳)

و در برخی از کوه ها راههایی است به رنگ های مختلف: سپید و سرخ و سیاه پر رنگ.

«این احتمال نیز در آیه داده شده که خود کوهها همانند خطوط و جاده هایی است که بر سطح زمین کشیده شده است که مخصوص از فاصله های دور کاملاً

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - حج (۲۲) : ۱۸. [۱]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۸۸. [۲]

۳- (۳) - فاطر (۳۵) : ۲۷. [۳]

محسوس است، خطوطی که بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی سیاه پررنگ است، خطوطی که دست تقدیر حق بر چهره زمین ترسیم کرده است.

وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا ﴿١﴾

و کوه ها را میخ هایی [برای استواری آن؟] .

اوتاد جمع وتد به معنای میخ های بزرگ است.

گفته می شود که مرکز زمین، آتش مشتعل است که گاهی از دهانه کوههای آتشفشان مقدار کمی از مواد گداخته درونی به سطح زمین پرتاب شده و شهری عظیم مانند «پمپئی» (۲) را نابود می سازد.

روی این کره آتش پوسته نازکی است که جانداران بر آن زندگی می کنند. در فاصله های کم یا زیاد، کوهها قرار دارند که هر قطعه ای از قشر زمین به آنها اتصال می یابد. اگر کوهها تکیه گاهی برای این قطعات مختلف نباشند، یکسره سطح زمین در نتیجه فشار مواد منفجره از داخل در حرکت و اضطراب می افتد و گرفتار زلزله های ویران کننده و پی در پی می شود. پس خیمه سطح زمین را میخ های محکم کوهها آرام نگه می دارند.

و نیز کسانی که اندک اطلاعی از علم هواشناسی دارند می دانند که سورت و شدت بادهای هنگامی که به سطح زمین می رسد به وسیله کوهها شکسته می شود، و گرنه همواره بادهای شدید، طوفان های عجیب ایجاد می کرد و آرامش سکنة زمین را بر هم می زد و درخت های بسیار بزرگ را از ریشه می کند و جانوران را پرتاب و

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - نبأ (۷۸) : ۷. [۱]

۲- (۲) - پمپئی: شهری کوچک در کامپانی قدیم، در دامنه «وزوو» نزدیک ناپل و آن دارای ۳۰۰۰۰ سکنه بود، به هنگام آتشفشانی وزوو در زیر خاکستر مدفون گردید که بعدها آن را از زیر خاکستر خارج کردند. فرهنگ فارسی معین.

زندگی را بر همه زندگان، دشوار بلکه محال می ساخت.» (۱) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ « (۲)

و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده؟

فواید کوهها در بقای زمین

«چند عامل اساسی برای متلاشی شدن کره زمین موجود است:

آب دریاها در تابستان بخار می شود، به بالا می رود، در زمستان به صورت برف و باران باز می گردد و در مخزن های طبیعی جمع می شود، در دل تپه ها اندوخته می گردد، برف ها در قله کوهستان ها انباشته می شود، در تابستان و بهار آب شده جریان پیدا می کند، قسمتی از آن به زمین فرو می رود، پاره ای از مخازن زیرزمینی برای گنجایش آب های اندوخته تنگ می باشد، آب زمین را می شکافد، به شکل چشمه بیرون می آید، بخشی از آب های زیرزمینی در اثر حرارت داغ می شود، بخار می شود و خطر انفجار پیش می آید.

زمین ساعتی ۱۸۰ هزار کیلومتر فضا را به دور خورشید می پیماید و ساعتی ۱۶۸۰ کیلومتر مانند فرفره به گرد خود می چرخد، و به طور کلی کره زمین مانند مهره ای است که چهارده حرکت گوناگون دارد که مؤثرترین عامل اضطراب و تلاشی وی می باشد.

گاز و مه هایی که در درون زمین متراکم شده به شدت به آن فشار می آورند، ولی

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - تفسیر نوین: ۱۰.

۲- (۲) - غاشیه (۸۸) : ۱۹. [۱]

کره زمین هزاران سال است که با همه این عوامل تخریب مبارزه کرده و همچنان سر پا ایستاده است، چرا؟

سازنده زمین هنگامی که زمین را می ساخت همه آن را یکجور قرار نداد. قسمتی از آن را خار و سخت قرار داد و آنها را مانند شبکه در عمق زمین به هم متصل کرد و ما آنها را کوه می نامیم.

ریشه کوهها در اعماق زمین فرو رفته و مانند اسکلت انسان، استخوان بندی زمین را تشکیل می دهند و از هم پاشیدن کره زمین جلوگیری می کنند. پس کوهها بزرگترین خدمت را به موجودات زنده روی زمین انجام می دهند؛ چه، اگر این کوهها نمی بودند زنده ای در زمین نمی ماند. آیا جلوگیری از نابودی موجودات زنده از هزاران ناحیه، نشانه قدرت بی پایان و دانش بی پایان و حکمت بی پایان او نمی باشد؟

کوهستان ها در تعدیل حرکات زمین نیز تأثیر دارند و آنها مانند لنگری هستند برای کشتی زمین در اقیانوس بی کران فضا.

کوهستان ها دیواری هستند که از بادهای سرد اقیانوس منجمد شمالی جلوگیری می کنند و یا از شدت آنها می کاهند، چنانکه در کویرها در اثر نبودن کوه، به نمونه ای از طوفان های موحش و ویران کننده بر می خوریم.

کوهها در برابر گذشتن ابرها سدّی هستند تا آب های آنها را در مخازن خود بریزند و نگهداری کنند و رودها را تشکیل دهند. اگر کوهی نبود آب ابرها به هدر می رفت. آنوقت تکلیف زنده ها چه می شد؟

کوهها از درجات حرارت می کاهند و صولت گرما را می شکنند و نقاط ییلاقی و خوش آب و هوا ایجاد می کنند. کوهها در کشور گرم حبشه و سرزمین هند، مناطق سردسیری ایجاد کرده اند. کوهها در شکم خود معادنی قیمتی می پروراند و برای ازدیاد ثروت بشر و آسایش وی عامل اساسی هستند. آیا باز هم می توان گفت که این جهان خداوندی دانا، توانا و حکیم ندارد؟! (۱)

ص: ۱۹۸

بود تو مقصود وجود است و بس جز تو همه گفت و شنودست و بس

کعبه تویی و آن همه راه تواند چشم تویی جمله نگاه تواند

گر نبود مهر تو بر نامه ها جمله بشویند به خون جامه ها

گر نه نسیم تو بر آدم وزد در چمنِ روضه، لبِ غم گرد

ورنه ز مهر تو در دل زند نوح کجا خیمه به ساحل زند

گر نه خلیل از تو پذیرد فراغ کلفت آتشکده یابد ز داغ

گر ندمی بر لب یوسف نفس تیز نجوشد به نباتش مگس

گر نه ز دست تو کشد خضر جام زهر شود آب حیاتش به کام

گر نه ز دیوان تو یابد نشان مور بتابد ز سلیمان عنان

گر نه فشانی به لبش ساز و برگ از دم عیسی بچکد زهر مرگ

این همه از فیض تو آراسته دست به دامان تو برخاسته

من که نگنجم به حساب عدم نیستم از فیض تو نومید هم

زمزمه نعت تو سنجم مدام هست مرا بلبل باغ تو نام

[«۱۷» وَرُسَيْلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مِمَّا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَحْبُوبِ الرَّحْمَةِ «۱۸» وَالسَّفَرَةَ الْكِرَامِ الْعَبْرَةَ وَالْحَفْظَةَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ وَمَلَكِ الْمَوْتِ وَأَعْيَانِهِ وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَرُومِيَانَ فَتَانَ الْقُبُورِ وَالطَّائِفِينَ بِبَابِ الْمَعْمُورِ وَمَالِكِ وَالْخَزَنَةَ وَرِضْوَانَ وَسَدَنَةَ الْجَنَّةِ]

و درود بر فرستادگانت به سوی اهل زمین، از فرشتگانی که گرفتاری ناخوشایند و گشایش خوش آیند برای آنان می آورند، و درود بر سفیران بزرگوار نیکوکار، و نویسندگان ارجمندی که حافظان اعمال مردمند، و درود بر فرشته مرگ و یارانش و منکر و نکیر و رومان آزمایش کننده مردگان قبرها، و درود بر طواف کنندگان بیت معمور، و بر مالک و خازنان دوزخ و رضوان، و خدمتگزاران بهشت.

انواع فرشتگان در قرآن مجید

۱ - فرشتگان بلا و عذاب

« وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ » (۱)

ص: ۲۰۰

و زمانی که فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما یقیناً اهل شهر را نابود می کنیم؛ زیرا اهل آن ستمکارند.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ « (۱)

گفت: لوط در آنجا است. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند، داناتریم، حتماً او و خانواده اش را نجات می دهیم، مگر همسرش را که از باقی ماندگان خواهد بود.

وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ « (۲)

و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به سبب [حضور] آنان [به صورت جوانانی آراسته] بدحال و بی طاقت شد، و گفتند: مترس و غمگین مباش، قطعاً ما نجات دهنده تو و خانواده ات هستیم، مگر همسرت را که از باقی ماندگان خواهد بود.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ « (۳)

ما بر اهل این شهر به علت کار بسیار زشتی که مرتکب می شوند، عذاب سختی از آسمان نازل خواهیم کرد.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ « (۴)

[پس با عذاب آسمانی، شهر و اهلس را در هم کوبیدیم] و از آن شهر

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - عنكبوت (۲۹) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - عنكبوت (۲۹) : ۳۳. [۲]

۳- (۳) - عنكبوت (۲۹) : ۳۴. [۳]

۴- (۴) - عنكبوت (۲۹) : ۳۵. [۴]

نشانه ای روشن [از سنگ هایی که بر سر اهلش فرو باریدیم] برای مردمی که می اندیشند، بر جای گذاشتیم.

۲ - فرشتگان رحمت

«وَنَبِّئُهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلِّمًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِئُونَ * قَالُوا لَاتُوحِيْلُ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلْمٍ * قَالَ أَبَشِّرُؤُمُونِي عَلَىٰ أَن مَّسْنِي الْكِبْرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ * قَالُوا بَشِّرْكَ بِالْحَقِّ * فَلَا تَكُن مِّنَ الْقٰنِطِينَ» (۱)

و نیز آنان را از مهمانان ابراهیم خبر ده. * هنگامی که بر او وارد شدند، پس سلام گفتند. [ابراهیم] گفت: ما از شما ترسانیم. * گفتند: نترس که ما تو را به پسری دانا مژده می دهیم. * گفت: آیا با آن که پیری به من رسید، مژده ام می دهید؟ به چه مژده می دهید؟ * گفتند: تو را به بشارتی درست و به حق [که واقع شدنی است] مژده دادیم؛ بنابراین از ناامیدان مباش.

از آیات قرآن و روایات بسیار مهم و متقن اسلامی استفاده می شود که اگر فرشتگان همراه با عنایات و رحمت حق از انسان پشتیبانی نکنند، زندگی و حیات آدمی از اضطراب و ناامنی و بلکه عوامل هلاکت و نابودی در امان نخواهد بود.

قسمتی از آرامش و امانیت انسان و مصون ماندنش از بلا، مرهون عنایت حق توسط فرشتگان است.

۳ - فرشتگان پیام آور

سَفَرَةُ كِرَامٍ بَرَرَةٍ، در رابطه با قرآن مجیدند که در سوره مبارکه عبس از آنان یاد شده:

ص: ۲۰۲

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ « (۱)

اینچنین [برخورداری شایسته] نیست، بی تردید این آیات قرآن مایه پند است.

* پس هر که خواست از آن پند گیرد، * در صحیفه هایی است ارزشمند * بلند مرتبه و پاکیزه * در دست سفیرانی * بزرگوار و نیکوکار.

مقامشان از این جهت والا است که عقل و نور محضند، و از این جهت نیکوکارند که انسان ها از برکات وجودی آنان استفاده می کنند.

۴ - فرشتگان نگهبان و کاتب اعمال

« وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ » (۲)

و بی تردید بر شما نگهبانانی گماشته اند * بزرگوارانی نویسنده * که آنچه را [از خیر و شر] انجام می دهید، می دانند [و ضبط می کنند].

بدون شک خداوند بزرگ قبل از هر کس و بهتر از همه شاهد و ناظر اعمال آدمی است، ولی برای تأکید و احساس مسئولیت بیشتر انسان، مراقبان زیادی بر او گمارده که یک گروه از آنان همین فرشتگانند.

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ « (۳)

[یاد کن] دو فرشته ای را که همواره از ناحیه خیر و از ناحیه شر، ملازم انسان هستند و همه اعمالش را دریافت کرده و ضبط می کنند. * هیچ سخنی را به

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - عبس (۸۰) : ۱۱ - ۱۶. [۱]

۲- (۲) - انفطار (۸۲) : ۱۰ - ۱۲. [۲]

۳- (۳) - ق (۵۰) : ۱۷ - ۱۸.

زبان نمی گوید جز این که نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است.

از موسی بن جعفر علیه السلام سؤال شد: دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال انسانند، آیا از اراده و تصمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز با خبر می شوند؟

حضرت فرمود: آیا بوی چاه فاضلاب و عطر یکی است؟ راوی گفت: نه! امام فرمود: هنگامی که انسان نیت کار خوب کند نفسش خوشبو می شود. فرشته ای که در سمت راست است به فرشته سمت چپ می گوید: برخیز که او اراده کار نیک کرده است. و هنگامی که آن را انجام داد، زبان آن انسان، قلم فرشته و آب دهانش مرگب او می شود و آن را ثبت می کند.

اما هنگامی که اراده گناهی می کند نفسش بدبو می شود. فرشته طرف چپ به فرشته سمت راست می گوید: برخیز که او اراده معصیت کرده. و هنگامی که آن را انجام می دهد زبانش قلم آن فرشته و آب دهانش مرگب اوست و آن را می نویسد.

(۱)

۵ - فرشتگان مرگ

خداوند عزیز در قرآن مجید فرموده:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ « (۲)

و خداست که روح [مردم] را هنگام مرگشان به طور کامل می گیرد، و روحی

ص: ۲۰۴

۱- (۱) - الکافی: ۴۲۹/۲، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۷/۱، باب ۷، حدیث ۱۲۰.

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۴۲. [۲]

را که [صاحبش] نمرده است نیز به هنگام خوابش [می گیرد]، پس روح کسی که مرگ را بر او حکم کرده نگه می دارد، [و به بدن باز نمی گرداند] و دیگر روح را تا سرآمدی معین باز می فرستد؛ مسلماً در این [واقعیت] برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی [بر قدرت خدا] است.

در این آیه توفی را به خود نسبت داده، و در آیه:

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ « (۱)

بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است [روح] شما را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.

توفی را به ملك الموت نسبت داده و در آیه:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ « (۲)

و اوست که بر بندگانش چیره و غالب است، و همواره نگهبانانی [از فرشتگان] برای [حفاظت] شما [از حوادث و بلاها] می فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ در رسد [در این وقت] فرستادگان ما جانش را می گیرند؛ و آنان [در مأموریت خود] کوتاهی نمی کنند.

توفی را به ملائکه فرستاده شده نسبت داده است.

البته مرجع همه اینها یکی است؛ زیرا همان طور که خوانندگان در محلش فرا گرفته اند همه افعال از آن خداست، و با این حال این افعال دارای مراتبی هستند که نسبت به هر مرتبه ای طایفه ای از موجودات بر حسب مراتب وجودشان اقدام به انجام آن می کنند.

اخبار نیز شاهد و ناظر به همین مطلبند:

ص: ۲۰۵

۱- (۱) - سجده (۳۲) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۶۱. [۲]

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

از ملك الموت پرسیده شد: چگونه در يك لحظه ارواح را قبض می کنی در حالی که بعضی از آنها در مغرب است و بعضی در مشرق؟

ملك الموت پاسخ داد که: من این ارواح را به خود می خوانم و آنها اجابت می کنند. سپس حضرت ادامه داد: و ملك الموت گفت که: دنیا در میان دست های من همچون ظرفی است در میان دست های شما، هر آنچه که می خواهید از آن می خورید. و نیز دنیا در پیش من همچون درهمی است نزد شما، هر آن گونه که می خواهید آن را به گردش در می آورید. (۱) و نیز آن حضرت در پاسخ کسی که این آیات و مرگ ناگهانی عدّه کثیر را عجیب می دانست، فرمود:

خداوند تبارک و تعالی برای ملك الموت دستیارانی از ملائکه قرار داده است که آنان ارواح را قبض می کنند، همان گونه که رئیس نگهبانان برای خود دستیارانی دارد و آنان را برای حواشیج مختلف به کار می گیرد. (۲) بنابراین این ملائکه، این اشخاص مختلف را توفی می کنند و ملك الموت علاوه بر آنهایی که خود قبض می کند، افرادی را که ملائکه دستیارش توفی کرده بودند تحویل می گیرد و خداوند عز و جل نیز آنها را از ملك الموت توفی می نماید. (۳)

۶ - فرشتگان باز پرس در قبر

حضرت در و مُنْكَرٍ و نَكِيرٍ، و رُومَانَ قَتَانَ الْقُبُورِ اشاره به حساب قبر و مأموران

ص: ۲۰۶

- ۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۱/۱۳۴، حدیث ۳۵۴؛ بحار الأنوار: ۶/۱۴۴، باب ۵، حدیث ۱۳.
- ۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۱/۱۳۶، حدیث ۳۶۸؛ بحار الأنوار: ۶/۱۴۴، باب ۵، حدیث ۱۵.
- ۳- (۳) - حیات پس از مرگ: ۱۷.

آن دارد. موقعیتی که بر هرای انسان پدید می آید تا اعتقادات او آزمایش و تثبیت گردد.

خداوند در این باره می فرماید:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ « (۱)

خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد و ایمانشان در زندگی دنیا و آخرت ثابت قدم و پابرجا می دارد، و خدا ستمکاران [به آیتش] را [به علت لجاجت و عنادشان] گمراه می کند، و خدا هر چه بخواهد [بر اساس حکمتش] انجام می دهد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره قول ثابت در آیه شریفه پرسیده شد؟

فرمود: مراد سؤال از مردگان در قبر است. (۲) پرستش فرشتگان حق است و ایمان آوردن به آن از ضروریات و مسلمات دین است.

تثبیت در دنیا و آخرت یعنی تثبیت در حیات دنیوی و در برزخ که هنگام سؤال به یکدیگر ارتباط دارد. خدای متعال کسی را که در حیات دنیوی ایمان و عقاید حقه اش را تثبیت نموده است، در آخرت نیز در موقع سؤال ملکین، او را در عقایدش محکم نگه می دارد، در نتیجه می توان گفت: آنچه در برزخ از سؤال و جواب پیش می آید در حقیقت ظهور باطن انسان می باشد که در حیات دنیوی در حجاب بوده است.

حسابی که برای روح بعد از سؤال باز می شود بر اساس افکار و عقاید اوست. اگر

ص: ۲۰۷

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۸/۶، باب ۸، حدیث ۲۹.

دارای افکار حق و عقاید حقه باشد در مسیر خاص قرار می گیرد و اگر دارای عقاید باطل بود در شرایط و مسیر دیگری می افتد و اگر بافت عقیدتی صورت نگرفته است باز در شرایط مخصوصی حرکت می کند، تا سرنوشت انسان در نظام برزخی حالت روشنی داشته باشد.

تفسیر نمونه در این زمینه می نویسد:

«در روایات متعددی می خوانیم که خداوند انسان را به هنگام ورود و در قبرش در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او می کنند، بر خط ایمان ثابت نگاه می دارد.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَأْتِيَ الرَّجُلَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا عِنْدَ مَوْتِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ لِيُضِلَّهُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ، فَيَأْبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان به هنگام مرگ به سراغ افراد با ایمان می آید و از چپ و راست برای گمراهی او به وسوسه می پردازد، اما خداوند اجازه به او نمی دهد که مؤمن را گمراه کند. و این معنی است يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا...

و اکثر مفسران طبق نقل قول مفسر بزرگ شیخ طبرسی در مجمع البیان همین تفسیر را پذیرفته اند. شاید به این علت که سرای آخرت نه جای لغزش است، و نه جای عمل، بلکه تنها محل برخورد با نتیجه ها است ولی در لحظه فرا رسیدن موت و حتی در عالم برزخ امکان لغزش کم و بیش وجود دارد و در همین جا است که لطف خداوند به یاری انسان می شتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم می دارد. (۲)

ص: ۲۰۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۸/۶، باب ۷، حدیث ۳۱؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۱۳۴/۱، حدیث ۳۶۰.

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۳۳۸/۱۰ - ۳۳۹، [۲] ذیل آیه ۲۷ سوره ابراهیم.

رومان فْتَان : فرشته ای است که قبل از نکیر و منکر به قبر میت وارد می شود و اعمال دنیایی انسان را به او یادآوری می کنند که به او مُنَبِّه هم گفته می شود. او بر میت وارد می شود و روح او را برمی گرداند و او را می نشانند پس به او می گوید: هر چه از نیکی و بدی داری بنویس. میت می گوید: با چه قلم و مرکبی بنویسم، پس به او می گوید: انگشتان تو قلم توست و آب دهانت مرکب توست، پس میت می گوید:

چه بنویسم؛ مرا نامه ای نیست. پس قسمتی از کفن او را پاره می کند و می گوید:

بنویس آنچه از نیکی ها در دنیا انجام داده ای. پس به گناه که می رسد شرم می کند و فرشته رومان به او می گوید: ای خطاکار! آیا از آفریدگار شرم نکردی در حالی که در دنیا مرتکب می شدی و اکنون از من حیا می کنی؛ پس همه نیکی ها و بدی ها را می نویسد، پس امر می کند آن را بپیچ و مُهر بزن، پس میت می گوید: به چه چیز آن را مهر کنم من ابزاری ندارم، پس می گوید: با ناخن تمامش کن. سپس آن را در گردنش می اندازد تا روز قیامت همان طور که خداوند می فرماید:

وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ﴿١٧﴾

و عمل هر انسانی را برای همیشه ملازم او نموده ایم، و روز قیامت نوشته ای را [که کتاب عمل اوست] برای او بیرون می آوریم که آن را پیش رویش گشوده می بیند.

سپس بعد از این فرشتگان منکر و نکیر وارد می شوند.

فْتَان : مبالغه در فتنه است و اصل فتنه در مورد آزمودن نقره با آتش است تا ناخالصی آن مشخص شود. و مقصود از فْتَان القبور، آزمایش صاحب قبر محتاج است که ترس و تاریکی و تنهایی او را فرا گرفته است و موقعیت پرسش از او در

ص: ۲۰۹

محیط قبر به گونه ای است که نجاتی نیست مگر تقوا در خلوت ها. و فتان قبر، صاحب قبر را آزمایش می کند تا تکلیف او را برای مراحل بعدی روشن کند.

امام زین العابدین علیه السلام در این زمینه می فرماید:

... وَ كَانَ قَدْ أُوفِيَتْ أَجْلُكَ وَ قَبِضَ الْمَلَكُ رُوحَكَ وَ صِرْتَ إِلَى مَنْزِلٍ وَحِيدًا، فَرَدَّ إِلَيْكَ فِيهِ رُوحَكَ، وَ اقْتَحَمَ عَلَيْكَ فِيهِ مَلَكَاكَ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ لِمُسَاءَلَتِكَ وَ شَدِيدِ امْتِحَانِكَ الْآ وَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلَانِكَ عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ، وَ عَنْ نَبِيِّكَ الَّذِي ارْتَبَلْتَ إِلَيْكَ وَ عَنْ دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ تَدِينُ بِهِ وَ عَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتْلُوهُ وَ عَنْ إِمَامِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ. ثُمَّ عَنْ عُمْرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ، وَ مَا لَكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَ فِيمَا أَتْلَفْتَهُ، فَخُذْ حِذْرَكَ وَ انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ أَعِدْ لِلْجَوَابِ قَبْلَ الْإِمْتِحَانِ وَ الْمُسَاءَلَةِ وَ الْأَخْتِبَارِ... (۱)

به زودی که عمرت به سر آید و فرشته جانت را بگیرد و تنها به سوی قبر رهسپار شوی و در آن جا جانت به تو بازگردانده شود و دو فرشته ات، منکر و نکیر، برای پرسش از تو و امتحان سخت وارد قبرت شوند.

بدان! نخستین پرسشی که آن دو از تو می کنند درباره پروردگار توست که او را می پرستیدی و درباره پیامبر تو که برای فرستاده شده و درباره دینت که به آن باور داشتی و درباره کتابت که تلاوتش می کردی و درباره امامت که ولایت او را داشتی. سپس از عمرت که آن را چگونه صرف کردی و دارایی ات که از کجا به دست آوری و در چه راه خرج کردی. پس، بهوش باش و برای خودت فکر کن و پیش از شروع امتحان و پرسش و آزمایش، خویشتن را برای جواب گویی آماده ساز.

برای اطلاعات بیشتر شرح برنامه منکر و نکیر و رومان، به کتاب با عظمت

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۳/۶، باب ۸، حدیث ۲۴؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۵۰۳، حدیث ۱. [۲]

«الكافی» باب سؤال و جواب قبر ۲۳۹/۳، و «بحار الانوار» جلد ۶، باب احوال برزخ و قبر، و کتاب بسیار پر قیمت «علم الیقین» فیض کاشانی، ۸۷۹/۲ مراجعه کنید.

۷- فرشتگان مأمور بهشت و دوزخ

امام سجاد علیه السلام در فراز

«وَالطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ مَالِكِ وَ الْخَزَنَةِ وَ رِضْوَانَ وَ سَيِّدَةَ الْجَنَانِ» به وجود گروهی از فرشتگان که به دور خانه حق می گردند و صاحبان اداره کننده بهشت و دوزخ اشاره می نماید.

«در قرآن کریم بارها از فرشتگان یاد شده، اما از میان آنها فقط از جبرئیل و میکائیل نام برده شده و از بقیه فرشتگان با اوصافشان یاد شده است. مانند: ملک الموت و کرام الکاتبین و السفرة الکرام البرزخ و رقیب و عتید و مانند اینها...

از صفات و اعمالی که خداوند سبحان در کلام خود درباره فرشتگان آورده و احادیث هم در این باب همراهی می کند که عبارتند از:

اول: فرشتگان موجوداتی گرامی هستند که میان خدای متعال و عالم مشهود واسطه اند؛ زیرا هیچ حادثه یا رخداد و کوچک و بزرگی پیش نمی آید مگر این که فرشتگان در آن دستی دارند و یک یا چند فرشته بر آن گماشته اند. البته تنها نقش آنها در این زمینه، به جریان انداختن فرمان الهی در بسترش یا قرار دادن آن در جایگاهش می باشد. چنانکه خدای متعال می فرماید:

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۱)

در گفتار بر او پیشی نمی گیرند، و آنان فقط به فرمان او عمل می کنند.

دوم: از فرمان های خدا به آنان سرپیچی نمی کنند؛ چرا که فرشتگان از وجودی

ص: ۲۱۱

مستقل و اراده ای مستقل برخوردار نیستند تا برخلاف خواست خداوند سبحان چیزی را بخواهند و لذا هیچ کاری را دست کم نمی گیرند و هیچ یک از فرمان های خدا را که به عهده شان گذاشته با تحریف یا کم و زیاد تغییر نمی دهند.

خداوند متعال می فرماید: خدا را در آن چه به آنها فرمان دهد نافرمانی نمی کنند و هر چه به آنها دستور داده شود، انجام می دهند.

سوم: فرشتگان در عین آن که شمارشان فراوان است، مراتب متفاوتی دارند.

بعضی فرادست و بعضی فرودستند. چه آن که برخی از آنها دستور دهنده اند و اطاعت می شوند و برخی مأمورند و امر او را اطاعت می کنند. آن که دستور دهنده است به فرمان خدا دستور می دهد و فرمان او را برای مأمور می برد و آن که مأمور است مأمور به امر خداست و او را اطاعت می کند. پس فرشتگان از خود هیچ اختیاری ندارند و هیچ کاره اند. خدای متعال در آیات قرآن می فرماید:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ ﴿٢﴾

آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ ﴿٣﴾

گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: حق گفت.

چهارم: فرشتگان مغلوب و مقهور نمی شوند؛ زیرا آنان به فرمان و خواست خدا کار می کنند. که آیات ذیل بدان اشاره دارد:

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - صافات (۳۷) : ۱۶۴. [۱]

۲- (۲) - تکویر (۸۱) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - سبأ (۳۴) : ۲۳. [۳]

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَافِي الْأَرْضِ» (۱)

و هیچ چیز در آسمان ها و زمین نیست که بتواند خدا را عاجز کند [تا از دسترس قدرت او بیرون رود].

وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ» (۲)

و خدا بر کار خود چیره و غالب است.

إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ أَمْرِهِ» (۳)

[و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] می رساند.

از این جا روشن می شود که فرشتگان موجوداتی هستند که وجودشان از ماده جسمانی پیراسته می باشد. ماده ای که در معرض زوال و فساد و تغییر است و خاصیتش این است که در حرکت به سمت غایت خود تدریجاً به کمال می رسد و گاهی اوقات هم با موانع و آفاتی برخورد می کند و از هدف محروم می شود و پیش از رسیدن به آن از بین می رود. (۴)

بیت المعمور کجاست ؟

اشاره

گروه فرشتگان دارای خانه ای آراسته و منور به نور الهی هستند، این گروه طواف کنندگان عرش الهی در جایگاه رفیع سکونت دارند. همان گونه که خداوند منان به آن سوگند یاد می کند:

وَ الطُّورِ * وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ * وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» (۵)

ص: ۲۱۳

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۴۴. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - طلاق (۶۵) : ۳.

۴- (۴) - تفسیر المیزان: ۱۲/۱۷، ذیل آیه ۱ سوره فاطر.

۵- (۵) - طور (۵۲) : ۱ - ۴. [۳]

سوگند به [کوه] طور، * و به کتابی که نوشته شده، * در صفحه ای باز و گسترده، * و به آن خانه آباد.

بیت المعمور، همان ضُراح (۱) است که خانه در آسمان چهارم موازی با کعبه در مقابل عرش خداوند است. هر روز هفتاد هزار فرشته به درون آن می روند و تا روز قیامت باز نمی گردند. (۲) بیت المعمور مطاف ملائکه در زیر عرش الهی بود؛ تا هنگامی که حضرت آدم به زمین فرود آمد، به امر خداوند و یاری فرشتگان برای او خیمه ای از آسمان نازل شد و آدم آن را بنا نمود که اکنون ارکان بیت الله الحرام، کعبه معظمه بر روی زمین رو به روی بیت المعمور در آسمان است. (۳) ابن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«چون مرا به آسمان بالا بردند با جبرئیل به آسمان چهارم رسیدیم، خانه ای دیدیم از یاقوت سرخ، جبرئیل به حضرت گفت: این بیت المعمور است. ای محمد! برخیز و بدان سو نماز کن. آن گاه خداوند همه پیامبران را گرد آورد و همگی در پشت سر من صف بستند و من به آنان جماعت گزاردم.» (۴)

علت طواف بر بیت المعمور

از امام سجاد علیه السلام درباره بیت المعمور، روایتی با عظمت در کتب حدیثی آمده است که بیان آن ضروری به نظر می رسد:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ مَا بَدَأَ هَذَا الطَّوَّافِ بِهَذَا الْبَيْتِ لِمَ

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - مجمع البحرين: واژه ضراح.

۲- (۲) - تفسیر نور الثقلین: ۱۳۶/۵، حدیث ۵.

۳- (۳) - تفسیر نور الثقلین: ۱۳۶/۵، حدیث ۶ - ۷.

۴- (۴) - ینابیع الموده: ۲۴۳/۱، حدیث ۱۹، باب ۱۵؛ [۱] شرح احقاق الحق: ۳۰۰/۲ (در پاورقی).

كَانَ وَ حَيْثُ كَانَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا بَدْءُ هَذَا الطَّوَافِ بِهَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: أَيُّ رَبِّ أَخْلِيفَةً مِنْ غَيْرِنَا مِمَّنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ يَتَحَاسِدُونَ وَ يَتَبَاغَضُونَ وَ يَتَبَاغَضُونَ أَيُّ رَبِّ اجْعَلْ ذَلِكَ الْخَلِيفَةَ مِنَّا فَنَحْنُ لَأَنْفُسِدُ فِيهَا وَ لَأَنْسِفِكَ الدِّمَاءَ وَ لَأَنْتَبَاغُضُ وَ لَأَنْتَحَاسِدُ وَ لَأَنْتَبَاغِي وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ

وَ نُطِيعُكَ وَ لَأَنْعَصِيكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (١)

قَالَ فَظَنَّتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ مَا قَالُوا رَدُّ عَلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنَّهُ

قَدْ غَضِبَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَوْلِهِمْ فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ، فَنَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ فَزَلَّتِ الرَّحْمَةُ عَلَيْهِمْ فَوَضَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ تَحْتَ الْعَرْشِ بَيْتًا عَلَى أَرْبَعِ اسَاطِينَ مِنْ زَبْرَجِيدٍ وَ عَشَاهُنَّ بِيَاقُوتِهِ حُمْرَاءَ وَ سَيِّمَى الْبَيْتَ الضُّرَّاحَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: طُوفُوا بِهَذَا الْبَيْتِ وَ دَعُوا الْعَرْشَ فَطَافَتِ الْمَلَائِكَةُ بِالْبَيْتِ وَ تَرَكُوا الْعَرْشَ فَصَارَ أَهْوَنَ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ وَ لَيْلِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يُعُودُونَ فِيهِ أَبَدًا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مَلَائِكَتَهُ فَقَالَ ابْتُؤا لِي بَيْتًا فِي الْأَرْضِ بِمِثَالِهِ وَ قَدْرِهِ فَأَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْ خَلْقِهِ أَنْ يَطُوفُوا بِهَذَا الْبَيْتِ كَمَا يَطُوفُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ. (٢)

شخصی از امام سجاد علیه السلام درباره علت طواف بر بیت المعمور و خانه کعبه پرسید. زمان آغاز طواف بر بیت المعمور چه زمانی بوده و برای چه و چگونه بوده است؟ امام علیه السلام فرمود: آغاز طواف بر بیت المعمور زمانی بود که خداوند متعال به ملائکه فرمود: من در روی زمین خلیفه و جانشینی قرار

ص: ٢١٥

١- (١) - بقره (٢): ٣٠. [١]

٢- (٢) - بحار الأنوار: ٥٩/٥٥، باب ٧، حدیث ٧. [٢]

دادم [به نام انسان]، پس ملائکه گفتند: پروردگارا! خلیفه ای از غیر فرشتگان قرار دادی در حالی که این خلیفه در روی زمین فساد می کند و خون می ریزد و به همدیگر حسادت و بغض می ورزند و ستم می کنند.

پروردگارا! جانشین و خلیفه ای از ما روی زمین قرار بده که ما فرشتگان، فساد نمی کنیم و خون نمی ریزیم و بغض و حسادت نداریم و ستم نمی کنیم و همواره به کمک تو تسبیح و تقدیس می کنیم تو را و اطاعت می کنیم تو را و عصیان نمی کنیم تو را.

خداوند فرمود: مسلماً من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. امام سجاد علیه السلام فرمود: ملائکه گمان کردند که آنچه می گویند ردّی است بر پروردگارشان و مسلماً خداوند بر گفتار ایشان غضبناک شده است پس سه ساعت به عرش خدا پناه بردند، سپس خداوند به ایشان نظر کرد و رحمتش بر ایشان نازل گردید و خانه ای در زیر عرش قرار داد که بر چهار استوانه از زبرجد بود که آن را به یاقوت قرمز آغشته نموده بود که این خانه «بیت الضّراح» نام دارد.

سپس خداوند به فرشتگان فرمود: طواف کنید این خانه را و رها کنید عرش را، پس ملائکه طواف خانه کرده و عرش را ترک کردند، در نتیجه این طواف بر ملائکه آسان گردید [که مراد آسانی طواف نسبت به پناه بردن ملائکه به عرش می باشد]. و این بیت المعمور که خداوند ذکر فرموده: هر روز و شب هفتاد هزار فرشته داخل آن می شود که هرگز بر نمی گردند. سپس خداوند فرشتگانش را دستور داد که: خانه ای برای من در روی زمین بسازید به مانند و به منزلت بیت المعمور، بعد خداوند سبحان امر کرد به تمام انسان هایی که در زمین خلق کرده، طواف این خانه کنند همان طور که اهل آسمان بیت المعمور را طواف می کنند.

این خانه آباد و نورانی به قدری با عظمت است که قرآن در شب قدر بر این بیت معمور نازل شده است.

حفص بن غیاث به امام صادق علیه السلام عرض کرد، از کلام خدا خبر بده، امام علیه السلام فرمود: ماه رمضان ماهی است که قرآن در او نازل شده است.

چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شده، در حالی که قرآن در مدت بیست سال از ابتدا تا پایان نازل شده، حضرت فرمود: قرآن یک باره در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شده است سپس از بیت المعمور در مدت بیست سال بر پیامبرش فرو فرستاد. (۱) دعایی معروف به دعای اهل بیت المعمور است که فرشتگان در هنگام طواف زمزمه می کردند و معصومان ما به ویژه امام سجاد علیه السلام در نمازهایشان می خواندند و آن کلماتی از گنج های عرش برای اکرام رسول الله صلی الله علیه و آله است. هدیه ای از سوی حق که به وسیله جبرئیل بر حضرتش فرستاده شده که بدان اشاره می شود:

يا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُوَاجِدْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا صَاحِبَ كُلِّ حَاجَةٍ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا مُفَرِّجَ كُلِّ كَرْبَةٍ، يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا عَظِيمَ الْمَنِّ، يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، يَا رَبِّيَاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ، أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ ابْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الْقَائِمَ الْمُهَدِيَّ الْأَيْمَةَ الْهَادِيَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

ص: ۲۱۷

وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ أَلَّا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ. (۱)

ای کسی که زیبایی‌ها را ظاهر می‌کنی و زشتی‌ها را می‌پوشانی، ای کسی که مؤاخذه نمی‌کنی به گناهان ما و پرده‌دری نمی‌کنی. ای بزرگ‌بخشنده، ای نیکوترین گذشت‌کننده، ای کسی که دست‌های رحمت بر امت گشاده است، ای صاحب‌هر حاجتی، ای دارنده‌ی مغفرت گسترده، ای گشایش‌دهنده‌ی هر اندوه و مشتقی، ای جبران‌کننده‌ی لغزش‌ها. ای بزرگوار چشم‌پوش، ای بزرگ‌احسان، ای آغازکننده‌ی هر نعمت پیش از لیاقت آن، ای پروردگارا! ای آقا!، ای نهایت‌خواسته‌ها!، از تو می‌خواهم به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی علیهم السلام، این امامان هدایت‌کننده، این که درود بفرستی بر محمد و آل محمد علیهم السلام، و از تو می‌خواهم ای خدا، ای خدا، که زشت‌نگردانی خلق را به واسطه‌ی آتش و انجام دهی برای من آنچه را که خود صلاح می‌دانی.

فرشتگان، واسطه‌های بین خدا و موجودات

اشاره

«بر اساس آنچه قرآن کریم به دست می‌دهد، فرشتگان هم در این جهان و هم آن جهان واسطه‌ی میان خدای متعال و موجودات هستند. به این معنا که پیش از فرا رسیدن مرگ و انتقال به عالم دیگر و پس از آن، فرشتگان اسبابی فراتر از اسباب مادی عالم مشهود برای حوادث هستند. امّا در هنگام بازگشت، یعنی در زمان ظهور نشانه‌های مرگ و ستاندن جان و جاری ساختن سؤال و ثواب و عذاب قبر و میراندن و زنده‌گرانیدن همگان با دمیدن در صور و محشور کردن و دادن نامه‌ی اعمال

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۵/۸۳، باب ۳۹، حدیث ۱۰؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۲۹. [۲]

به دست بندگان و راندن آنها به سوی بهشت و دوزخ، واسطه در اجرای این امور هستند که آیات قرآن بر آن دلالت دارد. واسطه بودن آنها در مرحله تشریح یعنی نزول وحی و جلوگیری از مداخله شیاطین در آن و تقویت پیامبر و تأیید مؤمنان و پاک کردن آنها به وسیله استغفار است.

و اما این که فرشتگان در این جهان واسطه در تدبیر امور هستند، دلیلش اطلاق آیات آغازین سوره نازعات می باشد، آن جا که می فرماید:

وَ النَّازِعَاتِ غَزَقًا * وَ النَّشِطَاتِ نَشَاطًا * وَ السَّيِّحَاتِ سَبْحًا * فَالَسَّبِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۱)

سوگند به فرشتگانی که [روح بدکاران را به شدت از بدن هایشان] بر می کنند * و سوگند به فرشتگانی که [روح نیکوکاران را به نرمی و ملایمت از بدن هایشان] بیرون می آورند؛ * و سوگند به فرشتگانی که [برای اجرای فرمان های حق] به سرعت نازل می شوند، * و سوگند به فرشتگانی که [در ایمان، عبادت، پرستش و اطاعت] بر یکدیگر [به صورتی ویژه] سبقت می گیرند، * و سوگند به فرشتگانی که [به اذن خدا امور آفرینش را] تدبیر می کنند.

بالا تر بودن مقام برخی از فرشتگان نسبت به برخی دیگر و امر کردن فرشته فراتر به فرشته فرودست، در تدبیر امری نیز از زمره همین وساطت است؛ زیرا فرشته متبوع در حقیقت واسطه میان خدای متعال و فرشته تابع خود در رساندن فرمان خدای متعال می باشد. مانند واسطه شدن ملک الموت در فرمان دادن به یکی از دستیارانش برای ستاندن جان کسی، خداوند متعال از قول فرشتگان چنین بازگو

ص: ۲۱۹

می فرماید:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

و می فرماید:

مُطَاعٍ تَمَّ أَمِينٍ ﴿٢﴾

آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

و نیز می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣﴾

تا زمانی که با صدور اذن شفاعت دل هایشان آرام گیرد [در این هنگام مجرمان به شفیعان] گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: حق گفت و او بلند مرتبه و بزرگ است.

بنابراین واسطه بودن فرشتگان و استناد پدیده ها به آنها با استناد پدیده ها به خداوند و این که او به اقتضای توحید و ربوبیت، تنها سبب همه موجودات و پدیده ها می باشد، منافاتی ندارد. ﴿٤﴾ این گونه فرشته ها در مأموریت های ویژه ای دارای قدرت مخصوص هستند.

تفسیر مالک و خزنه

مالک فرشته ای الهی است که نامش از ملک و قدرت ریشه می گیرد، آن چنان

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - صافات (۳۷) : ۱۶۴. [۱]

۲- (۲) - تکویر (۸۱) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - سبأ (۳۴) : ۲۳. [۳]

۴- (۴) - تفسیر المیزان: ۱۸۲/۲۰ - ۱۸۳، ذیل آیه ۱ - ۵ سوره نازعات.

تسلط و قدرت دارد که امیرمؤمنان می فرماید:

أَعْلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِعُضْبِهِ، وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ ابْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ. (۱)

آیا می دانید وقتی مالک دوزخ بر آتش خشم گیرد آتشها به روی هم غلتیده و یکدیگر را به سختی می کوبند، و هرگاه به آتش بانگ زند آتش دوزخ بی تابانه از نهیب او در میان درهای جهنم برجهد؟!.

مالک، خزانه دار اصلی آتش است که خزانه او توده ای از آتش و دود است و به همراه آن شدت غضب بر فضای جهنم حاکم می شود.

به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرشتگان جهنم هزاران سال قبل از خلق جهنم آفریده شده اند و هر روز به نیرو و توانشان افزوده می شود. (۲) دوزخیان گاهی به مالک متوسل می شوند که به خدای تعالی عرض کند تا خدا جانشان را بگیرد بلکه با مرگ از این عذاب نجات یابند، ولی مالک به آنان می گوید:

که در این عالم مرگی وجود ندارد و حیات ابدی است.

خداوند می فرماید:

وَ نَادَوْا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ» (۳)

و فریاد می زنند: ای مالک [دوزخ! بگو:] پروردگارت ما را بمیراند [تا از این عذاب نجات یابیم]. [مالک] می گوید: یقیناً شما ماندنی هستید.

رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

اگر به دوزخیان گفته شود شما به تعداد ریگ های دنیا در آتش خواهید ماند

ص: ۲۲۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۲. [۱]

۲- (۲) - لآلی الأخبار: ۱۱۴/۵؛ الدر المنثور: ۱۴۵/۶، با کمی اختلاف.

۳- (۳) - زخرف (۴۳): ۷۷. [۲]

خوشحال می شوند و اگر به بهشتیان گفته شود شما به تعداد ریگ های دنیا در بهشت ماندگار خواهید بود اندوهگین می شوند. اما جاودانگی برای آنها مقرر شده است. (۱) و دوزخیان گاهی به خزانه دار و مأموران زیردست مالک پناهنده می شوند که اگر نجاتی نیست حداقل تخفیفی در عذابشان داده شود ولو به یک روز که استراحتی کنند.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ * قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُم رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعُوا الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ (۲)

و آنان که در آتش اند، به نگهبانان دوزخ می گویند: از پروردگارتان بخواهید که یک روز بخشی از عذاب را از ما سبک کند. * [نگهبانان] می گویند: آیا پیامبرانتان دلایل روشن برای شما نیاوردند؟ می گویند: چرا آوردند.

می گویند: پس [هر اندازه که می خواهید خدا را] بخوانید، ولی دعای کافران جز در بیراهه و گمراهی نیست.

و لکن همین تقاضای کوچک نیز پذیرفته نمی شود.

تفسیر رضوان

رضوان به معنای رضا و خلاف سخط است و رضوان خداوند بزرگترین سعادت و برترین خواسته هاست. همان طور که خداوند در سوره توبه فرمود:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

ص: ۲۲۲

۱- (۱) - کنز العمال: ۵۳۲/۱۴، حدیث ۳۹۵۳۰؛ الدر المنثور: ۴۱/۱.

۲- (۲) - غافر (۴۰): ۴۹ - ۵۰. [۱]

خَلِيدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنَ طَيْبَةً فِي جَنَّتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱)

خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت هایی را وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؟ در آن جاودانه اند، و نیز سراهای پاکیزه ای را در بهشت های ابدی [وعده فرموده] و هم چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است؛ این همان کامیابی بزرگ است.

رئیس خزانه داران بهشت را رضوان نامیده اند، چون ورود به بهشت و سکونت در آن با رضایت اوست.

رسول الله صلی الله علیه و آله وضعیت این فرشتگان را در ماه رمضان چنین تشریح می فرماید:

إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلِهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَادَى الْجَلِيلُ حَيْلَ جَلَالُهُ رِضْوَانَ خَازِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَيِّدِيكَ فَيَقُولُ: نَجِدُ جَنَّتِي وَرَيْبِيهَا لِلصَّيِّئِينَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلا تُغْلِقُهَا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَنْقُضِيَ شَهْرُهُمْ ثُمَّ يُنَادِي مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ يَا مَالِكُ! فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَيِّدِيكَ، فَيَقُولُ: اغْلِقْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ عَنِ الصَّائِمِينَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ لا تَفْتَحُهَا حَتَّى يَنْقُضِيَ شَهْرُهُمْ. (۲)

هر گاه اول ماه رمضان فرا می رسد، خداوند بزرگ، رضوان، خزانه دار بهشت را ندا دهد و او پاسخ به اطاعت و یاری دهد؛ پس فرماید: بهشتم را آراسته و زینت برای روزه داران از امت محمد صلی الله علیه و آله بنما و آن را برای ایشان باز بگذار تا ماه رمضان آنان بگذرد. سپس مالک، مأمور جهنم را ندا دهد، ای مالک! و او گوید: در خدمت و یاری هستم، پس فرماید: درهای جهنم را بر روی روزه داران از امت محمد صلی الله علیه و آله ببند پس باز نمی کنی تا ماه رمضان

ص: ۲۲۳

۱- (۱) - توبه (۹) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۰/۹۳، باب ۴۶، ذیل حدیث ۱۸؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۴۲۷/۷، باب ۱۱، حدیث ۸۵۹۲. [۳]

آنها بگذرد.

تفسیر سده الجنان

«سِدْنَه» خادم اماکن معظمه مانند کعبه و مسجد را گویند، یعنی تولیت امر آنها به کلید داری و نظارت بر آنها است. و سده الجنان، کلید داران و سرپرستان حوریان و غلامان و خدمه بهشتی که همگی مأموران ویژه بهشت می باشند.

«جنان»، جمع جنه به معنای پوشش و پوشیده است و به باغ بهشت هم گفته می شود. چون درون بهشت از درختان و شاخه های گیاهان بسیار پوشیده شده است.

کلید داران فردوس با سلام و سلامتی بدون آفت و نقصی و شاد باشی بهشتیان را به بهشت بدرقه می کنند و آنان کسانی هستند که با صبر و پایداری در برابر گناهان و اطاعت خدا به این درجات رسیده اند.

خداوند در وصف حال آنان می فرماید:

وَسَيَقِ الْذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِمَ عَلَيْكُمْ طَبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿١﴾

و کسانی که از پروردگارشان پروا کردند گروه گروه به بهشت رانده می شوند، چون به آن رسند در حالی که درهایش از پیش گشوده شده است، نگهبانانش به آنان گویند: سلام بر شما، پاکیزه و نیکو شدید، پس وارد آن شوید که [در آن] جاودانه اید.

وصف جنان در قرآن کریم به تعابیر گوناگونی آمده است:

جَنَّةُ النَّعِيمِ، جَنَّةُ الْخُلْدِ، جَنَّةُ الْمَأْوَى، جَنَّةُ عَدْنٍ، جَنَّةُ عَالِيهِ، جَنَّةُ عَرْضُهَا

ص: ۲۲۴

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، دَارُ السَّلَامِ، دَارُ الْقَرَارِ وَ... .

و در پس همه آنها عرش الرحمن و لقاء الله، درجات بالای آن است.

و این جایگاه با شکوه برای مؤمنان صابر و فرمانبر الهی است؛ زیرا که در دنیا سختی‌ها و تلخی‌ها را چشیده‌اند و لذت‌ها را به آخرت واگذار کرده‌اند و آنچه مانده خلق و خوی پسندیده است که راه گشای حقیقت و سعادت ادبی است. و از این رو که انسان به محض دیدن فرشته مرگ که خلق و خوی و کردار آدمی را دارد، همه علم و عمل او می‌ریزد و حتی نای پاسخ به پرسش

«مَنْ رُبُّكَ» را هم ندارد؛ زیرا که همه چیز او وارداتی و مصرفی بوده است. اکنون که او را در قبر می‌گذارند با یک برخورد و فشار از سوی فرشته قبر تمام عقاید و اخلاق و علوم ظاهری و کمالات مجازی را از دست می‌دهد. و خلق و خوی حقیقی و باطنی آن است که علم و عمل و چهره حقیقت ملکه آدمی باشد و انسان به آن تخلّق یابد و تمام کمال را از حق ببیند و خویشتن خویش را از خود و غیر تهی سازد.

همان گونه که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

ایمان به آراستن ظاهر و آرزو نمودن کمال نیست بلکه ایمان، همان اعتقاد پاک و معرفت خالص در دل هاست که کار نیک، آن را گواهی می‌نماید. (۱)

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۶، باب ۳۰، حدیث ۲۶؛ [۱] معانی الأخبار: ۱۸۷، حدیث ۳.

[«۱۹» وَالَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۱) «۲۰» وَالَّذِينَ يَقُولُونَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ «
[«۲۱» وَالزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوه * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» (۲) «۲۲» ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً وَلَمْ يُنْظَرُوهُ وَمَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ وَلَمْ
نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ وَبِأَيِّ أَمْرٍ وَكَلَّمْتَهُ]

و درود بر فرشتگانی که، خدا را در آنچه دستورشان می دهد، مخالفت نمی کنند، و آنچه را فرمان داده می شوند، انجام می دهند.

و درود بر فرشتگانی که به اهل بهشت می گویند: بر شما به خاطر صبری که بر عبادات و ترک محرمات کردید، سلام باد. بنابراین خانه آخرت برای شما نیکو خانه ای است، و درود بر نگاهبانان دوزخ؛ چون به آنها گفته شود: مجرم را بگیرید و او را زنجیر کنید و سپس به جهنم دراندازید، شتابان و سریع دستگیرش کنند و به او مهلت ندهند، و درود بر فرشته ای که یادش را از حساب انداختیم، و از رتبه و منزلتش آگاه نشدیم، و نمی دانیم او را به کاری گماشته ای.

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - تحریم (۶۶) : ۶. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۲۴. [۲]

۳- (۳) - حاقه (۶۹) : ۳۰ - ۳۱. [۳]

جمله «وَالَّذِينَ لَا يَعُصُونَ» در دعا اشاره است به آیه ششم سوره مبارکه تحریم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ « (۱)

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند.

مفسران در «قُوا أَنْفُسَكُمْ» فرموده اند: خود را با استقامت در طاعت و دوری از معصیت و مصون داشتن از پیروی شهوات، از آتش جهنم حفظ کنید.

و در «أَهْلِيكُمْ» فرموده اند: آنان را با دعوت به طاعت رب، تعلیم فرائض، نهی از قبايح و ترغیب و تشویق به خیر، از آتش جهنم نگاه دارید.

سلطان نفس خود شو و مالک رِقَابِ باش روشن ضمیر خویش کن و آفتاب باش

خواهی به قاف قرب رسی از تمام خلق سیمرخ وار در پس قاف حجاب باش

تا کی روی به مدرسه از بهر قیل و قال تدریس خویشتن کن و امّ الکتاب باش

زین قیل و قال بگذر و الهام حق شنو مانند کوه تشنه فیض سحاب باش

ابلیس از غرور عبادت رحیم شد ای شیخ بر حذر ز غرور ثواب باش

از بهر بد حساب بود گیرو دار حشر زان گیرو دار تا برهی خوش حساب باش

بگذر کام هر دو جهان در طریق عشق همچون صغیر از دو جهان کامیاب باش

(صغیر)

ص: ۲۲۷

جمله «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامًا» در دعا اشاره است به آیات ۲۰ تا ۲۴ سوره مبارکه رعد:

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَآ يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّتٍ عِيدِنِ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۱)

همان کسانی که به عهد خدا [که همانا قرآن است] وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند. * و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده پیوند، می دهند و از [عظمت و جلال] پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند. * و برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند، و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکی [عبادت] زشتی و پلیدی [گناه] را دفع می کنند [و با خوبی های خود نسبت به مردم، بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند]، اینانند که فرجام نیک آن سرای، ویژه آنان است. * بهشت های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و درست کارشان در آن وارد می شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان در آیند. * و به آنان

ص: ۲۲۸

گویند: [سلام بر شما به پاس استقامت و صبرتان] در برابر عبادت، معصیت و مصیبت [پس نیکوست فرجام این سرای.

فرشتگان عذاب

جمله خُذُوهُ فَعْلُوهُ در دعا اشاره است به آیات سوره مبارکه حاقّه:

خُذُوهُ فَعْلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ « (۱) »

[فرمان آید] او را بگیرید و در غل و زنجیرش کشید، * آن گاه به دوزخش دراندازید، * سپس او را در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است به بند کشید، * زیرا او به خدای بزرگ ایمان نمی آورده * و مردم را به اطعام نیازمندان تشویق نمی کرده.

ص: ۲۲۹

«۲۳» وَسَيَكُنِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْمَاءُ وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ «۲۴» فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي كُلَّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ «۲۵» وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صِيْلَةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَطَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ «۲۶» اَللّٰهُمَّ وَاِذَا صَلَّيْتَ عَلٰى مَلٰٓئِكَتِكَ وَرُسُلِكَ وَبَلَّغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيْهِمْ اِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيْمٌ.]

و درود بر فرشتگانی که ساکن هوا، و زمین و آبنده، و کسانی از آنان که گماشتگان بر مخلوقاتند؛ پس بر آنان درود فرست، روزی که هر شخصی به محشر می آید، در حالی که همراه او فرشته راننده، و فرشته گواه عمل است، و بر آنان درود فرست؛ درودی که، کرامت بر کرامتشان و پاکی بر پاکیشان بیفزاید، خدایا! زمانی که بر فرشتگان و رسولان درود می فرستی، و درود ما را به آنان می رسانی، به خاطر گفتار نیکی که در وصف آنان بر زبان ما جاری ساختی، بر ما هم درود فرست؛ همانا تو بخشنده ارجمندی.

درود بر فرشتگان

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ « (۱) »

ص: ۲۳۰

و شاهدهی با اوست، [که سوق دهنده او را به محشر می راند و شاهد بر اعمالش گواهی می دهد.

بر کلیه فرشتگان درود فرست، درودی که مقامی بر مقامشان بیفزاید و پاکی ای بر پاکیشان اضافه کند.

گواينکه کرامت و طهارت فرشتگان کامل و جامع است ولی باید توجه داشت که عنايات حق نیز بی پایان است. بنابراین می توان از حضرت او برای هر کس لطف و رحمت خواست گر چه آن کس غرق در محبت های خدا باشد.

الهی، چون بر فرشتگان و رسولان درود فرستادی و دعای ما را به ایشان رساندی، پس به سبب این حسن گفتار که دعا و صلوات ماست و راه آن را تو بر ما گشودی، بر ما محتاجان نیز درود فرست و رحمت را به گدایان و فقیران ارزانی دار که تو بسیار بخشنده و کریمی.

عاشقانی که مبتلای تواند پادشاهند چون گدای تواند

حزن یعقوبشان بود زیرا هر یک ایوب صد بلای تواند

گر چه دارند در درون صد درد همه موقوف یک دواي تواند

دل قومی به وصل راضی کن که به جان طالب رضای تواند

مردۀ عشق و زنده امید زنده و مرده از برای تواند

آفت عقل و هوش اهل نظر چشم و ابروی دلربای تواند

ای سلیمان به دستگاه مکوب سر موران که زیر پای تواند

عالمی همچو سیف فرغانی با چنین حُسن، مبتلای تواند

(سیف فرغانی)

ص: ۲۳۱

دعای ۴: درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام

اشاره

ص: ۲۳۲

«١» اللَّهُمَّ وَأَتِيَا عِ الرُّسُلِ وَمُصَيِّدِقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضِهِ الْمُعَارِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَالِاشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ «٢» فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَأَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَئِمَّةِ الْهَيْدَى وَقَادِهِ أَهْلِ التَّقَى عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامَ فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَرِضْوَانٍ «٣» اللَّهُمَّ وَأَصِيحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصِيرِهِ وَكَانَفُوهُ وَأَسِيرَعُوا إِلَى وَفَادَتِهِ وَسَابَقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ «٤» وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ وَقَاتَلُوا الْأَبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيثِ نُبُوَّتِهِ وَانْتَصَرُوا بِهِ «٥» وَمَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تَجَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ «٦» وَالَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ وَانْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَيَّكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ «٧» فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ وَأَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ وَبِمَا حَاشَا الْخَلْقَ عَلَيْكَ وَكَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ «٨» وَاشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَيِّعَةِ الْمَعِيشِ إِلَى ضَيْقِهِ وَمَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ «٩» اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ «١٠» خَيْرَ جَزَائِكَ

ص: ٢٣٥

قَصِدُوا سِيَمَتَهُمْ وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ وَمَضُوا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ «١١» لَعَنَ يَتْنَهُمْ رَبُّ فِي بَصَرِ يَرْتَهُمْ وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ
وَإِلْتِمَامِ بَهْدَايِهِ مَنَارِهِمْ مُكَانِفِينَ «١٣» وَمُؤَاوِرِينَ لَهُمْ يَدِينُونَ بِعَدِينِهِمْ وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ وَلَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِيمَا أَدُّوا
إِلَيْهِمْ اللَّهُمَّ وَصِلْ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَعَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ «١٤» صَلَاةً
تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَتَفْسَحَ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ وَتُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ
بِرٍّ وَتَقِيَهُمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ «١٥» وَتَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ وَالطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَتَزَكِ
الْتِهَمَهُ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ «١٦» لَتُرَدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ وَتُرْهَدَّهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ وَتُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ
وَإِلْتِمَامَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ «١٧» وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحُلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَيْدَانِهَا «١٨» وَتُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ
مِنْ مَحْدُورَاتِهَا وَكَبِيَةِ النَّارِ وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا «١٩» وَتُصَبِّرْهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.

«۱» اللَّهُمَّ وَأَتَّبِعِ الرُّسُلَ وَمُصَيِّدِقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضِهِ الْمَعَاتِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَالِاشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ «۲» فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَأَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أُمَّهِ الْهُدَى وَقَادَهُ أَهْلُ التَّقَى عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامَ فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَرِضْوَانٍ]

خدایا! پیروان رسولان و تصدیق کنندگانشان، که عبارتند از مردم روی زمین، آن مردمی که تصدیقشان، قلبی و درونی بود، آنهم زمانی که دشمنان با تکذیب رسالت رسولان، به مخالفت با آنان برخاستند، ولی پیروان و تصدیق کنندگان، به کمک حقایق ایمانی، مشتاقانه به طرف رسولان روی آوردند، در هر روزگار و زمانی که رسولی فرستادی، و برای مردم آن روزگار و زمان، چراغ راه و دلیل و برهان برپا کردی، از زمان آدم، تا دوران محمد ۹، از پیشوایان هدایت و فرماندهان اهل تقوا، بر همه آنان سلام باد! خدایا! آنان را از جانب خود، به آمرزش و خشنودی یاد کن.

هادیان راه حق

اشاره

در بیان شخصیت و هویت و اوصاف هادیان راه محبوب یعنی انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام، که در بخش اول دعای چهارم به آنان اشاره شده، سخت خود را

ص: ۲۳۷

درست است که در این زمینه باید به قرآن مجید، منبع فیوضات آسمانی مراجعه کرد، ولی فهم این آثار هم کار آسانی نیست.

این طایفه در عقل و شعور، در پاکی نفس و جان، در بصیرت و آگاهی، در دانش و بینش، در خلوص و اخلاص، در وفا و صفا، در درستی و امانت، در وسعت روح، در ادای وظیفه و مسؤولیت، در ارتباط با حق و داشتن مقام قرب، در ادب و فرهنگ، در مهر و محبت، در رحمت و عاطفت، در بیداری و بینایی، در قوت جسم و جان، در بسط فکر و علم، در روشنائی و نورانیت، در صفات و شئون معنوی، در عفت و عصمت، در درک حقایق و واقعیت ها و خلاصه در تمام برنامه های ظاهری و باطنی و غیبی و شهودی و مُلکی و ملکوتی، سر آمد تمام کاینات و مافوق تمام موجودات و برتر از همه آفریده های حضرت ربّ العزّه هستند.

اولیای حضرت حق، دارای قدرت و نیروی اراده خلاقه ای هستند که می توانند تیر از کمان جسته یعنی اجل و قضای محتوم را از راه برگردانند، و تمام این نیرو و قدرت از جانب حضرت ربّ به آنان عنایت شده است.

از جمله خصایص بسیار مهمّ برگزیدگان خداوند این است که خوی الهی دارند، برخلاف عامّه خلق که هیچ سلامی بی طمع نمی کنند و در هر عطائی انتظار چند برابر سود و عوض دارند. اولیای الهی اهل طمع و آز نیستند، فیض بخشی لازمه وجود فیاض آنهاست، در مقابل عطا و بخشش خود هیچ توقع و چشمداشت سود و عوض ندارند.

همچون آفتابند که در همه جا و بر همه کس یکسان می تابند و گرمی و روشنائی می بخشند، بدون این که بها و عوضی بخواهند.

این طایفه برای دستگیری و نجات بشر خلق شده اند و بدین سبب است که بار هدایت خلق و درمان رنجوران روحانی را به جان و دل می کشند و به وظیفه تبلیغ

رسالت و رهبری به عموم خلق خدمت می کنند، بدون شائبه غرض و بی آن که از کسی چشمداشت پاداش و دستمزد و پاینج داشته باشند.

کار دعوت و خدمت انبیا و اولیای خدا چنان است که گاهی ناز ابلهان می کشند و رنج و عذاب دشمنان را به جان می خرند و سخریه و استهزا و فسوس کافران و صغیر کشیدن و دستک زدن منکران و منافقان را بر خود هموار می کنند و از طعن و تشنیع تیره دلان نمی هراسند، بلکه هر قدر بر انکار مخالفان افزوده شود بر تبلیغ رسالت و مهربانی و عطوفت می افزایند تا به وظیفه الهی خود عمل کرده باشند.

اینان زیر محمل فرمان الهی اند، و تنها هدف و مقصد آنها اطاعت حق و ادای وظیفه رهبری خلق است، نه از تحسین و آفرین کسی خوشحال می شوند، و نه از طعن و تشنیع عوام اندیشه دارند، محض نورند و از همه اوهام و تصویرات دور.

انسان از برکت هدایت اینان از حیات تیره جسمانی شهوانی و اخلاق رذیله نفسانی می میرد و به حیات روشن روحانی و خصال حمیده انسانی زنده می شود، همان طور که مردم جاهل نادان، در اثر رنج تحصیل و پیمودن مراحل علمی از حیات جهل می میرند و به حیات علم و دانایی زنده می شوند، و همچنان که اشخاص فاسق و تبهکار در اثر توبه و انابت و ریاضت، یا دستگیری و تلقین ذکر مشایخ، از عالم فسق و تبهکاری بیرون می آیند و به جرگه نیکان و نیکوکاران می پیوندند، یعنی در واقع، مزاج روحانی آنان مبدل می شود.

انبیا و اولیا روح وحی گیر و الهام پذیر دارند و به عبارت دیگر، حوادث و وقایع آینده را از لوح محفوظ و امّ الکتاب و کتاب مبین می خوانند.

آواز و صدای انبیا و اولیا آواز خداست و فعل ایشان فعل حضرت ربّ است؛ زیرا که جسمانیت اولیا در روحانیت مستهلک گشته و وجود ایشان فانی در حق و متصل به محبوب شده است.

روح اینان از عالم خلق گذشته و به حق پیوسته و مظهر و نمودار نور حق شده

است. صحبت و همنشینی با ایشان تقرّب حق و دوری از ایشان دوری از خداست.

ظهور کرامات و خرق عادات از انبیا و اولیا و مردان خدا به مثابه گلی است که از گلستان پُر گل و وسیع آورده باشند، بوی دیدار همین گل ما را به وجود گلستان دلالت و رهنمایی می کند.

درون اولیا، گلستان فیض نامحدود و باغ رحمت بی منتهای الهی است. گاهی از آن باغ انبوه، تحفه گلی به ما می رسد تا ما را بدان سوی جذب کند، و این خود همان نفحات حقّ است که در حدیث شریف آمده است:

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا. (۱)

برای پروردگار شما در روزگارِتان نسیم هایی است، بر شماست که جهت دریافت آن نفحه ها جهت زنده شدنِتان به حیات معنوی بیدار باشید.

دو واقعیت در هدایت انسان

بدبخت کسی که این نفحات را در نمی یابد. و این دم ها را غنیمت نمی شمارد.

انبیای الهی در مسأله هدایت انسان به سوی رشد و کمال، به دو واقعیت اهمیت بسیار می دادند:

۱ - پیراستن

۲ - آراستن

۱ - مقصود از پیراستن و پیرایش، تهذیب نفس است به زدودن و پاک کردن تیرگی های زنگ رذایل اخلاقی و شهوات بهیمی و سبّعی از روح، و صیقلی کردن و صفا دادن باطن به نور ایمان، به طوری که آماده زیور فضایل نفسانی و نقش پذیر صور علمی و معارف ربّانی باشد.

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۱/۶۸، باب ۶۶، ذیل حدیث ۳۰؛ [۱] عوالی اللالی: ۲۹۶/۱، حدیث ۱۹۵. [۲]

۲ - منظور از آراستن و آرایش، تحصیل کمالات و فضایل روحانی و تکمیل قوای نفسانی به ملکات فاضله و محاسن اخلاقی است.

پس از پیمودن این دو مقام در سایه تربیت انبیا، نوبت به مقام و مرحله فَنای فی اللّٰه و بقای باللّٰه می رسد که عبارت است از سلب همه تعینات و تشخصات امکانی و نیست شدن حصّه وجود مقتید جزئی با حذف قیود در هستی لابشرط مطلق، یا پیوستن قطره وجود شخصی به دریای بی کرانه احدیت واجب سرمدی.

راستی ما انسان ها در برابر زحمات انبیا و وجود پربرکتشان چه مسؤولیت سنگینی داریم!

هر چند فیض بخشی، ذاتی اولیای حق است و بر هر کس بی دریغ و بدون توقع سود و عوض فیض می بخشند، ولکن وظیفه طالب حقیقی این است که در حضور اهل دل در هر حال ادب نگاه دارد و منت ایشان بکشد و به جان و دل، ایشان را خدمت کند.» (۱)

جانا ز روی خویش بر افکن نقاب را تا کی نهان به ابر کنی آفتاب را

مغرور حسن خود شده خوبان شهر مصر ای یوسف از جمال برافکن نقاب را

بنشسته ام به راه که شاید من گدا گویم سلامی آن شه ملک رقاب را

حالی که لاله را قده باد بر کف است ساقی مکن دریغ ز مستان شراب را

ما درس معرفت ز خط یار خوانده ایم بگذار در مقابل زاهد کتاب را

(صغیر)

دعوت انبیای الهی

اشاره

پیامبران الهی، انسان را به عقاید حقّه، اخلاق حسنه و اعمال صالحه دعوت

ص: ۲۴۱

کردند. اینان برای ترسیم صراط مستقیم، از جانب حضرت حق دارای کتاب بودند.

آنچه از ظلم و ستم تا کنون بر بشریت رفته، معلول دوری او از مکتب هادیان راه حق است.

ظلم به خود و تجاوز به حقوق دیگران، هیچ علتی جز دور بودن از تعالیم انبیای خدا ندارد.

طغیان طاغوت، کبر مستکبر، اسراف مسرف، تبذیر مبذّر، ظلم ظالم، سکوت مظلوم، تجاوز متجاوز، بغی باغی، جهل جاهل، گمراهی گمراه، تجاوز متجاوز، همه و همه نتیجه دوری انسان از نبوت انبیا و امامت امامان و ولایت اولیای خداست.

انسان از تمام موجودات عالم در عقل و استعداد برتر و نیرومندتر است. به فعلیت رسیدن این عقل و استعداد، در پرتو فروغ نبوت و امامت میسر است. اگر انسان برای پخته شدن امور معنوی و مادی از آفتاب وجود انبیا بهره گیرد، به مقام خلافت از خدا می رسد، و اگر از این خورشید نوربخش چهره جان بپوشاند دچار ظلمت و سردرگمی شده و به موجودی پوچ و پوک تبدیل گشته و به نقطه شقاوت و هلاکت و فلاکت می رسد.

اصول دعوت انبیا

قرآن مجید اصول دعوت انبیا را به شرح زیر بیان می کند، به این معنا که آن بزرگواران بشریت را دعوت می کردند به:

۱ - معرفت و شناخت حضرت حق.

۲ - فقط و فقط پرستش پروردگار.

۳ - توجه به پند و موعظه و نصیحت هادیان.

۴ - تقوا و پرهیز از تمام گناهان ظاهری و باطنی.

۵ - توجه به روز قیامت.

ص: ۲۴۲

- ۶ - رهروی در راه فلاح و رستگاری.
- ۷ - توجه به نعمت های حق و راه به دست آوردن و خرج آن.
- ۸ - سیر کردن در راه حق با نیت پاک و خالص.
- ۹ - آراسته شدن به حقیقت توبه.
- ۱۰ - دوری از هر نوع بت و بت پرستی.
- ۱۱ - توجه به اسما و صفات حضرت رب.
- ۱۲ - دوری از دشمنان خدا چه برونی چه درونی.
- ۱۳ - ادامه حرکت و ثبوت قدم در راه خدا تا زمان خروج از دنیا.
- ۱۴ - حرکت برای به دست آوردن حسنات دنیا و آخرت.
- ۱۵ - قرار گرفتن در مدار صدق و صداقت.
- ۱۶ - شناخت دشمنان حق و دوری از آنها.
- ۱۷ - به دست آوردن قلب سلیم.
- ۱۸ - صبر و استقامت در برابر حوادث.
- ۱۹ - نیکی به دیگران در همه شئون.
- ۲۰ - دوستی و معاشرت با دوستان خدا.
- ۲۱ - دوری از شهوات و امیال و غرایز غلط و شیطانی.
- ۲۲ - عبرت گرفتن از عاقبت ستمکاران و مجرمان.
- ۲۳ - دوری از رذایل اخلاقی.
- ۲۴ - توجه به زندگی و تربیت همسر و فرزند.
- ۲۵ - سلامت در ترازو داری.

۲۶ - دوری از فساد در خانه و جامعه.

۲۷ - اصلاح خود و دیگران.

۲۸ - امر به معروف و نهی از منکر.

ص: ۲۴۳

۲۹ - مبارزه و جنگ با ستمگران و جهاد فی سبیل اللّٰه.

۳۰ - انفاق علم، مال، آبرو و قدرت در راه حق.

۳۱ - توجّه به حال محرومان و مستضعفان.

۳۲ - استفاده مشروع از نعم الهی.

۳۳ - قضاوت به حق.

۳۴ - حکومت به عدل.

۳۵ - آباد کردن زمین.

۳۶ - توجّه به وحدت و اتّفاق.

۳۷ - حفظ مال یتیم.

۳۸ - وفای به عهد.

۳۹ - اقامه نماز.

۴۰ - احسان و محبّت به پدر و مادر.

۴۱ - مطالعه در آثار هستی.

۴۲ - مطالعه در حقایق ملکوتیه.

۴۳ - مناجات با خدا.

۴۴ - کظم غیظ.

۴۵ - عفو و گذشت.

۴۶ - ترس از عذاب قیامت.

۴۷ - رعایت و حفظ امانت.

۴۸ - میانه روی در همه ابعاد حیات.

۴۹ - خشوع و خضوع و تواضع.

۵۰ - تحصیل علم و دانش.

راستی، وظیفهٔ عقلی و وجدانی انسان است که از چنین انسان‌های کاملی که

ص: ۲۴۴

عشقی جز دستگیری از انسان ندارند و تعالیم آنان رشد دهنده عقل، روشن کننده قلب، تصفیه کننده نفس، پاک کننده روح، سالم کننده اعضای بدن و آباد کننده دنیا و آخرت است پیروی و متابعت نماید.

سریچی از این انسان های والا و دشمنی با ایشان و روی گرداندن از تعالیم ثمربخش آن بزرگواران، محصولی جز شقاوت و هلاکت و غرق شدن بساط زندگی در فسق و جور و فساد و ظلم ندارد.

پیروان انبیا و متابعان اولیا که با گذشت از شهوات و لذات و مقامات و مال و منال به مدار اطاعت از آنان درمی آیند، در پیشگاه حضرت رب از ارزشی والا برخوردارند، که کسی جز حق از آن ارزش آگاهی ندارد.

قرب به انبیا، قرب به خدا است و اطاعت از اولیا، اطاعت از الله است.

انسان در دوره تاریخ به مانند دوری از انبیا ظلمی به خود روا نداشته است.

بدون قبول هدایت انبیا، رهایی از شرّ هوای نفس و جنایات طاغوت امکان پذیر نیست.

ای بشر ای آیت کبرای حق آینه طلعت زیبای حق

ای بشر ای ماحصل ممکنات ای تو گل سرسبد کاینات

ای دُر یکدانه دریای دل ای گهر گم شده در آب و گل

ای فلکی از چه زمینی شادی شاد به این خاک نشینی شادی

از چه سبب دیده ز خود دوختی این همه غفلت ز که آموختی

نیک نظر کن که ز پا تا به سر چستی ای گشته ز خود بی خبر

(صغیر)

نشانه های پیروان انبیا بر اساس معارف الهیه

ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق هرگونه نعمت عنایت شده از جانب حق، ایمان

به تمام کتب آسمانی، یقین به آخرت، ایمان به ملائکه، پرداخت مال به اقوام فقیر و یتیم و مسکین و در راه مانده و سؤال کننده و بردگان، وفای به عهد و نذر، صبر در مصیبت و معصیت و اطاعت، جهاد در راه خدا، صدق و راستی، شنیدن حق، به عمل گذاشتن حق، سرعت کردن برای به دست آوردن مغفرت و بهشت، توبه از گناه، اصرار نداشتن بر صغیره، فرار از ضعف و سستی در امور دنییه، دوری از اسراف، ثبات قدم، اجابت دعوت حق در همه شئون، خشیت و خوف از خدا، ذکر حق و مناجات با محبوب در دل شب، هجرت در راه حق، تحمل آزار در راه خدا، کشتن دشمن و شهید شدن، اخوت و برادری، اضافه شدن ایمان بر اثر تلاوت آیات الهیه، پناه دادن به بی پناه، یاری دادن به مظلوم، دوستی با اهل ایمان، امر به معروف و نهی از منکر، وفای به عهد فطری و عقلی و شرعی و اجتماعی تا پایان عمر، صلۀ رحم، جبران گناهان با حسنات، امید به لطف حق، حفظ شهوت از حرام، رعایت امانت، تواضع در حرکت و زندگی، پرهیز از برخورد غیرواقعی با جاهل، شب زنده داری، پرهیز از بخل، دوری از زنا، دوری از شرک، دوری از قتل نفس، عمل صالح، کار خیر، شاهد نشدن بر قول زور، پرهیز از لغو، تسییح و تحمید حق، شدت بر کفار، رحمت بر مؤمنان، شک نداشتن در حقایق، تقوا و پرهیزکاری، استغفار در سحر، اطعام طعام، خوف از حساب، قرائت قرآن، فهم قرآن، عمل به قرآن، خلوص در عمل، حفظ زبان، حفظ چشم، دوری از مال حرام، فرار از ربا، ورع و پاکدامنی، قناعت به رزق حق، انصاف دادن به مردم، رعایت حق زن و فرزند، خوش خلقی، پرهیز از شر، دوری از فساد، فرار از مسکر، وقار در برابر حوادث، شکر بر نعمت، خدمت به مردم، کم خوری، کم گویی، غنیمت دانستن جوانی و سلامت بدن و فراغت و مال و حیات، دوری از فخر و افتخار، پرهیز از جهل و سفاهت، افشای سلام، انتظار صلاه، فرار از هوای نفس، دوری از عجب، میانه روی در فقر و غنا، اجرای عدالت در همه امور، رعایت حق کارگر، رغبت به آخرت، روزه

رمضان، حجّ خانه خدا، عشق به اهل بیت، اطاعت از ائمه معصومین، اطاعت از رهبر عادل، تقویت عقل، همنشینی با اهل الله، پرهیز از عیبجویی، گریه بر گناه، وسعت دادن به اهل و عیال، قبول دعوت مؤمن، حیای از حق، دوری از جمع مال، فرار از طول امل، نصیحت به مردم، عشق به لقای حق، طهارت ظاهر و باطن، دوری از نَمّامی، خیرخواهی برای همه، حلّ مشکل مردم در نهان و آشکار، احترام به بزرگتر، احسان به والدین، رعایت حقّ معاشر، توجه به حقوق همسایه، دوری از خیانت، چشمداشت به خداوند، دعا برای مردم، اقبال به مسجد، تحصیل حکمت، تشویق مردم به خیر، اندیشه در عاقبت و بسیاری از امور دیگر که در قرآن مجید و کتب روایی ما آمده است، همه و همه از نشانه های پیروان انبیاست.

آراسته به این حقایق، پیرو واقعی رسولان الهی و مشمول عنایت و رحمت حق و مورد دعای انبیا و ائمه علیهم السلام و به خصوص امام عارفان است.

خدا را جمع نتوان با هوا کرد یکی از این دو را باید رها کرد

ولی ترک خدا گفتن محال است که هر کس کرد خود را مبتلا کرد

به ملک عافیت ره برد آنکو به دانائی حذر زین ابتلا کرد

خنک آنکو به توفیق خدایی خدا بگرفت و ترک هر هوا کرد

زهی دانای رند با کفایت که بر حدّ کفایت اکتفا کرد

خدا زانکس رضا باشد که خود را به تقدیر خدای خود رضا کرد

(صغیر)

هدایت انبیا و مبارزه انسان با شیطان

اشاره

حیات بدون هدایت انبیا، عین ظلمت و گمراهی است، و حرکت بدون دلالت و راهنمایی پیامبران، پایانش عذاب دردناک الهی است.

انبیای خدا بر اساس وحی، انسان را مرکب از جسم، عقل، قلب، روح و نفس

ص: ۲۴۷

می دانند و برای هر کدام از این حقایق قواعدی عرضه کرده اند، که به کارگیری آن قواعد از وجود انسان شجره طیبه و منبعی الهی به وجود می آورد.

انسان باید خود را با چشم انبیا تماشا کند تا تمام حقایق وجودی خویش را ببیند، و با هر یک به فراخور هویت و موجودیتش رفتار کند.

عقل را با علم تغذیه کند، قلب را با عقاید حقه، نفس را با حسنات اخلاقیه، روح را با حالات الهیه، و جسم و اعضایش را با امر و نهی ملکوتیه.

انسان بدون کمک گیری از هدایت انبیا همچون ابلیس لعین، آن دیو رجیم، یک چشم خواهد شد، و با یک چشم خواهد نگرست، آنوقت است که خود را جز جسم نبیند و همه هستی را در همین حیات زودگذر و بی ارزش مادی خلاصه کند، و جز خور و خواب و شهوات کاری انجام ندهد.

خودبینی شیطان در کلام سعدالدین حمویه

عارف بیدار، سعدالدین حمویه می گوید:

«بدان که دیو یک چشم است و آن یک چشم طولانی است به خود فرو می نگرد.

اشارت در این، آن است که وی خودبین است و حق بین نیست. و آن که یک چشم دارد آن است که چشم او جسم می بیند و چشم جان بین ندارد. ندیدی که چشم ابلیس جسم آدم دید، نه جوهر آدم؟ بایستی که ابلیس در آینه جسم آدم جوهر جان آدم دیدی، و واجد واحد گشتی، و ساجد ماجد گشتی، اما مغرور بود به نفس خود، و مسرور به طاعت بی جان و مُعَجَب به صفت ناریه؛ در نار نگرست او را بالای اخوان خود دید. چون باد و خاک و آب از چشمش بیرون رفت، باد هستی در سرش افتاد. در آدم خاکی چون نگه کرد گفت:

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ « (۱)

گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل ساختی.

لاجرم طوق لعنت در گردنش افتاد و از مقام قرب رب محروم گشت. و معنی لعنت بُعد باشد، و بُعد آن است که چشم او جسم دید و از دیدن جان محروم گشت.

و عالم جسم کثیف است و ثقیل، و اقتضای کثافت و غلظت سیفل باشد و خفا و ظلمت. و عالم روحانی لطیف است و خفیف، و اقتضای لطافت و خفت علو باشد و ظهور نور.

سلیمان از برای آن بر باد نشست که پای بر سر هوا نهاده بود، و آتش هستی به آب نیستی خاک گردانیده بود؛ لاجرم بامداد، یک ماهه رهش می برد و شبانگاه، یک ماهه رهش بازمی آورد:

غُدُوهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ « (۲)

که رفتن صبح گاهش [به اندازه] یک ماه و رفتن شام گاهش [به اندازه] یک ماه بود؛

و عالم صغرای نفس خود را مسخر کرده بود، لاجرم عالم کبری و هر چه در او بود مسخر وی گشت.

اکنون سلیمان صفت شو تا بر نگین انگشتریت نقش «الله» بر آید، و یوسف حُسن تو از چاه همچو ماه نماید، در منابر و مساجد خطبه به نام تو کنند، و در بلاد عالم سکه به نام تو زنند، و نشان بی نشان از تو پرسند، و قبله قلوب گردی، و مسجد نفوس شوی، و عقول و ارواح بر مدینه اشباح حمد و ثنای تو خوانند و تسبیح و

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - ص (۳۸) : ۷۶.

۲- (۲) - سبأ (۳۴) : ۱۲. [۱]

تهلیل تو گویند، و پرگار امر و ارادت به اذن تو گردد، و گرددت همه اشیا در آیند، و تو نقطه دایره وجود گردی، و خلق عالمین را مسجود گردی و معبود شوی، و مراد تو باشی و مقصود تو گردی، و آدمیان روی به تو آورند و دیو و پری کمر تسلیم بر میان بندند، و وحوش و طیور با تو انس گیرند. مشرقیان غلام شوند و مغربیان در دام افتند، جنوبیان و شمالیان سر بر سر پای تو نهند، و بر عرصه وجود تو ترکان معانی برانگیخته شود، تا تیر و کمان حروب با صورت بی معنا بر دعوی، بر هم شکنند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ وَثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ، تَمْلِكُونَ بِهِمَا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ، وَتَنْقِضُ بِهِمَا الْأُمَّمَ، وَتَدْخُلُونَ بِهِمَا الْجَنَّةَ وَتَنْجُونَ بِهِمَا النَّارَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ. (۱)

من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که راندنش در زبان آسان، ولی در میزان عمل سنگین است، با این دو کلمه (به شرط تحقق عملی آن) مالک عرب و عجم می شوید، امت ها مطیع شما می گردند، از برکت آن دو حقیقت به بهشت می روید، و از جهنم خلاص می گردید. آن دو، شهادت به وحدانیت حق و رسالت من است.

چهار طهارت برای کمال انسان

عرفای والا مقام، سالکان راه حقیقت، والهان مشتاق، دانایان عاشق، راهروان با بصیرت، براساس معارف الهیه، راه رسیدن به مقام خلافت الهی را در چهار طهارت می دانند:

۱ - طهارت بدن و لباس از نجاست ظاهری. چه، این نجاست موجب بُعد از خدا می شود در عباداتی که مشروط به طهارت است، و عبادت برای قرب به حق است

ص: ۲۵۰

۱- (۱) - الارشاد، شیخ مفید: ۴۹/۱؛ [۱] موسوعه التاريخ الاسلامیه، محمد هادی یوسفی: ۴۲۰/۱؛ انوار العلویه: ۳۹.

و مقدمه آن طهارت.

۲ - طهارت هر یک از اعضا از معاصی. مثلاً نجاست چشم نظر بر نامحرم است، و نجاست دست آزار مردم به هر شکل و صورتی، و نجاست گوش غیبت شنیدن، و نجاست زبان دروغ و فحش و استهزا و باطل گویی و تهمت است.

۳ - طهارت باطن است از صفات ذمیمه. چه، هر یک از صفات ناپسند که در باطن انسان است نجاستی است که باعث حجاب سالک است از وصول به قرب حق.

۴ - طهارت سر است از غیر حق.

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمٌ لِلَّهِ وَحَرَامٌ عَلَى حَرَمِ اللَّهِ أَنْ يَلْجَ فِيهِ غَيْرُ اللَّهِ. (۱)

دل مؤمن حرم خداست، رفت و آمد غیر در حرم خدا حرام است.

يَا دَاوُدُ! بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ بِأَنِّي غَفُورٌ، وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ بِأَنِّي غَيُورٌ. (۲)

ای داود! گناهکاران را به مغفرت و آمرزش من بشارت بده، و اهل صدق و صفا را از غیرت من بترسان.

و این همه فیض که بر شمرده اند و مخصوص انسان است جز در سایه ثبوت انبیا و پیروی از آن مردان الهی به دست نمی آید.

آدمی گنجینه سر حق است گر چه در بحر هوس مستغرق است

گنج کونین است ذات آدمی هست بی پایان صفات آدمی

گر وجود خویش بشناسد تمام در شناسایی حق یابد نظام

نفس انسانی است مرآت جمال روح انسانی است مرآت کمال

گر بود مرآت صاف و پر ضیا عکس گیرد از جمال کبریا

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - بحر المعارف: ۲۹۰؛ الخصائص الفاطمیه: ۲/۲۱۰، با کمی اختلاف.

۲- (۲) - بحر المعارف: ۲۹۰؛ بحار الأنوار: ۳۲۱/۶۹، باب ۱۱۷، [۱] با کمی اختلاف.

حیات جدای از انبیا

حیات جدای از انبیا، منبع خطرات عجیبی است. قرآن مجید و روایات و دعاها به این خطرات اشاره کرده اند.

ذکر تمام آن خطرات از حوصله این رساله خارج است. برای نمونه به ترجمه متنی که به عنوان تعقیب نماز مغرب از معصوم علیه السلام رسیده است، اشاره می کنم:

الهی! به تو پناه می برم از نفسی که قانع نشود، و شکمی که سیر نگردد، و چشمی که سرشک نبارد، و دلی که خشوع نیابد، و نمازی که قبول نشود، و عملی که سود نبخشد، و دعائی که مستجاب نگردد. و پناه می برم به تو از پیشامدهای ناگوار و رسیدن بدبختی، و سرزنش دشمنان، و بلائی طاقت فرسا، و عمل ناپسند. و پناه می برم به تو از فقر و کفر و نیرنگ و بی صبری، و بد آوری و از بلائی که صبر بر آن ندارم، و از درد بی دوا، و غلبه مردان، و خسران در قیامت، و بد آوردن در نفس و اهل و مال و دین و فرزند و هنگام روبه رو شدن با فرشته مرگ. و پناه می برم به حق از آدم بد و همسایه بد، و همنشین بد و وقت بد، و از شرّ هر آنچه در زمین فرو رود و از آن برآید و هر چه از آسمان فرو ریزد و در آن بالا رود، و از شرّ پیشامدهای ناگوار شب و روز، جز پیشامدی که به خوبی وارد شود و از شرّ هر جنبنده ای که پروردگارم زمامدار اوست که پروردگارم بر راه راست است. (۱)

آنان که با خیال تو روزی به سر کنند نبود عجب که در دل آتش گذر کنند

ص: ۲۵۲

کی با چنین جمال نظر با قمر کنند یا با چنین مقال خیال شکر کنند

تا کوی توست بهر چه جای دیگر شوند تا عشق توست بهر چه کار دیگر کنند

(وصال شیرازی)

انسان درخت و شجره ای است که بالقوه دارای هر نوع ثمر ظاهری و باطنی است و تاریخ حیات ثابت کرده است که این شجره، منافع و میوه هایش جز در سایه تربیت انبیا و اولیا به فعلیت نمی رسد.

این موجودی که در قرآن مجید از وی به عنوان احسن تقویم یاد شده اگر به دست غیر انبیا بیفتد به اسفل سافلین خواهد رسید.

نبات این زمین با نسیم مسائل وحی و باغبانی انبیا و اولیا روئیده خواهد شد، و اصلش ثابت و فرعش آسمان ها را پر خواهد کرد.

اگر خود را به دست انبیا نسپارید، دشمنان درونی و برونی دمار از روزگار شما در آورند، و بود و نبود شما را به باد دهند، و از شما جز شرّ و پستی، رذالت و دنائت، آلودگی و معصیت چیزی نخواهند گذاشت.

طوایف انسان ها بر اساس تقسیم قرآن

اشاره

قرآن مجید بر مبنای عقاید و اخلاق و اعمال، آدمیان را سه طایفه می داند. این تقسیم به طور مفصل در سوره مبارکه واقعه و به نحو مختصر در سوره های دیگر قرآن مجید آمده است.

۱ - مقرّبان

۲ - اصحاب یمین

ص: ۲۵۳

مقربان

مقربان، به صریح آیات کتاب حق، پیامبران و امامان معصوم هستند که از نظر عقیده و اخلاق و عمل، مافوق جنّ و انس و ملک اند.

ایمان آنان ایمان شهودی، و اخلاقشان اخلاق حق و اعمالشان در همه شئون خالص ترین عمل و پر ارزش ترین حرکت برای خدا بود.

اصحاب یمین

اصحاب یمین یا «میمنه» به دلالت آیات قرآن، آن انسان هائی هستند که در عقیده و عمل و اخلاق با تمام وجود پیرو انبیا و تابع امامان هدایت می باشند، آن مردان و زنانی که شاگردان قابل قبولی برای نبوت و امامت بوده و آن انسان های والایی که چیزی را در زندگی بر برنامه های حق مقدم نمی دارند، آن مردان و زنان با وفائی که در راه استقرار مکتب انبیا از همه چیز خود گذشتند، و برای ادامه راه پیامبران از هیچ زحمت و کوششی دریغ نوزیدند.

اصحاب شمال

اصحاب شمال یا «مشّمه» آن مردان و زنانی هستند که در برابر مکتب حق و انبیای الهی که مبلغان آن بودند تکبر ورزیدند و در هیچ برنامه ای حاضر به پذیرش حق نشدند، مردان و زنانی که فاسد بودند و شایع کننده فساد در مجتمع انسانی.

آن مردان و زنانی که جز شکم و شهوت، و هوا و هوس، و بت و بت پرستی، ظلم و ستم، خدعه و خیانت، و تجاوز و شرارت، قتل و غارت، استعمار و استثمار انسان ها، ... هدفی و کاری نداشتند.

آن انسان هایی که از عقل و مغز، وجدان و انصاف، صفا و وفا چشم پوشیدند، و صفحات حیات را که می توانست با اسما و صفات حق رقم بخورد به لجن آلودگی و کثافت عقاید باطله و اخلاق ذمیمه و حرکات شیطانیه نجس کردند.

آنان که با حق مبارزه نمودند و تا می توانستند انبیا و ائمه و پیروان آنان را آزدند، و از هیچ کوششی در جهت خاموش کردن چراغ هدایت دریغ نکردند.

آنان که شب و روز خود را به بطالت سپری کردند و عمر گرانمایه را با شیطان و شیطنت معامله نمودند و دنیا را عرصه گاه بازیگری های خود دانستند و از هر حیوانی شریرتر شدند.

آنان که روح و قلب و حقیقت انسان را فراموش کردند و به این تصوّر نشستند که انسان جز گوشت و پوست و مستی استخوان چیز دیگری نیست؛ انسانی که قرآن مجید به خاطر روح و عقلش وی را ظرف خلافت از حق و علم اسما و هدایت و نورانیت و شرف و کرامت می داند.

آنان که ارزش ملکوتی انسان را به پست ترین مرحله رساندند و در گمراهی و گمراه کردن بیداد کردند.

خرّمی و سر سبزی حیات، سرور و نشاط زندگی، طراوت عرصه حیات انسان به وحی و نبوت و امامت و متابعت از واقعیت ها است.

رشد و کمال، معلول نبوت و امامت و پیروی از اولیای الهی است.

حقیقت طوایف انسان ها در کلام رازی

اشاره

نجم الدین رازی در شرح حال این سه طایفه و ترجمه حقیقت و باطن آنان، در رساله «عقل و عشق» می گوید:

«چون روح انسانی به قالب وی پیوندد، از حسن تدبیر و ترکیبی که در این صورت:

وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَتَكُمْ « (۱)

و شما را صورتگری کرد و صورت هایتان را نیکو گردانید.

رفته است، هر موضعی از مواضع ظاهر و باطن آن صورت قالب و محلّ ظهور صفتی از صفات روح شود، و چنانکه چشم محلّ ظهور صفت بینایی، و گوش محلّ شنوایی، و زبان محلّ گویایی و دل محلّ دانایی و باقی همچنین، پس به واسطه این محالّ جسمانی که هر یک قالب صفتی از صفات روح است معلوم شود که روح در عالم خویش بدین صفات موصوف بوده است و این قالب خلیفه روح آمد و آینه جمال نمای ذات و صفات او، تا به حسب هر صفت که در روح بود این جا در قالب محلیّ پدید آورد که مظهر آن صفت شود و آن صفت غیبی را در این عالم شهادت پیدا کند، تا چنانکه روح در عالم غیب مُدرک کلیات بود، در عالم شهادت مدرک جزئیات شود تا خلافت:

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ « (۲)

دانای نهان و آشکار است، و او حکیم و آگاه است.

پس چنانکه شخص انسانی مُنبی است از ذات روح، محلّ هر صفتی از شخص انسان منبئ است از آن صفت روح. چنانکه چشم محلّ بینایی است از آن که روح موصوف است به صفت بینایی، دل به حقیقت محلّ ظهور عقل آمد و منبئ است از آن که روح موصوف است به صفت عقل، چه عقل دانش محض است و دانش را دانایی باید که صفت دانش به ذات آن موصوف قائم باشد، چنانکه حق تعالی عالم است و علم صفت اوست و به ذات او قائم؛ اشارت:

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۶۴ [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۷۳ [۲]

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ ﴿١﴾

به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم.

بدین معناست، یعنی: چنانکه قالب خلیفه روح است تا صفات روح را آشکارا کند و به نیابت و خلافت روح در عالم شهادت بر کار شود، روح خلیفه حق است تا صفات حق آشکارا کند و به نیابت و خلافت وی در عالم غیب و شهادت به روح و قالب بر کار باشد.

پس خلائق در مرتبه خلافت:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ ۖ ﴿٢﴾

اوست کسی که شما را در زمین، جانشینان [نسل های گذشته] قرار داد.

سه طایفه آمدند چنانکه فرمود:

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ *
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۖ ﴿٣﴾

و شما سه گروه شوید * سعادتمندان، چه بلند مرتبه اند سعادتمندان! * و شقاوتمندان، چه دون پایه اند شقاوتمندان! * و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند، * اینان مقربان اند.

]

اصحاب مشئمه

[

ص: ۲۵۷

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۱۶۵. [۲]

۳- (۳) - واقعه (۵۶) : ۷ - ۱۱. [۳]

]

غلبه صفات حیوانی بر ملکی

[

طایفه ای را که صفات حیوانی، از بهیمی و سَبِعی و صفات شیطنت بر صفات مَلْکی روحانی غالب می آید، نور عقل ایشان مغلوب هوا و شهوت و طبیعت حیوانی می گردد و روی به طلب استیفای لذات و شهوات جسمانی می آورند و حرص و حسد و حقد و عداوت و غضب و شهوت و کبر و بخل و دیگر صفات ذمیمه حیوانی را پرورش می دهند تا به درکات سفلی می رسند:

ثُمَّ رَدَّ ذُنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ « (۱)

آن گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست ترین پستان باز گردانندیم.

آنها اصحاب مشمه اند.

]

غلبه صفات ملکی بر حیوانی

[

طایفه ای دیگر را که صفات مَلْکی روحانی بر صفات حیوانی جسمانی غالب می آید، هوا و شهوت ایشان مغلوب نور عقل می گردد تا در پرورش نور عقل و صفات حمیده می کوشند و نفی اخلاق ذمیمه می کنند، چه مصباح عقل را اخلاق حمیده چون روغن آمد و اخلاق ذمیمه چون آب.

و این طایفه دو صنف آمدند، صنفی آنند که پرورش عقل و اخلاق هم به نظر عقل دهند، عقل ایشان از ظلمت و آفت وهم و خیال صافی نباشد؛ هر چند به جهد تمام بکوشند عقل را به کمالیت خود نتوانند رسانند و از خلل شبهات و خیالات فاسد مصون نمانند، چه یک سرّ از اسرار شریعت آن است که در آن نوری تعبیه است که بر دارنده ظلمت طبیعت است و زایل کننده آفت وهم و خیال.

پس این طایفه چون بی نور شرع پرورش عقل دهند اگر چه نوعی از صفها حاصل کنند که ادراک بعضی معقولات توانند کرد، اما از ادراک امور اخروی و

تصدیق انبیا: و کشف حقایق بی بهره مانند و در طلب معرفت حق تعالی چون دیده عقل را بی نور شرع استعمال کنند و در تیه ضلالت سرگردان و متحیر شوند.

حدّ عقل در این معنی آن است که: اثبات وجود باری - جلّ جلاله - کند و اثبات صفات کمال و سلب صفات نقصان از ذات او؛ بدان مقدار معرفت، نجات حاصل نیاید، و اگر عقل را بی نور شرع در معرفت تکلیف کنند در آفت شبهات افتند، چنانکه فلاسفه جدای از شرع افتادند و انواع ضلالت ایشان را حاصل آمد، به اختلافات بسیار که با یکدیگر کردند و جمله دعوی برهان عقلی نمودند.

اگر عقل را در آن میدان مجال جولان بودی، اختلاف حاصل نیامدی، چنانکه در معقولاتی که عقل را مجال است هیچ اختلاف نیست که:

طَرِيقُ الْعَقْلِ وَاحِدٌ. (۱)

راه عقل یکی است.

]

اصحاب میمنه

[

و صنفی دیگر آنند که پرورش عقل به نظر شرع و متابعت انبیا: و نور ایمان داده اند، تا نور شرع و نور متابعت و نور ایمان، نور باصره بصر عقل ایشان شده است تا بدان نور هر کس به حسب استعداد خویش و قابلیت حصول آن نور، مُدرک حقایق غیب و امور اخروی شده اند، اگر چه از پس حجب بسیار نگریسته اند. اما عقل ایشان به دلالت نور ایمان از مدرکات غیبی تفرّس احوال آخرت کرده است و مصدّق آن بوده که:

اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ. (۲)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) - تفسیر ابن عربی: ۳۱۱/۲، ذیل آیه ۱۴ سوره حشر.

۲- (۲) - الکافی: ۲۱۸/۱، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۸/۱۲، باب ۲۰، حدیث ۱۵۵۷۹. [۲]

از فراست و هوشیاری مؤمن پروا کنید که او با نور خدا می نگردد.

این طایفه اصحاب میمنه اند، مشرب ایشان از عالم اعمال است، معاد ایشان درجات نعیم باشد، به این دلیل این طایفه را به معرفت ذات و صفات خداوندی به حقیقت راه نیست، که به آفت حجب صفات روحانی نورانی هنوز گرفتارند که:

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ. (۱)

همانا خدا را هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است.

و جای دیگر فرمود:

حِجَابُهُ النُّورُ، لَوْ كُشِفَتْ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَتَتْهُ إِلَّا بِبَصَرِهِ مِنْ خَلْقِهِ. (۲)

حجاب او نور است، که اگر بر طرف شود اشراقات وجه او تمام بینندگان را بسوزاند.

لاجرم با این طایفه گفتند: زنهار تا عقل با عقل را در میدان تفکر در ذات حق - جلّ و علا - جولان ندهید که نه حدّ وی است.

تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ. (۳)

در نعمت های خدا اندیشه کنید و در ذات خدا اندیشه ننمایید.

]

طائفة مقربان

[

آنجا که راهبر بی خودی است، و سیر در آن دریا جز به قدم فنا نتوان کرد، و عقل عین بقاست و ضدّ فنا، پس در آن دریا جز فانیان آتش عشق را سیر میسر نگرده؛

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۵۵، باب ۵؛ [۱] عوالی اللآلی: ۱۰۶/۴، حدیث ۱۵۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱/۷۳، باب ۱۰۰، ذیل حدیث ۲۶. [۳]

۳- (۳) - نخبه اللآلی فی شرح بدء الأمالی: ۱۹؛ الفتوحات المکیه: ۲۳۳/۳. [۴]

جای مقربان است و این طایفه سیم اند که:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * اولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ « (۱)

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آموزش] اند، * اینان مقربان اند.

تار و پود جامه وجود ایشان از پودی دیگرست، لاجرم گردن همت ایشان را جز به کمند جذبۀ عشق بند نتوان کرد، که از معدن ماورای کونین گوهر اوست.

اشارت «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» مگر در حق ایشان بر آن معناست که در بدایت فطر، روح ایشان سابق ارواح بوده است، و پیش از آن که به اشارت «کُن» از مکنم علم الله به عالم ارواح آمده است به سعادت قبول تشریف «يُجِبُّهُمْ» مخصوص و مشرف بوده و در عالم ارواح به سعادت قبول رشاش (۲) انوار:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ، فَمَنْ أَصَابَهُ ذَلِكَ التُّورُ اهْتَدَى، وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ. (۳)

همانا خداوند خلایق را در ظلمت آفرید، سپس از نور خود بر آنان پاشید، پس هر که آن نور بدو رسید هدایت یافت، و هر که بدو نرسید گمراه گشت.

از دیگران اختصاص:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى « (۴)

بی تردید کسانی که پیش تر از سوی ما وعده نیک به آنان داده اند، از دوزخ دورشان نگه می دارند.

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - واقعه (۵۶) : ۱۰ - ۱۱. [۱]

۲- (۲) - رشاش: آب یا اشک یا خون که بچکد یا مانند آن، مراد از رشاش انوار، چکیده های نور می باشد.

۳- (۳) - تفسیر ابن کثیر: ۱۷۸/۲، [۲] ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام.

۴- (۴) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۱. [۳]

یافته و چون به عالم قالب پیوست، اگر چه روزکی چند از برای پرورش قالب، او را در مرتع حیوانی فرو گذاشته، اما بدان باز نگذاشته ناگاه به کمند عنایت روی دل او را از کل آفرینش بگردانیده و سلسله محبت «يُحِبُّهُمْ» بجنبانیده و به آب رأفت و رحمت تخم «وَيُحِبُّونَهُ» را در زمین دل او پرورش داده و ندای لطف حق به سر جان او رسیده.

و آن طایفه را که به کمند جذبات الوهیت روی از مطالب بشریت و مقاصد نفسانی بگردانند و در سیر عبودیت به عالم ربوبیت رسانند و قابل فیض بی واسطه گردانند دو صنف اند:

یکی آنهاست که در عالم ارواح در صفوف:

الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ. (۱)

در صف اول بوده اند، قابل فیض الوهیت بی واسطه گشته، و ایشان انبیایند که در قبول نور هدایت مستقل اند.

و صنف دوم ارواح اولیاست که قابل فیض حق به واسطه تَتَّقُ (۲) ارواح انبیایند و در دولت متابعت ایشان. اما چون بر طینت روحانیت ایشان خمیر مایه رشاش:

«ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ» نهاده بودند چون به کمند جذبه روی از مزخرفات دنیاوی بگردانیدند، هم بدان نور از پس چندین هزار تقی عزت، جمال وحدت مشاهده کردند، چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. (۳)

خدایی را که [با چشم دل] ندیده ام نمی پرستم.

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۱/۵؛ من لایحضره الفقیه: ۳۸۰/۴، حدیث ۵۸۱۸.

۲- (۲) - تتق: خیمه، خرگاه، چادر بزرگ.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۷/۴، باب ۵، حدیث ۲؛ [۱] الکافی: ۹۸/۱، حدیث ۶. [۲]

مبادی عشق این جا پیدا گردد.

]

حقیقت عشق

[

تخم عشق در بدایت حال اگر چه به تصرف

«ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نوره» (۱) در زمین ارواح انداختند اما تا آب

«مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» بدان نرسید، سبزه «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» (۲) پیدا نیامد.

بلکه تخم عشق در بدایت بیخودی به دستکاری «يُحِبُّهُمْ» در زمین «يُحِبُّونَهُ» انداختند و آب أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ بدو رسانیدند سبزه
«قَالُوا بَلَى» (۳) پیدا آمد.

اول که شرر آتش عشق از قَدَاحَةُ:

فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ. (۴)

دوست داشتم تا شناخته گردم.

برخاست، هنوز نه عالم بود و نه آدم. حَرَّاقَةُ سیاه روی

«خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ» می بایست تا قابل آن شرر گردد که:

فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ. (۵)

پس خلائق را آفریدم تا شناخته شوم.

چون در این عالم کبریت صدق طلب را که به حقیقت کبریت احمر است آتش افروز آن شرر می کنند، از کبریت صدق
طلب که نتیجه «يُحِبُّونَهُ» است، شرر آن آتش که نتیجه «يُحِبُّهُمْ» است مشتعل می شود. آن شعله را «عشق» خوانند. چون آن
آتش

ص: ۲۶۳

٢-٢) - صافآت (٣٧) : ٩٩. [١]

٣-٣) - اعراف (٧) : ١٧٢. [٢]

٤-٤) - بحار الأنوار: ١٩٩/٨٤، باب ١٢؛ [٣] شرح نهج البلاغه: ١٦٣/٥.

٥-٥) - بحار الأنوار: ٣٤٤/٨٤، باب ١٣. [٤]

شعله کشید هر چه در خانه وجود هیزم صفات جسمانی و روحانی است جمله فراسوختن می آید. این جا عشق در عالم انسانی صفت قیامت را آشکارا کند، چنانکه خواجه صلی الله علیه و آله فرمود:

مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ. (۱)

از نشانه های قیامت آتشی است که از سوی یمن بیرون می آید که مردم را به سوی محشرشان سوق می دهد.

زمین صفات بشری را مبدل می کند:

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ « (۲)

[در] روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمان ها [به غیر این آسمان ها] تبدیل شود.

آسمان صفات روحانی را درنوردند:

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ « (۳)

روزی که آسمان را در هم می پیچیم، مانند در هم پیچیدن طومار.

چنانکه مصدر موجودات حضرت جلّت بود مرجع همان حضرت باشد:

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ « (۴)

بی تردید بازگشت به سوی پروردگار توست.

به همان ترتیب که آمدند روند. باز از کارگاه قدرت به عالم روحانیت آیند و از آن

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل: ۶/۴؛ [۱] عمده القاری: ۲۱۲/۲۴.

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴): ۴۸. [۲]

۳- (۳) - انبیاء (۲۱): ۱۰۴. [۳]

۴- (۴) - علق (۹۶): ۸. [۴]

روحانیت به جسمانیت، به همان قدم بازگرداندش:

كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» (۱)

همان گونه که نخستین بار آفریده ها را آفریدیم، دوباره آنان را باز می گردانیم.

چون آتش عشق در غلبات وقت، به خانه پردازی وجود صفات بشریت برخاست، در پناه نور شرع به هر قدمی که بر قانون متابعت که صورت فناست می زند، نور کشش که فنابخش حقیقی است از الطاف ربوبیت، استقبال او می کند که:

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا. (۲)

هر که یک و جب به من نزدیک شود من یک ذراع به او نزدیک می گردم.

در این مقام رونده جز به زمام کشتی عشق و قدم ذکر و بدرقه متابعت نتواند رفت که:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۳)

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

پس به حقیقت، عشق است که عاشق را به قدم نیستی به معشوق رساند و عقل، عاقل را به معقول بیش نرساند، و اتفاق علما و حکما است که حق تعالی معقول عقل هیچ عاقل نیست، زیرا بزرگان فرموده اند:

ص: ۲۶۵

۱- (۱) - انبیاء (۲۱): ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۲۹۸/۵، باب ۷، حدیث ۵۹۱۰؛ [۲] عوالی اللالی: ۵۶/۱، حدیث ۸۱. [۳]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۳۱. [۴]

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا تَكْنُفُهُ الْعُقُولُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَيَكْنُفُ الْعُقُولَ.

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَقَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.

چشمها او را در نیابد و خردها بر او احاط نکند و حالا آن که چشمها را دریابد و بر خردها احاطه کند، و جز به اندازه ای که او بخواهد به علم او احاطه نیابند و حال آن که علم او به همه چیز احاطه دارد.

پس چون عقل را بر آن حضرت راه نیست، رونده به قدم عقل بدان حضرت نتواند رسید؛ زیرا که موصوف به هستی است، الّا به قدم فاذکرونی « (۱) »، که ذکر حق است.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ « (۲) »

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد.

پس رفتگی که میسر می شود و صعودی که سوی حق صورت می بندد نیست الّا به واسطه عمل صالح، و عمل صالح وقتی باشد که بی شایبه ریا باشد. و مراد از ریا، هستی و در میان بودن شخص است در انواع طاعات و عبادات.

پس ذاکر به حق به قدم فاذکرونی راه حضرت اذکروکم سپرد و به کلی متوجه آن یار شود، به زمام کشتی عشق و بدرقه متابعت و دلالت جبریل عقل تا به سدره المنتهی روحانیت برود، که ساحل بحر عالم جبروت است و منتهای عالم معقول، پس جبریل عقل را خطاب رسد که:

لَوْ دَنَوْتَ أَنْمَلَهُ لَأَحْتَرَقْتَ. « (۳) »

ص: ۲۶۶

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۲. [۱]

۲- (۲) - فاطر (۳۵): ۱۰. [۲]

۳- (۳) - مستدرک سفیه البحار: ۱۵۴/۱۰؛ [۳] شرح الاسماء الحسنی: ۱۵/۲.

اگر به اندازه سر انگشتی نزدیکتر شوی خواهی سوخت.

از آنجا راه جز به راهبری رفر (۱) عشق نتواند بود، این جاست که عشق از کسوت عین و شین و قاف بیرون آید و در کسوت جذبه روی بنماید. به یک جذبه سالک را از قاب قوسین سر حدّ وجود بگذرانند و در مقام او اذنی بر بساط قربت نشانند که:

جَذْبُهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ. (۲)

یعنی به معامله ثقلین آنجا نتواند رسید جز به جذبه. و این جا ذکر نیز از قشر فاذکرونی بیرون آید، سلطان اذکروکم جمال بنماید، ذاکر مذکور گردد و عاشق معشوق شود، و چون عشق عاشق را به معشوق رسانید، عشق دلالت صفت بر در بماند.

عاشق چون قدم در بارگاه وصال معشوق نهاد پروانه صفت نقد هستی عاشق را نثار قدم شعله شمع جلال معشوقی کند تا معشوق به نور جمال خویش عاشق سوخته را میزبانی کند.

هستی مجازی عاشقی برخاسته و هستی حقیقی معشوقی از خفای کُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا متجلی شده، از عاشق جز نام نماند.

اشارت:

لا- يَزَالُ الْعَبِيدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى النَّوَافِلِ وَالْعِبَادَاتِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ لَهُ سَمِعًا وَبَصِيرًا وَلِسَانًا وَيَدًا، فَبِي يُبَصِّرُ وَبِي يَنْطِقُ وَبِي يَسْمَعُ وَبِي يَبْطِشُ. (۳)

ص: ۲۶۷

۱- (۱) - رفر: فرش، گسترده، دامن خرگاه.

۲- (۲) - كشف الخفاء: ۳۳۲/۱، حدیث ۱۰۶۹؛ التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۱۷۶/۴. [۱]

۳- (۳) - مشارق انوار الیقین: ۲۲۵، با کمی اختلاف؛ مفتاح الفلاح: ۳۶۷. [۲]

بنده، پیوسته با انجام مستحبات به من نزدیکی می جوید تا آنجا که او را دوست دارم، چون او را دوست داشتم گوش و چشم و زبان و دست او می شوم، پس به من می بیند و به من سخن می گوید و به من می شنود و به من همه چیز را می گیرد.

بدین معنی باشد.

فایده تکرار لفظ **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** این جا محقق گردد، چون دانستی که **السَّابِقُونَ** در بدایت آنها بودند که در خطاب **كُنْ** سابق ارواح بودند، در نهایت که وقت مراجعت است به خطاب **إِزْجِعِ إِلَى رَبِّكَ** (۱)، گوی مسابقت در میدان قربت هم ایشان ربوده اند که:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۲)

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند، * اینان مقربان اند.

یعنی:

السَّابِقُونَ الْأُولُونَ بِالْخُرُوجِ عَنِ غَيْبِ الْغَيْبِ، هُمُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ بِالرُّجُوعِ إِلَى غَيْبِ الْغَيْبِ.

نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ رمزی بدین معناست. (۳)

حیات جدای از انبیا علیهم السلام

اشاره

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - فجر (۸۹) : ۲۸. [۱]

۲- (۲) - واقعه (۵۶) : ۱۰ - ۱۱. [۲]

۳- (۳) - عقل و عشق، نجم الدین رازی: ۱۵، با اندکی تلخیص.

«اللَّهُمَّ وَاتَّبِعِ الرَّسُولَ وَ مُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ» به مسأله حیات واقعی انسان که پیروی از انبیای الهی است؛ اشاره می فرماید و خداوند متعال هم همه انسان ها را به پذیرش این حیات حقیقی فرا می خواند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۱)

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل و مانع می شود [تا حق را باطل و باطل را حق مپندارد] و مسلماً همه شما به سوی او گردآوری خواهید شد.

دعوت اسلام به سوی حیات و زندگی است، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی به معنای واقعی، حیات اخلاقی و اجتماعی در تمام زمینه ها.

اقسام حیات در قرآن

«این پرسش است که آیا مردم قبل از اسلام و دعوت پیامبر مرده بودند که قرآن آنها را دعوت به حیات می کند؟

پاسخ سؤال این است که: آنها فاقد حیات از منظر قرآن بودند. حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد، که قرآن به همه آنها اشاره کرده است:

۱- گاهی به معنای حیات گیاهی آمده است:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ

ص: ۲۶۹

بدانید که خدا زمین را پس از مردگی اش زنده می کند. همانا ما نشانه ها [ی ربوبیت و قدرت خود] را برای شما بیان کردیم تا ببیندیشید.

۲- گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده است:

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲)

یقیناً مردگان را زنده می کند؛ زیرا او بر هر کاری تواناست.

۳- زمانی به معنای حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۳)

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی ها [ی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟! این گونه برای کافران [به خاطر لجاجت و عنادشان] آنچه انجام می دادند، آراسته شد [تا گمان کنند اعمالی را که انجام می دهند نیکوست.]

۴- گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده است:

يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» (۴)

ص: ۲۷۰

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۱۷. [۱]

۲- (۲) - فصلت (۴۱) : ۳۹. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۲۲. [۳]

۴- (۴) - فجر (۸۹) : ۲۴. [۴]

می گوید: ای کاش برای این زندگی ام [عبادت خالصانه و کار نیک] پیش فرستاده بودم.

۵- زمانی به معنای علم و توانایی بی حد است آن چنان که درباره خدا می گوئیم:

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بُدْنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ﴿١﴾

و بر آن زنده ای که هرگز نمی میرد توکل کن، و او را همراه با ستایش تسبیح گوی، و کافی است که او به گناهان بندگانش آگاه باشد.

با توجه به این اقسام که مردم عصر جاهلی گرچه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند، قرآن آمد و آنها را دعوت به حیات و زندگی کرد و دین اسلام یک دین راستین است که حرکت، در همه زمینه های زندگی ایجاد می کند و روح به فکر و اندیشه می دهد. احساس مسئولیت می آفریند؛ همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد می کند و به تمام معنی حیات آفرین می باشد.

و دعوت حیاتی در وهله اول مربوط به جهاد و ایمان و قرآن و بهشت است که از عوامل اصلی حیات می باشد. هر چند مفهوم آیه محدود است ولی شامل هر برنامه و هر دستوری که شکلی از اشکال حیات انسانی را بیافریند؛ می باشد. ﴿٢﴾

حقیقت دعوت انبیا علیهم السلام

«حقیقت امر و رکن واقعی این دعوت چیزی است که انسان را از پرتگاه فنا و هلاکت، رهایی داده و زنده اش می کند.

زندگی گران بهاترین متاعی است که موجود زنده برای خود سراغ دارد. و در

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - فجر (۸۹) : ۲۴. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵) : ۵۸.

ماورای زندگی غیر از عدم و بطلان چیزی دیگری نیست. و این ارزش را برای زندگی به خاطر اثر آن قائل است که عبارت از شعور و اراده که نشاط و سعادت زندگی به آن است، پس به این جهت همواره از جهل و نداشتن حریت اراده و اختیار می‌گزیزد.

انسان هم که یکی از موجودات زنده است، مانند همه موجودات مجهز به سلاحی که زندگی معنوی او حقیقت وجود اوست. همان طور که تمامی انواع موجودات مسلح به سلاحی که حافظ وجود و بقایشان باشد، هستند، و سلاح انسان همان اراده و اختیار اوست که خیرات و منافع او را از شرور و مضارّش مشخص نموده و او را به آن یکی سوق و از دیگری زندهار می‌دهد.

این هدایت الهی که نوع انسانی را به سوی سعادت و خیر و منافع وجودش دلالت می‌کند هدایتی تکوینی است و از مشخصات نحوه خلقت اوست.

انسان سعادت وجود خود را به طور قطع درک می‌کند. و در این درکش دچار تردید نمی‌شود. اگر در جایی دچار غفلت و شبهه شود به خاطر تأثیر عوامل و اسباب نامناسب دیگری است که موجودی را از مسیر خیرات و منافع آن به سوی ضرر و شرش سوق می‌دهد. همان طور که در قرآن بر روی آن پافشاری نموده و می‌فرماید:

راه سعادت و علم و عملی که منتهی به آن می‌شود بر هیچ انسانی پوشیده و مخفی نیست و هر انسانی به فطرت خود می‌فهمد که چه معارفی را باید معتقد باشد و چه کارهایی را باید بکند.

فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

ص: ۲۷۲

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

گاهی انسان در اعتقاد یا عملش از طریق حق منحرف شده و دچار اشتباه می گردد ولیکن این خط مستند به فطرت انسان و هدایت الهی نیست، بلکه به خاطر این است که او خودش عقل خود را دزدیده و در اثر پیروی هوای نفس و تسویلات جنود شیطان، راه رشد خود را گم کرده است.

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۱)

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود [بر این که شایسته هدایت نیست] گمراه کرد، و بر گوش و دلش مُهر [تیره بختی] نهاد، و بر چشم [دلش] پرده ای قرار داده است، پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر [حقایق] نمی شوید؟

پس این علم و عملی که فطرت انسانی انسان را به سوی آن دعوت می کند از لوازم زندگی سعید انسانی است که جا دارد نامش را زندگی گذاشت و چنین زندگی به چنین علم و عملی نیازمند است.

پس برای آدمی یک زندگی حقیقی هست که اشرف و کامل تر از حیات پست

ص: ۲۷۳

دنیایی اوست و وقتی به آن زندگی می رسد که استعدادش کامل و رسیده شده باشد. این تمامیت استعداد به وسیله آراستگی به دین و دخول در زمرة اولیای صالحین، دست می دهد.

آیه شریفه سوره انفال اشاره به همان استعداد نموده و می فرماید:

عمل کردن به آن دستورهایی که دعوت حقه اسلامی، بشر را به آن می خواند.

انسان را برای درک آن زندگی حقیقی مستعد می سازد همچنان که این زندگی حقیقی هم منشأ و منبع اسلام است. علم نافع و عمل صالح از آن زندگی سرچشمه می گیرد.

این دعوت مطلق است و از این که شامل مجموع دعوت های رسول خدا صلی الله علیه و آله که مایه زنده شدن دل هاست و یا دسته ای از دعوت هایش که طبیعت احیاء را دارد بشود، هیچ ابائی نداشته و همچنین شامل نتایج دعوت او که عبارت است از انواع زندگی های سعید حقیقی مانند زندگی اخروی در جوار خدا نیز می شود.

هر چند برخی در دعوت مورد شأن نزول آیه گفته اند که:

آیه حیات را در حکم جهاد می داند که جهاد مایه احیای امر شما و عزت دین شماست.

یا برخی دیگر گفته اند: ایمان و حق مایه حیات دل و کفر و باطل باعث مرده شدن دل است.

یا عدّه ای شما را به قرآن و علم دین می خوانند و دلیل آورده اند به این که علم مایه حیات و جهل در حقیقت مردن است و قرآن هم نور و هم حیات و هم علم است.

یا عدّه ای گفته اند: وقتی شما را می خوانند به بهشت یعنی بهشت، زندگی دائمی و نعمت باقی و زوال ناپذیر است.» (۱)

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - ترجمه تفسیر المیزان: ۵۲/۹ - ۵۷، ذیل آیه ۲۴ سوره انفال.

اگر انبیا نبودند و مکتب پر بار اسلام از روز نخست در جامعه بشریت نبود انسان چه سرنوشتی داشت؟ امروز اگر جهان بشریت به کلی از دعوت پیامبران بیگانه شود و ارزش های خشک و بی نور مادی را جانشین ارزش های الهی که در قالب دعوت انبیا منعکس شده است بنماید، دنیای وحشتناکی خواهیم داشت.

امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

لَا حَيَاةَ إِلَّا بِالذِّينِ وَ لَا مَوْتَ إِلَّا بِجُحُودِ الْيَقِينِ، فَاشْرَبُوا الْعَذْبَ الْفُرَاتِ يُبَبِّهَكُمْ مِنْ نَوْمَةِ السُّبَاتِ، وَ إِيَّاكُمْ وَ السَّمَائِمِ الْمُهْلِكَاتِ. (۱)

زندگی جز به دینداری نیست و مرگ جز با از دست دادن یقین نیست، پس از آب شیرین و گوارا بنوشید تا شما را از خواب غفلت بیدار کند و از سموم کشنده بپرهیزد.

بنابراین یکتاپرستی مایه حیات جان بشر است و امیدواری به عمل به دین خدا و زنده نگه داشتن دل به سلوک با صاحب دلان که راه حق را پیموده اند؛ همان گونه که حضرت علی علیه السلام می فرماید:

مُعَاشَرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ. (۲)

ارتباط با دارندگان فضیلت ها مایه زندگی دل هاست.

آبادی دل و جان ها به ارتباط صحیح با بزرگان اهل وحی و فضل است. و هر چه انسان به کانون ارزش ها نزدیک تر باشد از انحراف و گمراهی مصون می ماند. این

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱۷/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۴۰؛ [۱] الارشاد، شیخ مفید: ۲۹۶/۱. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم و درر الکلم: ۴۲۹، حدیث ۹۷۸۵. [۳]

است که پیامبر صلی الله علیه و آله چشمه ای از این ارتباط را به ما نشان می دهد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاةَ نُشْبِهِ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَيَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَ يَسِيْرُ كُنَّ الْجِنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ لِيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لِيُقْتَدِ بِالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ عَثَرْتِي خُلُقُوا مِنْ طِينَتِي،

اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِي وَ عِلْمِي، وَ وَيْلٌ لِلْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِي؛ اللَّهُمَّ لَا تُنَلِّهِمْ شَفَاعَتِي. (۱)

هر کسی دوست دارد که زندگی به مانند زندگی پیامبران داشته باشد و مرگی به مانند مرگ شهداء دارا باشد و در بهشتی که خداوند رحمان باغبان درختان آن است؛ سکونت گزیند، پس علی علیه السلام را پیروی کند و ولایت او را دوست بدارد؛ و به امامان بعد او تاسی کند؛ زیرا آنان اهل بیت من هستند و از سرشت من آفریده شده اند.

خدایا! از فهم و دانش من به آنان روزی فرما و وای بر رویگردانان امت من از آنان؛ خدایا! شفاعت مرا به آنان مرسال.

از سوی دیگر خداوند تعالی هم انسان را به زندگی خوب در دارالسلام که خانه سلامت و امتیت است؛ دعوت می فرماید:

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲)

و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشت عبر سرشت است] دعوت می کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می نماید.

هر گاه زندگی در دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد، آن تبدیل به دارالسلام می شود. و خداوند هر که را شایسته هدایت بداند به راه مستقیم فرا

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - الکافی: ۲۰۸/۱، حدیث ۳؛ [۱] الأمالی، شیخ طوسی: ۵۷۸، حدیث ۱۱۹۵. [۲]

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۲۵. [۳]

می خواند.

پس انسان هر چه از کانون امتیت و سلامت و هدایت دینی دور گردد و راه جدایی و مبارزه را پی بگیرد نه تنها از حمایت های خداوند محروم می شود؛ بلکه در دام های شیطانی و ذلت آور حیوانی اسیر می شود و زندگی او به مرگی ننگین و تلخ همراه با رسوایی دنیایی و دشنام بندگان خدا، پایان می یابد.

قومی که جان به حضرت جانان همی برند شور آب سوی چشمه حیوان همی برند

بی سیم و زر گدا و به همت توانگرند این مفلسان که تحفه بدو جان همی برند

جان بر طبق نهاده به دست نیاز دل نیست پای ملخ به نزد سلیمان همی برند

آن دوست را به جان کسی احتیاج نیست خرما به بصره زیره به کرمان همی برند

تمثال کارخانه مانّی نقشبند سوی نگارخانه رضوان همی برند

گر گوهر است جان تو ای سیف زینهار آنجا مبر که گوهر از آن کان همی برند

(سیف فرغانی)

ص: ۲۷۷

[«۳» اَللّٰهُمَّ وَاَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا الصَّحِيْبَةَ وَالَّذِيْنَ اَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِيْ نَصِيْرِهِ وَكَانَفُوْهُ وَاَسْرَعُوْا اِلَيْهِ وَفَادَتِهِ وَسَابِقُوْا اِلَيْهِ دَعْوَتِهِ وَاَسْرِعْتَجَابُوْا لَهٗ حَيْثُ اَسْمِعْتَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ «۴» وَفَارَقُوْا الْمَازِجَ وَالْاَوْلَادَ فِيْ اِظْهَارِ كَلِمَتِهِ وَقَاتَلُوْا الْاَبَاءَ وَالْاَبْنَاءَ فِيْ تَثْبِيْتِ نُبُوَّتِهِ وَاَنْتَصَرُوْا بِهِ]

خدایا! و به ویژه اصحاب محمد را، آنان که شرط همنشینی با او را، به خوبی پاس داشتند، و کسانی که در یاری دادن به حضرتش، امتحان دادند، امتحانی نیکو، و او را در تمام پیشامدها کمک کردند، و به زیارت و دیدارش شتافتند، و برای شنیدن دعوتش، بر یکدیگر پیشی جستند، و هنگامی که دلیل پیام هایش را، به گوش آنان رساند، او را اجابت کردند، و آیینش را پذیرفتند و در راه آشکار کردن دینش، از همسران و فرزندان جدا شدند، و برای پابرجا شدن نبوتش، با پدران و فرزندان خود جنگیدند، و به خاطر وجود او، در آن جنگ ها پیروز شدند.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

گروهی از مسلمانان که تعدادشان کم نیست بر این عقیده اند که هر کس صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده عادل، مجتهد، قابل قبول و اهل نجات است، و اگر گناهی از او سرزده باشد در اجتهادش خطا رفته، بنابراین بر او ایرادی نیست و می توان به او

ولی اهل انصاف، و آنان که محوری جز حق و حقیقت و بینایی و بصیرت ندارند، این عقیده را خلاف عقل و مخالف عدل و بر ضد آیات صریح قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله که حتی در کتب اهل سنت نقل شده می دانند و می گویند صحابی بودن، ملاک عدل و مقبولیت و نجات نمی باشد و اگر بنا باشد آنان را مجتهد بدانیم:

اولاً: قسمت عمده ای از اجتهادهایشان مخالف نص صریح کتاب و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و اجتهادی که این گونه باشد مجتهدش به هیچ عنوان و با هیچ دلیلی در پیشگاه حق معذور نیست.

و ثانیاً: چرا همه ائمت را در هر خطائی که مرتکب می شوند مجتهد ندانیم؟ به کدام دلیل آنان مجتهدند و بقیه مجتهد نیستند؟ براساس گفته شما باید هر طاغوت، هر ستمگر، هر ظالم، هر مشروبخوار، هر زناکار، هر رباخوار، هر آدمکش، هر دزدی را که ادعای مسلمانی دارد، مجتهد بدانیم، آنها مجتهد معذور!

با توجه به این مسأله دیگر نبوت انبیا، کتب آسمانی، ولایت اولیا و حلال و حرام چه مفهومی دارد؟ در صورتی که هر متخلفی چه صحابی، چه تابعی، چه غیر صحابی و تابعی، مجتهد باشد عذاب حق برای مجرم در قیامت چه معنائی دارد؟!

آنچه درباره عدالت همه اصحاب و اجتهاد و وثاقت آنان در بعضی از کتب اسلامی علی الخصوص کتب مکتب خلفا، یعنی کتب مدرسه خلفای سقیفه و بنی امیه و بنی عباس آمده، هر عاقل منصفی را غرق حیرت و تعجب می کند. کدام دلیل قانع کننده را از قرآن و سنت بر این عقیده، دارند؟

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن

گروهی دائم با پیامبر بودند، و در تمام برنامه های اسلامی شرکت داشتند، اما در

پنهان با دشمنان خدا و رسول همکاری می کردند، و بر ضد پیامبر و مسلمانان نقشه داشتند، از نظر ظاهر می توان به آنان صحابه گفت، چون اکثر اوقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت داشتند.

قرآن در حق آنان می فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ « (۱)

و گروهی از مردم [که اهل نفاق اند] می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن نیستند.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ « (۲)

[به گمان باطلشان] می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند، ولی [این حقیقت را] درک نمی کنند.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ « (۳)

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفر نفاقشان بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

همه مسلمانان براساس آیات سوره حجرات و دیگر سوره قرآن معتقدند ملاک کرامت و محبوبیت نزد حق، و نجات از عذاب قیامت، تقواست.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ « (۴)

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - بقره (۲) : ۸. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۹. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۰. [۳]

۴- (۴) - حجرات (۴۹) : ۱۳. [۴]

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ « (۱)

آری، هر که به پیمان خود [در تعهد به اجرای احکام دین] وفا کرد، و [در همهٔ امور زندگی] تقوا پیشه ساخت، [بداند که] یقیناً خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِيَّاهُ كَانَتْ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا « (۲)

و هیچ کس از شما نیست مگر آن که وارد دوزخ می شود، [ورود همگان به دوزخ] بر پروردگارت مسلم و حتمی است. * سپس آنان را که [از کفر، شرک، فساد و گناه] پرهیز کردند، نجات می دهیم، و ستمکاران را که به زانو در افتاده اند، در دوزخ رها می کنیم.

جائی که قرآن مجید در صریح آیاتش کرامت و محبوبیت نزد حق و نجات از عذاب را معلول تقوا می داند، چه دلیلی دارد بسیاری از افراد را در عین بی تقوایی و آلوده بودن به انواع گناهان و تجاوز به مرزهای الهی و زیر پا گذاشتن آیات قرآن، فقط و فقط به عنوان صحابی بودن، عادل و اهل نجات و مورد رضای حق بدانیم؟

خداوند در قرآن می فرماید:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا « (۳)

یقیناً خدا از مؤمنان هنگامی که زیر آن درخت [که در منطقهٔ حدیبیه بود] با تو بیعت می کردند خوشنود شد، و خدا آنچه را [از خلوص نیت و پاکی قصد] در دل هایشان بود می دانست، در نتیجه آرامش را بر آنان نازل کرد، و

ص: ۲۸۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۷۶. [۱]

۲- (۲) - مریم (۱۹) : ۷۱ - ۷۲. [۲]

۳- (۳) - فتح (۴۸) : ۱۸.

پیروزی نزدیکی را [که پیروزی در خیبر بود] به آنان پاداش داد.

اگر به این آیه استدلال شود که خداوند از صحابیانش رسولش راضی و خشنود بود، بنابراین هر کس که صحابی است مورد قبول و اهل نجات است، پاسخ می‌گوییم:

اولاً: خداوند می‌فرماید: از مؤمنان خشنود شد. بنابراین آنان که ایمانشان قولی و بنابر آیات نهم و دهم سوره بقره منافقانه بود از دایره رضایت حق خارجند.

ثانیاً: رضایت حضرت حق تا زمانی است که مؤمن بر عهد و پیمان و بیعتش که عبارت از اطاعت از خدا و رسول است استوار باشد. اگر مؤمن به خاطر عللی عهد شکن شد، به دنبال عهد شکنی رضایت حق هم از او برداشته می‌شود. با توجه به این که رضایت مولا عبارت است از اجر و مزد او در برابر اعمال صالحه و عقاید حقه، اگر اعمال صالحه و عقاید حقه کسی براساس آیات قرآن به درجه حبط رسید او را اجر و مزدی نخواهد بود و رضا و خشنودی حضرت رب شامل حالش نخواهد گشت.

شکستن بیعت از گناهان کبیره است، و تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که گروهی در عین این که از اصحاب بودند بیعت خود را با خدا و رسول الهی شکستند.

بیعت با خدا و رسول به این معناست که بیعت کننده از شرک، کفر، قتل و غارت، زنا، حرام، ربا، فرار از جنگ تا لحظه آخر عمر پرهیزد و تا دقیقه آخری که در دنیاست بر اجرای فرامین حق استوار باشد و تا پای جان و مال در راه خدا بکوشد، ولی بیعت همگان بدینگونه تا پایان عمر ادامه پیدا نکرد.

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است:

ثَلَاثٌ مُّوْبِقَاتٌ: نَكْتُ الصَّفْقَةَ، وَتَرَكَ السُّنَّةَ، وَفَرَّاقُ الْجَمَاعَةِ. (۱)

سه گناه است که انسان را به عذاب الهی دچار می کند: شکستن بیعت، ترک سنت، جدایی از جماعت.

ترک سنت اشاره به دستورهای رسول خدا، و جدایی از جماعت به معنای اعراض از مسلمین در امور دنیا و آخرت است.

تساوی صحابه با سایر مسلمانان در تعهد و عمل

جرم عبارت است از گناهان بدنی، مالی، خانوادگی، اجتماعی و هر عملی که خلاف رضای خدا و رسولش باشد. مجرم آن کسی است که به آن برنامه ها دچار شده و برای هوا و هوس چند روزه خدا را با شیطان، و آخرت را با دنیا، و رضای حق را با رضای خودش معامله می کند. چنین کسی از نظر قرآن مجید و سنت در صورتی که با تمام وجود دست از آلودگی برندارد، اهل عذاب است و در این زمینه قرآن مجید و روایات، کسی را به عنوان صحابی استثنا نکرده است. مجرم، مجرم است و اهل عذاب، خواه صحابی و خواه غیر صحابی. صحابی بودن هیچ خصوصیتی برای انسان ایجاد نمی کند. و متقی، متقی است و اهل نجات، خواه صحابی یا غیر صحابی. ملائک عذاب و نجات در صریح آیات کتاب حق که حجّت بر تمام اهل زمین و بر همه اعصار است جرم و تقواست.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا « (۲)

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۵/۶۴، باب ۱۰، حدیث ۳؛ المحاسن: ۹۴/۱، باب ۱۹، حدیث ۵۲. [۱]

۲- (۲) - مریم (۱۹): ۸۵ - ۸۶. [۲]

[یاد کن] روزی را که پرهیزکاران را به ضیافت و میهمانی [خدای] رحمان گرد می آوریم. * و مجرمان را تشنه به سوی دوزخ می رانیم.

أَفَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ « (۱)

آیا ما تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام خود] را چون مجرمان قرار می دهیم؟

در هر صورت بر اساس صریح آیات قرآن، مجرم اهل عذاب و ملعون و مردود و مطرود از رحمت الهی است و برای حضرت رب فرق نمی کند که این مجرم چه کسی باشد.

تساوی صحابه با دیگران در قرآن

آیات ذیل بی پایگی عقیده آنان که صحابی بودن را کافی می دانند روشن می کند:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ « (۲)

خدا برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند، ولی [در امر دین و دین داری] به آن دو [بنده شایسته ما] خیانت ورزیدند، و آن دو [پیامبر] چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن دفع نکردند و [هنگام مرگ] به آن دو گفته شد: با وارد شوندگان وارد آتش شوید.

افرادی که تصوّر می کنند مصاحبت با پیامبر در حکم به عدالت و وثاقت و اجتهاد و معذور بودن کافی است، در برابر این آیه چه می گویند؟

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - قلم (۶۸) : ۳۵ [۱]

۲- (۲) - تحریم (۶۶) : ۱۰ [۲]

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١﴾

ای همسران پیامبر! هر کس از شما کار بسیار زشت آشکاری مرتکب شود [قطعاً پیوند همسری با پیامبر به او مصونیت نمی دهد، بلکه] عذاب برای او دو چندان خواهد شد، و این [کار] بر خدا آسان است.

برای خدا آسان است یعنی خداوند متعال در جریمه مجرم ملاحظه ای ندارد، برای او فرق نمی کند که مجرم کیست؟ نزدیکترین فرد به پیامبر یا دورترین آنان؛ مجرم، مجرم است و باید به جریمه جرمش برسد. همسر نوح و لوط باشد یا همسر پیامبر بزرگوار اسلام، عموی پیغمبر باشد یا غریبه، صحابی محمد صلی الله علیه و آله باشد یا تابعی یا غیر. متجاوز باید عذاب تجاوزش را بچشد.

در هر صورت ارتباط با پیامبر مانع از عذاب الهی نیست، و نیز ارتباط تنها و رفت و آمد و مصاحبت، علت عدالت و اجتهاد و مصون ماندن از قهر و غضب حق نمی باشد.

تا کی ز حرص سیم مس رخ طلا کنی رو کوش در عمل که نظر کیمیا کنی

ملک جهان و هر چه در آن هست آن توست لیک آن زمان که خویش تو آن خدا کنی

بالله تو را بقای ابد دست می دهد در راه حق چو هستی خود را فدا کنی

گفتند مار نفس بکش ای عجب که تو این مار را پروری ازدها کنی

ص: ۲۸۵

او خواندت به خود تو گریزی به سوی دیو ابلیس را بگیری و حق را رها کنی

تفسیر صحابه در کلام مفسران

اشاره

آیات یازدهم تا بیستم سوره مبارکه احزاب مسائل عجیبی از بعضی از اطرافیان و مصاحبان رسول اسلام نقل می کند که انسان مبهوت می شود که چرا آنان که دائم با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و آیات و بینات حق و معجزات آن حضرت را مشاهده می کردند، اینچنین سست عنصر و ضعیف الایمان و آلوده به معصیت و گناه و متجاوز از حق بودند!

و عجیب تر از این، عقیده طوایفی از مسلمانان است که صحابی بودن را در عدالت و وثاقت و اجتهاد و معذور بودن کافی می دانند.

راستی! این آیات کریمه را که وحی خالص است باید پذیرفت، یا عقیده گروهی از آخوندهای مکتب خلفا و پیروانشان را که خلاف بین و مخالف قطعی با این آیات است!؟

صحابه در کلام تفسیر نمونه

اینک این شما و این ترجمه آیاتی که در رابطه با جنگ احزاب است.

«تفسیر نمونه» در مقدمه این آیات می گوید:

«کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد، و همگی در این امتحان بزرگ درگیر شدند.

روشن است در این گونه موارد بحرانی، مردمی که در شرایط عادی ظاهراً در یک صف قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می شوند. در این جا نیز مسلمانان به گروههای مختلفی تقسیم شدند:

جمعی مؤمنان راستین بودند، گروهی خواص مؤمنان؛ جمعی افراد ضعیف

الایمان، جمعی منافق، جمعی منافق لجوج و سرسخت، گروهی در فکر خانه و زندگی خویشتن و در فکر فرار، جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد بازدارند و گروهی تلاش می کردند رشته اتحاد خود را با منافقان محکم کنند.

خلاصه هر کس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب آشکار ساخت.» (۱) و این همه صریح آیات دوازدهم تا بیستم سوره مبارکه احزاب است که جمعی کوردل از پرورش یافتگان مکتب خلفا از آن چشم پوشیده و بر این عقیده رفته اند که صحابی، عادل، مجتهد، مورد وثوق و مصون از قهر حق است و احدی حق ندارد نسبت به آنان کمتر نظر منفی داشته باشد!

نمی دانم اینان چرا در این پانزده قرن حاضر نشده اند وضع اصحاب را با آیات قرآن بسنجند تا سره از ناسره و خالص از ناخالص و عادل از ظالم و مؤمن از منافق معلوم گردد، تا از ناخالص ها دست برداشته به خالصان و مخلصان و صادقان روی آورند و به این همه اختلاف خسارت بار پایان دهند.

نمی دانم اینان چرا از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، مقداد، ابوذر، بلال، حمزه، جابر، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت، زید بن حارثه، ابودجانہ، عمار یاسر، مالک بن نویره و... در زندگی خود و برنامه های عملی و اخلاقی خویش روی گردانده، و آنان را اسوه خود قرار نمی دهند و بنا به روایتی که خود نقل می کنند:

أصحابی کالتُّجُوم. (۲)

یاران من مانند ستارگانند.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۲۴/۱۷، [۱] ذیل آیات ۱۲ - ۱۷ سوره احزاب.

۲- (۲) - الکشاف: ۴۲۴/۲، التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۵/۲.

به چه علت به آنان اقتدا نمی کنند؟ اینان که از مصادیق حتمیه آیات ایمان و جهاد و احسان و عدالت و وثاقت و نجات در آخرتند، و از روزی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوستند تا لحظه ای که از دنیا خارج شدند جز اطاعت از خدا و رسول و سیر و سلوک در صراط مستقیم و خدمت به فرهنگ حق و مردم مؤمن کاری نداشتند.

اگر از ابتدا می گذاشتید امت اسلام پس از پیامبر، پیرو علی علیه السلام باشند و همه یکپارچه از آن جناب که قرآن مجید وی را نفس پیامبر خوانده، و در روز غدیر به امر حضرت حقّ عهده دار رهبری امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله شد (۱) و وجودش علم و عدل و خلوص و ایمان و تقوا و کرامت و صفا و مهر و وفا و محبت و صدق و جهاد و انفاق و عبادت و خدمت محض بود متابعت می کردند، این همه اختلاف و پراکندگی و نفاق و دوئیت و جنگ و نزاع و عقب افتادگی و افتادن به بند استعمار و استثمار برای امت اسلام پیش نمی آمد.

شما در عقیده خلاف قرآن خود آن قدر متعصب هستید که لفظ مولا را در روایت غدیر به غیر نظر قرآن:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ « (۲)

نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است.

ترجمه کرده و آن را به معنای دوست گرفته اید. معاویه را با تمام پرونده عجیب و غریب دوران حکومتش خال المؤمنین خوانده و از استعمال این عنوان نسبت به محمد بن ابی بکر، به جرم این که عاشق و پیرو علی علیه السلام بوده چشم پوشیده اید.

عایشه و طلحه و زبیر را در جنگ با امام زمانشان و خلیفه مسلمین که بدون علت

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - به کتاب های «المراجعات»، «عبارات»، «الغدیر»، «احقاق الحق»، «الآیات النازله فی علی علیه السلام»، «دلایل الصدق»، «النص والاجتهاد»، «الفین»، «الانصاف» مراجعه کنید.

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۶. [۱]

شرعیه چند هزار کشته از طرفین باقی گذاشت بر خلاف آیه شریفه:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا « (۱)

که هر کس انسانی را جز برای حق، [قصاص] یا بدون آن که فساد در زمین کرده باشد، بکشد، چنان است که همه انسان ها را کشته.

و از آن مهم تر بر خلاف آیه شریفه:

وَمَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعْمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا « (۲)

و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

معذور دانسته اید و می گوئید آتش افروزان جنگ توبه کرده اند، در حالی که آتش افروزان جنگ در همان جنگ کشته شدند و در دنیا نبوده اند که توبه کنند.

برای جنگ جمل چه علت قرآنی و چه دلیل شرعی و عقلی دارید؟ آیا آن جنگ محض حسادت افراد نسبت به حضرت مولی الموحدین و به پیروی از هوا و هوس و حب جاه و مقام و به چنگ آوردن ریاست چند روزه دنیا نبوده، و در کشتار آن جنگ و از بین بردن مردم مؤمن غیر از عمد چیزی بوده است؟

شما عمل به حدیث ثقلین و سفینه و باب حطه و خاصف النعل و وجوب اطاعت از اهل بیت را کنار گذاشته و تابع رأی خود و اجتهاد دست پروردگان مکتب خلفا شدید.

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - مائده (۵) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۹۳. [۲]

شما شیعیان را که راهی جز راه قرآن و محمّد و اهل بیت ندارند رافضی خوانده و آنان را به عنوان حزبی که در کنار امت اسلام پدید آمد قلمداد کردید!

شما قاتل مالک بن نویره و زناکننده با همسر او را در همان شب، قتل معذور دانستید و وی را از قصاص و حد معاف کردید و او را مجتهد خطاکار پنداشتید.

شما احادیث عایشه را بر احادیث امّ سلمه که قرآن قلب وی را از نظر ایمان تصدیق کرده مقدم دانستید.

شما بر خلاف صریح کتاب خدا تمامی صحابی رسول اسلام را عادل و مجتهد و معذور و معاف و اهل نجات دانسته اید، و حاضر نشده اید در متن آیات دوازدهم تا بیستم سوره احزاب که ترجمه اش را در زیر می خوانید دقت کنید تا حق از باطل بر شما روشن شود و سره های اصحاب از ناسره ها معلوم گردد و چون آفتاب آشکار گردد که صحابی بودن تنها ملاک این همه فضیلت و حقیقت نیست، بلکه در اصحاب کسانی بودند که به هیچ عنوان مورد رضایت حق و رسول اسلام قرار نداشتند.

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (۱)

و آن گاه که منافقان و آنان که در دل هایشان بیماری [ضعف ایمان] بود، می گفتند: خدا و پیامبرش جز به فریب، ما را وعده [پیروزی] نداده اند!

وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا هِئَلْ يَأْتِي رَبَّ لَأَمْتَمَّامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَبْدِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» (۲)

و آن گاه که گروهی از آنان گفتند: ای اهل مدینه! [میدان نبرد] جای درنگ و ماندن شما نیست، پس برگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه [برگشتن]

ص: ۲۹۰

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۱۳. [۲]

می خواستند، و می گفتند: خانه های ما بدون حفاظ است. در صورتی که بدون حفاظ نبود، و آنان جز فرار را قصد نداشتند!

و لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَفْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا» (۱)

و اگر از پیرامون خانه هایشان بر آنان حمله می شد و از آنان بازگشت [به شرک و جنگ با مؤمنان] درخواست می شد، آن را می پذیرفتند و برای آن جز مدت کوتاهی [به اندازه تجهیز خود بر ضد مؤمنان] درنگ نمی کردند!!

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَأَيُّوُنَ الْأَذَىٰ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» (۲)

و همانا آنان از پیش با خدا پیمان بسته بودند که [به دشمن] پشت نکنند؛ و پیمان خدا همواره بازخواست شدنی است.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَأْتُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (۳)

بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، گریز شما هرگز سودتان نمی دهد، و در این صورت [اگر هم سودتان دهد، از این زندگی زودگذر فانی] جز اندکی برخوردار نخواهید شد.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (۴)

بگو: اگر خدا برای شما آسیب و گزند یا پیروزی و غنیمتی بخواهد، کیست

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۱۴. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۱۵. [۲]

۳- (۳) - احزاب (۳۳) : ۱۶. [۳]

۴- (۴) - احزاب (۳۳) : ۱۷. [۴]

که شما را در برابر [تقدیرات و قضای] خدا نگه دارد؟ در صورتی که غیر از خدا نه کارسازی برای خود می یابند، نه یاری دهنده ای.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ النَّاسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱)

یقیناً خدا بازدارندگان را از میان شما [که مجاهدان را با وسوسه و اغواگری از شرکت در جهاد باز می دارند] و کسانی را که به برادرانشان [آن برادران دینی که ایمانشان سست است] می گویند: [برای عیش و نوش] به سوی ما بیایید [شما را به شرکت در جهاد چه کار؟] می شناسد؛ و جز اندکی به جهاد نمی آیند.

أَشْرَحَهُ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشْحَهَ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْتُكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۲)

در حالی که نسبت به شما [برای هزینه کردن هر نوع کمکی] بخیل اند؛ و چون [به سبب افروخته شدن آتش جنگ] ترس پیش آید آنان را می بینی به سوی تو می نگرند در حالی که چشمانشان [بی اختیار در حلقه] می گردد، مانند کسی که بیهوشی مرگ او را فرو می پوشد، پس هنگامی که ترس برطرف شود با زبان هایی تیز و تند به شما آزار می دهند، در حالی که بر [سخن] خیر [و زبان خوش و نرم] بخیل اند؛ اینان ایمان نیاورده اند، به این خاطر خدا اعمالشان را تباه و بی اثر کرده است؛ و این [کار] بر خدا آسان است.

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي

ص: ۲۹۲

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۱۸. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۱۹. [۲]

الْأَعْرَابِ يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا» (۱)

[این بزدلان منافق] می پندارند که گروه های دشمن نرفته اند و اگر بار دیگر گروه های دشمن بیایند ، آنان دوست دارند که کاش در میان اعراب بادیه نشین بودند ، و [همانجا] از خبرهای شما می پرسیدند ، و اگر در میان شما بودند جز اندکی جنگ نمی کردند .

صفات منفی بعضی از صحابه

از این آیات شریفه استفاده می شود که گروهی از آنان که مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و به قول آقایان، صحابه پیامبر شمرده می شوند دارای صفات منفی زیر بودند:

۱ - بیماری دل.

۲ - ترغیب مردم به برگشت از جبهه قبل از درگیری و تنها گذاشتن رسول خدا.

۳ - آماده بودن به بازگشت به شرک و اوضاع جاهلیت.

۴ - شکستن عهد خدا.

۵ - ترس از مرگ و کشته شدن که اخلاق یهود است.

۶ - علاقه شدید به حیات مادی.

۷ - ضعف نفس.

۸ - بازداشتن مردم از مبارزه در راه حق.

۹ - خشم و عصبانیت بی مورد.

۱۰ - بخل.

۱۱ - حرص.

۱۲ - بی ایمانی.

ص: ۲۹۳

۱۳ - کم کاری.

۱۴ - علاقه به دور بودن از مسائل الهی و اجتماعی.

شما را به خدا قسم و به حقیقت سوگند، کسانی که وجودشان ظرف این اوصاف است اوصافی که برخی از آنها علت غضب حق و طرد از رحمت رب و دچار کننده انسان به عذاب قیامت است، می توانند به عنوان عادل، مجتهد، معذور، اهل نجات و مورد اقتدا باشند؟!

این جاست که انسان منصف همانند بعضی از بزرگان اهل سنت به صدور روایت...:

أصحابی كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ. (۱)

یاران من چون ستارگانند، از هر کدام پیروی کنید هدایت یابید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شک می کند و به این نتیجه می رسد که به گفته رسول خدا:

روایت مخالف آیات قرآن از منبع وحی صادر نشده و چیزی جز تهمت به محمد صلی الله علیه و آله نیست.

اگر این روایت صحیح باشد، پس باید گفت می توان از صحابه ای که به فرموده قرآن در آیات دوازدهم تا بیستم سوره احزاب دارای چهارده خصلت شیطانی بودند پیروی کرد، در این صورت بین گفتار پیامبر و قرآن مجید که می فرماید از کافر و مشرک و منافق اطاعت مکن (۲) ضدیت است در حالی که اینچنین نیست، بر ماست که از اهل صدق پیروی کنیم و به این معنا یقین داشته باشیم که قرآن با سنت صادر شده از رسول اکرم یکی است.

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - الکشاف: ۴۲۴/۲؛ [۱] التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۵/۲. [۲]

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۱۶؛ احزاب (۳۳): ۱؛ قلم (۶۸): ۸؛ - انسان (۷۶): ۲۴.

اشاره

قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام اهل سنت می گوید:

چون در سلسله روایات این حدیث نام حارث بن قضین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیبی متّهم به کذب و دروغ برده شده قابل نقل نمی باشد.

و نیز در «شرح شفاء» قاضی عیاض و در کتاب بیهقی، نقاد تعدیل احادیث، حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود به شمار آورده اند.

در قسمتی از مقاله چهارم کتاب «سِتْرُ الْعَالَمِیْن» آمده است که صحابی بودن مانع از دچار شدن به هوا و هوس و انحراف از جاده حق و حقیقت و بریدن از واقعیت ها و چشم پوشی از حقایق نیست.

خلافت در کلام غزالی

غزالی در آن مقاله می گوید:

«نسبت به خلافت، اتّفاق فریقین است بر این که حجاب از صورت دلیل برداشته شده، همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکارا فهمیده است و از این رو هر گونه شک زایل و تردید مرتفع و به طور قطع و یقین امام علی علیه السلام جانشین و خلیفه بلافصل شناخته شده.

چه، آن که اجماع گروههای مختلف و جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت به مورد بحث منعقد است و به این ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لغو و باطل است؛ زیرا همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن فرسائی خود را به پایان برد، فوری عمر مبادرت به تظاهر نموده تبریکات

لازمه را ضمن بیان «بَخُّ بَخٍّ لَكَ يَا عَلِيُّ» (۱) تقدیم نمود.

بدیهی است این نحوه تبریک گفتن تسلیم در برابر صدور فرمان جدید و رضایت به وقوع خلافت علی علیه السلام است. با این که او و دوستانش و عده ای دیگر با کمال طوع و رغبت سر تسلیم پیش آورده تشریفات بیعت و تبریک را فراهم نمودند، اما پس از وفات پیامبر، نفس اماره بر آنها غالب و حب ریاست و جاه طلبی، عواطف و مزایای انسانی را از آنها سلب، خرگاه خلافت سازی را بالا برده، سازمان سیاست مذموم خلیفه تراشی را در سقیفه تهیه نمودند.

چرا که شهوتشان به حرکت آمد، اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچم های نیرو را در اهتزاز و صفوف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند. توسعه کثور و فتح بلاد کنند تا نام خود را به صفحات تاریخ به ودیعه بگذارند، لذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قهقرا برگشتند. قرآن را پشت سر و احکام و سنت رسول الهی را ملعبه خود نموده، دین را به دنیا فروختند. چه معامله زشتی با خدا کردند که جز پنهان کردن حق و ورشکستگی در آخرت نتیجه دیگری نداشت.

اگر چنین نبود چرا به انکار حق علی برخاستند و در مرض موت پیامبر وقتی برای نوشتن آنچه لازم بود کاغذ و دوات طلبید در پاسخ:

إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ. (۲)

همانا این مرد هذیان و نامربوط می گوید.

گفتند؟ اگر در امر خلافت خود حربه اجماع به کار برند، بدون شک این حربه

ص: ۲۹۶

۱- (۱) - ینابیع الموده: ۲۴۹/۲؛ [۱] اعیان الشیعه: ۲۹۰/۱؛ [۲] الغدیر: ۲۸۲/۱، حدیث ۵۷.

۲- (۲) - المنتخب من الصحاح السنه، محمدحیاه الانصاری: ۸۲؛ بحار الأنوار: ۵۳۵/۳۰، به نقل از مسلم.

قابل نقض است چه آن که عباس و پسرانش و علی با زن و فرزندانش و گروهی از اهل ایمان در آن اجماع شرکت نداشتند، همچنین بعضی از حاضران در سقیفه با آن اجماع مخالفت نموده، از آن جمع خارج شدند و پس از آنهم انصار به مخالفت برخاستند. (۱) شما اگر به کتاب های «الغدیر»، «عقبات»، «مراجعات» و «نص در برابر اجتهاد» مراجعه کنید، وضع ناهنجار بعضی از صحابه را نسبت به خلافت، بیت المال، اخلاق و حقوق مردم خواهید دید، که تمام آن قضایا در آن کتب از معتبرترین روایات و حفاظ حدیث و مؤلفان عظیم القدر اسلامی نقل شده است.

برخورد متعصابه با حق گویان

راستی که کمال بی انصافی است، یک مدعی اسلام بر خلاف صریح آیات و روایات و تواریخ، تمام صحابه را بدون استثنا خالی از عیب و نقص بداند، و اگر متخلف بداند معذور و مخطی در اجتهاد بداند.

عده بسیاری از مسلمانان تصوّر می کنند، تنها شیعیان هستند که نسبت به بعضی از صحابه بدبین اند و آنان را متخلف از احکام صریح اسلام دانسته و ممنوع از رحمت الهی قلمداد می کنند، در صورتی که این طور نیست، بسیاری از کتب اهل سنت بازگوکننده مثال و معایب عده ای از صحابه اند و متأسفانه مؤلفان آنها محض حَقّگویی و اقرار به بعضی از مسائل که قرآن هم بر آنها دلالت دارد در زمان خود به توسط متعصّی بانی که کورکورانه، عادت به قبول مسائل ناحق دارند به انواع بلاها و شکنجه ها و سختی ها دچار شدند و عمری را به در به دری گذراندند تا از دنیا رفتند و حتی آنان را در حالی که تا آخر عمر پایبند به مکتب اهل سنت و مدرسه خلفا بودند رافضی خواندند.

ص: ۲۹۷

حافظ ابن عقده ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری از اکابر علمای اهل سنت است، علمای رجال از قبیل ذهبی و یافعی وی را توثیق نموده اند و در حالات وی می نویسند: سیصد هزار حدیث با سندهای آن از حفظ داشت. ولی چون در مجامع عمومی قرن چهارم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب بعضی از صحابه مشهور را می گفته او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خودداری نمودند، چنانکه ابن کثیر و ذهبی و یافعی درباره او نوشته اند:

إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ كَانَ يَجْلِسُ فِي جَامِعِ بَرَاثَا وَيَحِدُّ النَّاسَ بِمَثَلِ الشَّيْخَيْنِ، وَإِذَا تَرَكْتُ رِوَايَاتَهُ وَإِلَّا فَلَا كَلَامَ لِأَحَدٍ فِي صِدْقِهِ وَثِقَتِهِ. (۱)

این شیخ در مسجد براثا می نشست و معایب شیخین را برای مردم بازگو می کرد، برای همین خاطر روایات او را ترک نموده و از نقل احادیث او امتناع ورزیده اند، ورنه در صداقت و موثق بودن او احدی شک ندارد.

ببینید رجال شناسان بزرگ اهل سنت وی را در حدّ اعلاّی راستی و صداقت و وثاقت می دانند، اما به خاطر حقگویی اش از نقل روایات او امتناع می کنند. این است تعصّب جاهلی و چشم پوشی از حق، که انسان به راستی و درستی و وثاقت و امانت کسی یقین داشته باشد ولی حرف او را باور نکند!

برخورد متعصابه با طبری

محمد بن جریر طبری زمانی که در سنّ هشتاد و شش سالگی در سال ۳۱۰ در بغداد از دنیا رفت، به خاطر بیان بعضی از حقایق از ترس متعصبین و خطر احتمالی جنازه اش را شبانه در خانه خودش دفن کردند.

ص: ۲۹۸

شما درباره کسانی که از حکم و پسرش مروان - که هر دو به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن شدند و برای همیشه امر به تبعید آنان داد - جانبداری کردند و آنان را پُست وزارت دادند و دست غارتشان را در بیت المال باز گذاشتند چه می گویند؟

شما درباره متخلفان از جیش اسامه که پیامبر اکرم صریحاً آنان را لعنت کرد و تمام کتب حدیث و تاریخ نقل کرده اند چه می گویند؟

شما درباره ده نفر صحابی مشهور که بعد از نزول آیه حرمت شرب خمر در مجلسی سَرّی شراب خوردند و اشعاری در مرثیه کشته شدگان کفار جنگ بدر گفتند و کتاب های: بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده، مسلم بن حجاج در کتاب اشربه باب تحریم خمر، احمد بن حنبل در «مسند»، ابن کثیر در تفسیرش، سیوطی در «الدّر المنثور»، طبری در تفسیرش، ابن حجر عسقلانی در «الإصابه» و در «فتح الباری»، بدرالدین حنفی در «عمده القاری» و بیهقی در «سنن» (۱)، به نام و رسم آنان اشاره کرده اند چه می گویند؟

شما جهل و بی خبری برخی از صحابی مشهور را نسبت به قرآن و احکام اسلام - که جلد ششم «الغدیر» مفصل صد قسمت آن را از کتب اهل سنت و یک صحابی مشهور نقل کرده است و این بی خبری و بی خبری ها، باعث انحراف مسلمین از صراط مستقیم الهی شد - چه پاسخ می دهید؟

بر خورد شیعه با صحابه

ما پیروان اهل بیت هزار و چهارصد سال است از پیروان مکتب سقیفه و مدرسه

ص: ۲۹۹

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل: ۱۸۱/۳، ۲۲۷؛ تفسیر ابن کثیر: ۹۳/۲، ۹۴؛ الدّر المنثور: ۳۲۱/۲؛ تفسیر طبری: ۲۴/۷؛ الإصابه: ۲۲/۴؛ فتح الباری: ۲۴/۱۰؛ عمده القاری: ۸۴/۱۰؛ السنن الکبری، بیهقی: ۲۸۶ و ۲۹۰.

خلفا هزاران سؤال کرده ولی جواب قانع کننده متکی به قرآن و سنت نشیده ایم.

ما می گوئیم بیاید بدون تعصب، پیرو قرآن و حدیث صحیح باشید و کورکورانه در مسائل اسلامی و اجتماعی قضاوت نکنید.

ما می گوئیم کتب حدیث خود را با ترازوی قرآن و عقل و فطرت بسنجید و آنچه را خلاف حقایق می بینید از آن حذف کنید.

ما می گوئیم اجتهاد در برابر نص نکنید که این اجتهاد رأساً و ذاتاً باطل است.

ما می گوئیم بر اساس آیات قرآن و روایات کتب معتبره، مقام عصمت از مقامات انبیا و امامان از اهل بیت پیامبر است و غیر اینان معصوم از خطا نبوده اند و در خطای خود هم معذوریت ندارند. پس بیاید از دارندگان مقام عصمت پیروی کنید و خطا کاران و تابعان هوای نفس به خصوص آنان که دل رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند و از زبان حضرت مخاطب به لعن و نفرین شدند را رها کنید و نگوئید همه اصحاب چون ستار گانند، به هر یک اقتدا کنیم به هدایت می رسیم. این منطق مخالف صریح قرآن است.

در اقتدای به معاویه و ابو هریره و خالد بن ولید قاتل و زناکار، و آن ده نفری که در مجلس سَری شراب خوردند و پس از آنهم گرفتار انواع گناهان بودند چه هدایتی قرار دارد؟

شما را به خدا قسم، بیاید دست از عناد و لجاج و تعصب غلط که محصولی جز عذاب دنیا و آخرت ندارد، بردارید و به ما که دست برادریمان به سوی شما دراز است و دائم به عشق و وحدت و اتحاد زیستیم دست برادری بدهید تا مشکلات داخلی امت را در تمام زمینه ها حل کرده و شر دشمنان خارجی و استعمارگران بدتر از گرگ را از سر اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و حکومت های ملل اسلامی از ریشه بر کنیم و ندای اسلام ناب محمدی را به گوش تمام جهانیان برسانیم و کره زمین را آماده پذیرفتن مکتب سعادت بخش قرآن کنیم و سفره عدل و حکمت و بینش و

بصیرت را در پهنه زمین پهن نماییم.

در هر صورت اوصاف پیروان واقعی و صحابه حقیقی وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله همان است که حضرت زین العابدین علیه السلام در دعای چهارم «صحیفه» بیان می کند، که هر کس خالی از این اوصاف باشد مورد رضای حق نیست گرچه عنوان صحابه بودن را با خود داشته باشد، چرا که بر اساس قرآن و معارف الهیه، رضایت حق متوجه ایمان، عمل صالح، اخلاق حسنه و تقوا و کرامت و صفا و وفا و صبر و استقامت و ادامه راه تا وقت خروج از دنیاست.

نشانه های اصحاب حقیقی رسول خدا

اشاره

در قسمت اول دعا به خصوصیات زیر درباره اصحاب واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره شده، خصوصیات که در قرآن مجید و روایات صحیحه هم به عنوان علائم اهل ایمان و اهل فلاح و رستگاری مطرح است.

۱ - نصرت و یاری پیامبر در تمام مواطن.

۲ - شتاب به ایمان آوردن.

۳ - پیشی گرفتن در قبول دعوت.

۴ - قبول رسالت در کنار برهان.

۵ - مفارقت از زن و فرزند برای اعلاهی کلمه حق: «هجرت».

۶ - جنگ با اقوام نزدیک و دور محض تثبیت نبوت.

نشانه های اصحاب حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن و روایات

« فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ »

ص: ۳۰۱

پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگاراند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « (۲)

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند؛ برای ایشان بهشت هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه اند؛ این است کامیابی بزرگ.

پیشگامان در اسلام و هجرت

در آیه فوق اشاره به گروههای مختلف از مسلمانان راستین شده،

نخست: آنان که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده اند: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ «.

دوم: آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر و یاران مهاجرش بودند:

وَالْأَنْصَارِ «.

سوم: آنها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه های آنها پیروی کردند و با انجام

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۵۷. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۱۰۰. [۲]

اعمال نیک و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین حق به آنها پیوستند.

پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید: هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده اند.

رضایت خدا از آنها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده اند، و خشنودی آنان از خدا به خاطر پاداش های گوناگون و فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته.

خداوند برای آنها باغ هایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند. از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و همواره در آن خواهند ماند، و مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آنها پیروزی بزرگی است.

]

نخستین مسلمان

[

در این جا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق این سؤال را مطرح کرده اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی است؟

در پاسخ این سؤال همه متفقاً گفته اند: نخستین کسی که از زنان مسلمان شد خدیجه همسر وفادار و فداکار پیامبر بود. و اما از مردان، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از علمای اهل سنت علی علیه السلام را نخستین کسی از مردان می دانند که دعوت رسول الهی را اجابت کرد.

شهرت این حقیقت در میان دانشمندان اهل سنت به حدی است که جمعی از آنان ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند.

]

نخستین مسلمان در نزد اهل سنت

[

حاکم نیشابوری در «مستدرک» می گوید:

لَا أَعْلَمُ خِلَافًا بَيْنَ أَصْحَابِ التَّوَارِيخِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا، وَإِنَّمَا اِخْتَلَفُوا فِي بُلُوغِهِ. (۱)

هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان در این مسأله وجود ندارد که علی بن ابی طالب نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند.

ابن عبدالبرّ در «استیعاب» می نویسد:

إِتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ خَدِيجَةَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَصَدَّقَهُ فِيمَا جَاءَ بِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ بَعْدَهَا. (۲)

در این مسأله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر آورد و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی بعد از او همین کار را انجام داد.

ابوجعفر اسکافی معتزلی می نویسد:

قَدْ رَوَى النَّاسُ كَافَّةً افْتِخَارَ عَلِيٍّ بِالسَّبْقِ إِلَى الْإِسْلَامِ. (۳)

عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب است.

روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از خود علی علیه السلام و صحابه در این باره نقل شده که به حدّ تواتر می رسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - الغدير: ۲۳۸/۳ [۱] به نقل از المستدرک علی الصحیحین: ۲۲، کتاب المعرفة.

۲- (۲) - الاستیعاب: ۱۰۹۲/۳. [۲]

۳- (۳) - الغدير: ۲۳۷/۳، به نقل از ابوجعفر اسکافی در کتاب العقد الفريد: ۴۳/۳.

أَوْلَكُمْ وَإِدْرًا عَلَى الْحَوْضِ أَوْلَكُمْ إِسْلَامًا: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (۱)

نخستین کس از شما که بر حوض کوثر وارد می شود کسی است که پیش از همه شما اسلام آورده و او علی بن ابی طالب است.

گروهی از دانشمندان اهل سنت به نقل «الغدیر» از پیامبر نقل کرده اند که آن حضرت دست علی را گرفت و فرمود:

إِنَّ هَذَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَهُوَ أَوْلُ مَنْ يُصَافِحُنِي، وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ. (۲)

این مرد نخستین کسی است که به من ایمان آورده؛ این مرد نخستین کسی است که با من (در قیامت) مصافحه می کند، و این مرد صدیق بزرگ است.

و نیز آن حضرت طبق نقل «حلیه الأولیاء» (۳) فرمود:

يَا عَلِيُّ لَكَ سَبْعُ خِصَالٍ لَا يُحَاجُّكَ فِيهِنَّ أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَنْتَ أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِيمَانًا، وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَأَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ...

یا علی، هفت امتیاز داری که احدی در قیامت نمی تواند درباره آنها با تو گفتگو کند: تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی، و از همه نسبت به پیمان های الهی باوفاتری، و در اطاعت فرمان حق پابرجاتری...

در این زمینه روایات زیادی در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث آمده که قسمت عمده ای از آنها را «الغدیر» (۴) نقل کرده اند.

جالب این که گروهی که نتوانسته اند سبقت علی علیه السلام را در ایمان و اسلام انکار کنند، به علی که ناگفته پیداست کوشش دارند آن را به نحو دیگری انکار یا کم اهمیت جلوه دهند، و بعضی دیگر کوشش دارند که بجای آن ابوبکر را بگذارند که

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - المستدرک علی الصحیحین: ۱۳۶/۳؛ الاستیعاب: ۴۵۷/۲؛ [۱] شرح ابن ابی الحدید: ۲۵۸/۳. [۲]

۲- (۲) - الغدیر: ۳۱۳/۲، حدیث ۲؛ [۳] کنز العمال: ۶۱۶/۱۱، حدیث ۳۲۹۹۳.

۳- (۳) - حلیه الاولیاء: ۶۶/۱. [۴]

۴- (۴) - الغدیر: ۲۲۰/۳ - ۲۴۰؛ [۵] احقاق الحق: ۱۱۴/۳ - ۱۲۰.

گاهی می گویند: علی علیه السلام در آن هنگام ده ساله بود و طبعاً نابالغ، بنابراین اسلام او به عنوان اسلام یک کودک تأثیری در قوت و قدرت جبهه مسلمین در برابر دشمن نداشت.

این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه فوق آورده است. و این به راستی عجیب است و ندر واقع ایرادی است بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله؛ زیرا می دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به عشیره و طایفه خود عرضه داشت هیچ کس آن را نپذیرفت جز علی که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر اسلامش را پذیرفت و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه منی.

و این حدیث که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و مسانید و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده اند، نشان می دهد که نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی را در آن سن و سال کم پذیرفت، بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود.

و گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابوبکر نخستین مسلمان از مردان و علی نخستین مسلمان از کودکان بود خواسته اند از اهمیت آن بکاهند.

این تعبیر را مفسر معروف و متعصب، نویسنده «المنار» ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است. در حالی که اولاً همان گونه که گفتیم کمی سن علی علیه السلام در آن روز به هیچ وجه از اهمیت موضوع نمی کاهد، به خصوص این که قرآن درباره حضرت یحیی صریحاً می گوید:

وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ^(۱)

و به او در حالی که کودک بود، حکمت دادیم.

ص: ۳۰۶

و درباره عیسی علیه السلام نیز می خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آنها که درباره او گرفتار شک و تردید بودند گفت:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا « (۱)

نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

هنگامی که این گونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا نقل کردیم که او علی را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد، ضمیمه کنیم روشن می شود که سخن «المنار» گفتار تعصب آمیزی بیش نیست.

ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابوجعفر اسکافی معتزلی نقل می کند:

این که بعضی می گویند ابوبکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است و نه هیچ یک از هواداران او از صحابه چنین ادعائی را کرده اند؟ (۲) در هر صورت سبقت در اسلام و پابرجائی در آن تا آخر عمر از خصوصیات صحابه واقعی رسول خداست و در این زمینه خدیجه و علی علیه السلام گوی سبقت را از دیگران ربودند.

بخشی مجدد در عدالت صحابه

اشاره

به خاطر این که دانشمندان اهل سنت بر پایه این آیه شریفه معتقدند که همه یاران پیامبر پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند، و این آیه را دلیل قاطعی بر ادعای خود گرفته اند بار دیگر چون صفحات گذشته این موضوع مهم را

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۲۴/۱۳.

که سرچشمه دگرگونی های زیادی در مسائل اسلامی می شود با نظر عقل و انصاف و وجدان تماشا می کنیم.

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده اند که حمید بن زیاد می گوید:

نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می گویی؟ گفت:

جَمِيعُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ، مُحْسِنُهُمْ وَمُسِيئُهُمْ.

همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار.

گفتم: این سخن را از کجا می گویی؟ گفت: این آیه را بخوان:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « (۱)

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند؛ برای ایشان بهشت هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه اند؛ این است کامیابی بزرگ.

سپس گفت: اما درباره تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آنها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند. (فقط در این صورت اهل نجاتند و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند.)

ص: ۳۰۸

ولی این ادعا به دلایل زیادی مردود و غیر قابل قبول است؛ زیرا:

اولاً: حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می شود، و منظور از تابعان تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین و برنامه های آنها پیروی می کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثنا اهل نجات باشند!

و اما این که در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده، یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کنند نه از گناهانشان، این سخن از عجیب ترین بحث هاست. چرا که مفهومی اضافه فرع بر اصل است. جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند، به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

و به تعبیر دیگر، خداوند در آیه فوق می گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیحی بودند و همه پیروان آنهاست، نه این که می خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد مشمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد.

ثانیاً: این موضوع با دلیل عقل به هیچ وجه سازگار نیست؛ زیرا عقل هیچ گونه امتیازی برای یاران پیامبر بر دیگران قائل نمی باشد. چه تفاوتی میان ابوجهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند سپس از آیین حق منحرف شدند؟

و چرا کسانی که سال ها و قرن ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاری ها و جانبازی های آنها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر را نادیده شناختند و به او ایمان آوردند، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند.

قرآنی که می گوید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ « (۱)

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

چگونه این تبعیض غیر منطقی را می پسندد؟

قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آنها را مستوجب عذاب الهی می شمرد، چگونه این «مصونیت غیر منطقی صحابه» را در برابر کیفر الهی می پسندد؟ آیا این گونه لعن ها و تهدیدهای قرآن قابل استثناست و گروه خاصی از آن خارجند؟ برای چه و چرا؟

از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی شود؟

ثالثاً: این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچ وجه سازگار نیست؛ زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که توأم با خشم و غضب خداست قرار گرفتند. آیا در آیات قرآن داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر صلی الله علیه و آله شد.

روشن تر بگوییم: اگر منظور آنها این است که صحابه پیامبر عموماً مرتکب هیچ گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند این از قبیل انکار بدیهیات است.

و اگر منظور آن است که آنها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آنها راضی است، مفهومی این است که خدا رضایت به گناه داده است.

چه کسی می تواند طلحه و زبیر که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در

ص: ۳۱۰

میدان جنگ جمل ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خونریزی‌ها راضی بود؟

آیا مخالفت با علی علیه السلام خلیفه پیامبر که اگر فرضاً خلافت منصوص او را نپذیریم حداقل با اجماع امت برگزیده شده بود، و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟

حقیقت این است که طرفداران فرضیه «تنزیه صحابه» با اصرار و پافشاری روی این مطلب، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می دهد زشت و بدون منظر ساخته اند.

آخرین سخن این که: رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن هجرت و نصرت و ایمان و عمل صالح است. تمام صحابه و تابعان مادام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند.

از آنچه بازگو شد به خوبی روشن می شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب، یعنی نویسنده «المنار» که در این جا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه، مورد سرزنش و حمله قرار می دهد کمترین ارزشی ندارد. شیعه گناهی نکرده، جز این که حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در این جا پذیرفته و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است.» (۱)

جنایت های معاویه

اشاره

علمای مکتب خلفا معاویه بن ابی سفیان را کاتب وحی و صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند و به قول فخر رازی و صاحب تفسیر «المنار» در ذیل آیه قبل و حدیث حمید بن زیاد، عادل و مجتهد و مورد وثوق و اهل نجات و رضایت حق می دانند، در حالی که کتب سنی و شیعه گوشه ای از اعمال معاویه را به شرح زیر

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۹۹/۸ - ۱۱۱، [۱] با کمی تلخیص.

۱ - جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین و کشتن بیش از پنجاه هزار نفر از مسلمانان و به خصوص عمار یاسر که پیامبر در حق او فرمود: عمار با حق است و حق با عمار، و او را گروه باغی و ستمگر به قتل می رسانند. (۱) ۲ - جنگ با سبط اکبر، حضرت مجتبی علیه السلام .

۳ - تخلف از عهد و پیمان و قراردادی که با امام حسن علیه السلام بسته بود.

۴ - دسیسه چینی برای قتل حضرت مجتبی علیه السلام به توسط دختر اشعث بن قیس.

۵ - خوشحالی شدید معاویه از کشته شدن حضرت مجتبی علیه السلام .

۶ - فرستادن بُسر بن اَڑطاه بعد از داستان تحکیم به شهرهای تحت فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام برای کشتن مرد و زن و کودک به جرم تشیع و غارت اموال مردم و خراب کردن شهرها.

۷ - فرستادن ضحاک بن قیس فهری به مناطق مؤمن نشین و دستور به او جهت کشتار مردم و خرابی و غارت.

۸ - فرستادن عبدالله بن مسعده به بادیه ها و مکه و مدینه جهت وادار کردن مردم به تسلیم در برابر حکومت و کشتن آنان در صورت امتناع.

۹ - مسلط کردن زیاد بن ابیه بر مردم بی گناه و جنایات بی شمار او بر مردم با تکیه بر قدرت معاویه.

۱۰ - کشتن حُجر بن عدی و یاران وفادارش به جرم ایمان و عشق به علی بن ابی طالب علیه السلام .

۱۱ - محاصره کردن عمرو بن حمق خزاعی و جدا کردن سر او از بدن بعد از مرگ.

۱۲ - کشتن صیفی بن فسیل به جرم محبت علی علیه السلام .

- ۱۳ - کشتن مسلم بن زیمیر و عبدالله بن نجی به جرم عشق به اسلام و امیر المؤمنین علیه السلام .
- ۱۴ - کشتن مالک بن اشتر نخعی که در امت اسلام در کرامت و ایمان و شخصیت کم نظیر بود.
- ۱۵ - کشتن محمد بن ابی بکر به شدیدترین وجه و سوزاندن جسد آن شهید به جرم عشق به علی علیه السلام .
- ۱۶ - مسلط کردن عمروعاص ستمکار بر مردم مصر.
- ۱۷ - هتک حرمت حق.
- ۱۸ - هتک حرمت مردم.
- ۱۹ - تشکیل سلطنت و شاهنشاهی خلاف قواعد اسلام.
- ۲۰ - آزدن صحابه و تابعین.
- ۲۱ - آزار همه جانبه به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله .
- ۲۲ - تطهیر زناکاران و زنازادگان بر خلاف قرآن.
- ۲۳ - خرید و فروش شراب و نوشیدن آن.
- ۲۴ - اشاعه فحشا در بلاد اسلامی.
- ۲۵ - حلال دانستن ربا و خوردن آن.
- ۲۶ - تمام خواندن نماز در سفر.
- ۲۷ - بدعت در امر اذان.
- ۲۸ - جمع بین دو خواهر در ازدواج.
- ۲۹ - تغییر دیات اسلامی.
- ۳۰ - قرار دادن خطبه نماز عید فطر و قربان قبل از نماز.
- ۳۱ - ترک حدود و سنت رسول حق.
- ۳۲ - نقض حکم عاهر و زناکار.

۳۳ - حکم به سب امیرالمؤمنین در قنوت نماز و خطبه های جمعه و عیدین و قرار دادن آن به صورت قانون حکومتی.

۳۴ - کشتن اصحاب بدر و اصحاب بیعت شجره.

۳۵ - پرداخت مال بی شمار جهت ساختن حدیث و بستن آن به رسول خدا.

۳۶ - به نیزه زدن سر بریده عمرو بن حقیق و گرداندن در شهرها.

۳۷ - کشتن زنان و بچه ها و غارت اموال.

۳۸ - گرفتن شهادت زور از مردم.

۳۹ - انتقال منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به شام.

۴۰ - پوشیدن لباس حریر و ابریشم و دیباج و آشامیدن از ظرف طلا و نقره.

۴۱ - برقرار کردن مجالس لهو و لعب و شنیدن موسیقی حرام.

۴۲ - مسلط کردن یزید شرابخوار، سگ باز، میمون باز، بی اعتقاد به جامعه اسلامی.

عقوبت جنایت های معاویه در قرآن و روایات

این است معاویه و اعمال او که نظر حضرت رب العزّه را در آیات زیر در قرآن مجید و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن اعمال می خوانید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا « (۱) »

و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

ص: ۳۱۴

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا * وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا
اَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا « (۱)

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است. * و کسانی که مردان و زنان مؤمن را [با متهم کردن] به اعمالی که انجام نداده اند، می آزارند، بی تردید بهتان و گناه بزرگی بر عهده گرفته اند.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ « (۲)

و برای آنان که همواره پیامبر خدا را آزار می دهند، عذابی دردناک است.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ « (۳)

کسانی که ربا می خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی خیزند، مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ « (۴)

کسانی که دوست دارند کارهای بسیار زشت [مانند آن تهمت بزرگ] در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت، و خدا [آنان را] می شناسد و شما نمی شناسید.

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۵۷ - ۵۸. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۶۱. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۷۵. [۳]

۴- (۴) - نور (۲۴) : ۱۹. [۴]

لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَشَارِبِيهَا وَبَايِعَهَا وَ مُتَّبَاعَهَا. (۱)

خداوند شراب و خورنده اش و خریدار و فروشنده اش را لعنت کرده است.

لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آكِلَ الرِّبَا وَ مُوَكَّلَهُ. (۲)

رسول خدا، خورنده ربا و دستیارش را لعنت کرده است.

مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي، وَ مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ. (۳)

هر کس علی را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته، و هر کس مرا ناسزا گوید خدا را ناسزا گفته است.

لَا يُرِيدُ أَحَدٌ أَهْلَ الْمَدِينَةِ بِسُوءٍ إِلَّا أَذَابَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ ذَوْبَ الرِّصَاصِ أَوْ ذَوْبَ الْمِلْحِ فِي الْمَاءِ. (۴)

احدی اراده بدی به اهل مدینه نمی کند مگر این که خداوند چون قلع در آتش آتش کند، یا چون نمک در آب در عذاب ذوبش نماید.

مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ظَالِمًا لَهُمْ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ كَانَتْ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. (۵)

هر کس به ظلم و جور اهل شهری را بترساند، خداوند وی را خواهد ترسانید و لعنت خدا بر اوست.

مسائل ذکر شده درباره معاویه را به طور مفصّل همراه با آیات و روایات در قرآن مجید، «صحیح بخاری»، «وفاء الوفاء»، «مجمع الزوائد»، «مروج الذهب»، «المحاسن والمساوی»، «شرح ابن ابی الحدید»، «صحیح مسلم»، «تاریخ ابن عساکر»، «انساب بلاذری»، «معارف ابن قتیبه»، «طبقات ابن سعد»، «أغانی»، «تاریخ

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۷۵/۱۷، باب ۲۳، حدیث ۲۰۸۰۵؛ عوالی اللآلی: ۱۶۶/۱، حدیث ۱۷۶. [۱]

۲- (۲) - من لا یحضره الفقیه: ۲۷۴/۳، حدیث ۳۹۹۳؛ وسائل الشیعه: ۱۲۷/۱۸، باب ۴، حدیث ۲۳۲۹۹؛ مستدرک الوسائل:

۳۳۶/۱۳، باب ۴، حدیث ۱۵۵۲۶. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۲۷/۲۷، باب ۱۰، حدیث ۲۶؛ [۳] جامع الاخبار: ۱۶۱. [۴]

۴- (۴) - الغدیر: ۳۴/۱۱؛ [۵] مسند احمد بن حنبل: ۱۸۵/۱. [۶]

۵- (۵) - الغدیر: ۳۵/۱۱؛ [۷] مسند احمد بن حنبل: ۵۶/۴. [۸]

طبری»، «مستدرک حاکم»، «مسند احمد بن حنبل»، «استیعاب»، «أشید الغابه» و به خصوص در «الغدیر» (۱) ملاحظه کنید، آن گاه از علمای مکتب خلفا و مفسرانی چون فخر رازی و صاحب «المنار» بپرسید:

معنای عدالت، وثاقت، اجتهاد، رضایت حق، نجات در قیامت این است؟!!

معنای اسلام، ایمان، هجرت، عمل صالح، اخلاق حسنه، مسلمانی، صفا، وفا، حقیقت، مهر، محبت این است؟!!

و از همه مهم تر معنای صحابی بودن و مصداق آیه **وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ** این است؟!!

سؤال کنید شما می خواهید قرآن و سنت و اسلام و مسلمانی را با چنین افرادی به دنیا عرضه کنید و از آنان بخواهید اسلام را با تمام وجود قبول کنند و آن را بهترین و برترین مکتب بدانند؟!!

هجرت در راه خدا

اشاره

از دیگر خصوصیت های صحابه حقیقی که در دعای چهارم اشاره شده، مفارقت و هجرت از زن و فرزند به خاطر اعلای کلمه حق است.

عده ای که جهت نان و نوا و اهداف دنیائی هجرت کردند، و گروهی از مهاجران که پس از هجرت با منافقان همدست شدند، و یا به گردونه ظلم و ستم و بی ایمانی درآمدند چنانکه در سطور گذشته خواندید، از رحمت حق ممنوع، و از رضایت حضرت محبوب دور شدند.

رحمت و رضوان از آن صحابه ای است که در هجرت خود نیتی جز اظهار کلمه حق نداشتند و تا خروج از دنیا بر ایمان و مقاومت خویش استوار بودند.

ص: ۳۱۷

عاشقی را جگری می باید احتمال خطری می باید
نتوان رفت درین ره با پای عشق را بال و پری می باید
گریه نیمه شبی در کار است دود آه سحری می باید
دیده را آب ده از آتش دل عشق را چشم تری می باید
دست در دامن آگاهی زن سوی او راهبری می باید
توانی تو به خود پی بردن مرد صاحب نظری می باید
چشم و گوش تو به شرک آلودست چشم و گوش دگری می باید
عاقبت نخل امید ما را از وصال تو بری می باید
(فیض کاشانی)

هجرت در قرآن کریم

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (۱)

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ » (۲)

پس کسانی که [برای خدا] هجرت کردند، و از خانه هایشان رانده شدند، و در راه من آزار دیدند، و جنگیدند و کشته شدند، قطعاً بدی هایشان را محو خواهم کرد و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۱۸. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۹۵. [۲]

است، وارد می‌کنم [که] پاداشی است از سوی خدا و خداست که پاداش نیکو نزد اوست.

تعزب بعد از هجرت

باب مفصل و مهمی در روایات فریقین است تحت عنوان تعزب بعد از هجرت، که در آن روایات آمده:

کسی که پس از معرفت خدا و رسول و کوشش در راه دین، از صراط مستقیم حق برگردد، آلوده به گناه کبیره شده و خود را از رحمت حضرت محبوب ممنوع کرده است.

و بر اساس کتب تاریخی و تفسیری، گروهی از صحابه به این گناه دچار شدند و گروه دیگر در برابر طوفان‌های اجتماعی و حوادث زمان استقامت ورزیدند تا به لقای خداوند نایل شدند. آنان برای اعلائی کلمه حق با پدران و فرزندان و برادران و عموهایشان جنگیدند، و در این نبرد کمال اخلاص و خلوص را نشان دادند.

تعزب بعد از هجرت در کلام امیر مؤمنان علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» به این معنا اشاره می‌فرماید:

وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلْمِ وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ.

وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخِرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمُنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا.

فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكَبْتَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى

اسْتَقْرَأَ الْإِسْلَامَ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَمُتَّبِعًا أَوْطَانَهُ. وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ. وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا وَ لَتَتَّبِعُنَّهَا نَدَمًا. (۱)

ما در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، پدران و فرزندان و عموهای خود را به امر حق می کشتیم، و این مسئله جز بر ایمان و تسلیم و حرکت در راه راست و شکیبایی بر سوزش الم، و کوشش ما در جهاد با دشمن نمی افزود.

و مردی از ما و مردی از دشمن چون دو شیر نر با هم در می افتادند، و در صدد بر آوردن جان یکدیگر بودند تا کدام یک از آن دو جام مرگ را به کام دیگری بریزد. یک بار ما بر دشمن پیروز می شدیم، و یک بار دشمن بر ما.

چون خداوند راستی ما را دید دشمن ما را سرکوب کرد، و یاری خود را بر ما فرورستاد، تا آن وقت که اسلام همانند شتری که سینه و گردن برای استراحت به زمین نهد و در جای خود بخوابد استقرار یافت. به جانم قسم! اگر ما در آن زمان رفتاری مانند رفتار امروز شما داشتیم پایه ای از بنای اسلام برپا نمی شد، و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گشت. به خدا قسم! با این وضعی که دارید به جای شیر خون خواهید دوشید، و به دنبالش دچار ندامت خواهید شد.

در این خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام از صحابه ای سخن می گوید که با تمام وجود از اسلام دفاع می کردند، و حرمت قرآن و صراط حق را تا آخر نگاه داشتند، و از کسانی گلایه و شکایت می کند که از آن جهاد و کوشش و خلوص و اخلاص دست برداشتند و به مال و منال و شهوات و هواها روی کرده و از دفاع از اسلام در برابر هجوم مارقین و قاسطین و ناکثین دست برداشتند و امام معصوم را بر اثر سستی و

ص: ۳۲۰

روگردانی خود از قرآن، دل شکسته کردند.

وصف صحابه واقعی در کلام امام علی علیه السلام

امام در وصف صحابه واقعی که خود در رأس آنان بود می فرماید:

«در آن زمان که از همه علایق و تمایلات و روابط و ضوابط پوسیده گذشتیم و حتی جان خود را در راه هدف اعلاّی حیات بر کف نهادیم تا معنای واقعی علایق و تمایلات و روابط و ضوابط و حتی معنای جان را که اسلام برای ما توضیح می داد درک کنیم و در حیات معقول خود به کار ببریم. از پدران و فرزندان و همه شاخه ها و ریشه های وجود طبیعی خود بریدیم، تا انسان هایی ساختیم در دنیای جدیدی که آن علایق و تمایلات همگی دگرگون شدند و گام در صراط مستقیم نهادیم.

ما و دشمن هر دو در مرز زندگی و مرگ گریبان یکدیگر را می گرفتیم، ما در آن مرز پرشکوه که برای ما پل

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱)

ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

بود؛ به امید برگرداندن جان به جان آفرین تلاش می کردیم. ولی دشمنان ما در آن مرز جز به تحریک عوامل لجاجت در برابر ما و اسارت در دست قدرت پرستان و پرستش بت های جامد و جاندار به منطبق دیگری تکیه نداشتند.

پیروزی ما در آن تلاش و تکاپوها و فداکاری ها مستند به انبوه سپاه و دیگر عوامل قدرت نبود. ما مسلح به سلاحی بالاتر از شمشیر و نیزه و دارای قوایی ما فوق دیگر نیروهای جنگی بودیم. این سلاح وقوا، صدق و اخلاص حقیقی ما بود.

ما در آن مرز زندگی و مرگ، خدا را می دیدیم و پیامبر خدا را که جلوه ای از صفات

ص: ۳۲۱

پروردگارمان بود می نگریستیم.

دشمنان ما به تحریک بت های جاندار به خودکشی می پرداختند و تسلیت آنان برای دلداری خود چنین بود که ما مرد جنگیم، ما قهرمانیم، ما نباید مغلوب شویم؛ و نمی دانستند که شکست و پیروزی آنان جز سقوط در عذاب الهی یا دوزخ اجتماعی که سوداگران جان های آدمیان برای آنان شعله ور می ساختند نتیجه ای دیگر در بر نداشت.» (۱)

با تویی خویش همه نرد وفا می بازم آه اگر آگه ازین کار شود غمّازم

ماجرای دل خون گشته زمن باز مپرس که من از دوست به خود باز نمی پردازم

دوستان شاد که این واقعه را پایانی است من در آن جامم و با بیخودیم آغازم

عشق چون پیر شد از طبع به مردن نرود این نه طفلی است که از دایه ستانی بازم

(وصال شیرازی)

ص: ۳۲۲

[«۵» وَمَنْ كَانَ مِنْ مُنْطَوِيْنَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تَحَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ «۶» وَالَّذِينَ هَجَرْتُمْ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ وَانْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَيَّكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ «۷» فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ وَأَرْضَهُمْ مِنْ رِضْوَانِكَ وَبِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ وَكَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ «۸» وَاشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضَيْقِهِ وَمَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ]

و کسانی که به رشته محبت او پیچیده شدند، در مسیر دوستی و عشقش، تجارتی را امید دارند، که هرگز کسادی و زیان، در آن راه ندارد، و آنان که وقتی به دستگیره دین او آویختند، قبایل و عشایرشان از آنان دوری گزیدند، و زمانی که در سایه قرب به او آرمیدند، خویشاوندانشان از آنان کناره گرفتند. خدایا! لطف را برای اصحاب محمد به خاطر آنچه که محض تو، و در راه تو از دست دادند، از نظر دور مدار و آنان را از خشنودیت خشنود ساز!

و نیز به خاطر آن که مردم را پیرامون دینت گرد آوردند، و در حالی که خالصانه، ملت را به سوی تو دعوت می کردند، همراه فرستاده ات بودند، و برای این که در راه تو از شهر و دیار و قوم خود هجرت کردند و از فراخی معاش، به تنگی و سختی دچار شدند و افراد زیادی که برای بزرگداشت دینت ستم ها

تحمل کردند، پاداش عنایت کن.

حقیقت مودّت و لزوم آن

اشاره

در این قطعه از دعا به دو حقیقت بسیار مهم که در اعلائی کلمه حق اثر فوق العاده داشته اشاره شده است:

۱ - مودّت.

۲ - مهاجرت یاران حق به حبشه.

صاحب تفسیر «المنار» (۱) که از دانشمندان بنام عرب است، در معنای عداوت و مودّت در ذیل آیه پنجاه و هشتم سوره مائده می گوید:

تفسیر عداوت و مودت

عداوت به معنای کینه ای است که اثرش در قول و عمل ظاهر می شود. و مودّت عشق و محبتی است که نتیجه اش در گفتار و کردار آشکار می شود.

به هنگامی که دل انسان نسبت به کسی آغشته به کینه و عداوت شد، آن کینه و عداوت باعث می گردد که انسان از طرف مورد کینه اش جدا شده و از حالات و خصوصیات وی پرهیز نموده و وی را از دخالت در امورش منع نماید، و این اقتضای کینه و دشمنی است و کسی در ظهور آثار کینه و عداوت در گفتار و عمل تردید ندارد.

و به وقتی که قلب انسان نسبت به کسی محبت شدید پیدا کند و به تعبیر قرآن مجید دارای مودّت شود، آن عشق و محبت باعث می شود که انسان برای اتّصالش به حالات و خصوصیات محبوب بکوشد و خود را به هر قیمتی که باشد به محبوب برساند، و دست دخالت معشوق را در امور زندگیش باز بگذارد. این عشق و محبت

ص: ۳۲۴

علت تمامه ای است برای ورود عاشق به گردونه اطاعت از معشوق، و این حقیقتی است که گمان نمی رود برای کسی جای انکار داشته باشد، و شاید بتوان گفت:

محبت و عشقی که خالی از اثر باشد و کینه و عداوتی که جدای از عکس العمل باشد به هیچ عنوان نداریم، و آنان که عداوت و محبت را جدای از اثر می دانند، سخن آنان ارزشی ندارد، محبت جدای از عمل، و کینه فارغ از اثر کدام است؟...»

اسلام برای موذت مثبت، و کینه و عداوت قابل قبول، آیات و روایات بسیار مهمی دارد که مجموع آن آیات و روایات دو باب بسیار مهم تولی و تبری را تشکیل داده اند.

در آن آیات و روایات اعلام شده که هر کس خالی از تولی و تبری باشد مسلمان نیست. مؤمن باید با تمام وجود نسبت به حق و رسول حق و مردم مؤمن دارای موذت باشد، و نسبت به دشمنان خدا و رسول و مردم مؤمن دارای عداوت و کینه، تا آن موذت وی را به اخلاق حق و رسول الهی و مؤمنان واقعی بیاراید، و آن کینه و عداوت باعث جدائی از حالات و اخلاق و کردار دشمنان خدا و دین شود.

موذت اهل بیت علیهم السلام

این که در قرآن مجید اجر رسالت را موذت اهل بیت علیهم السلام قرار داده و نفعش را متوجه خود انسان می داند به این معناست که به اهل بیت عشق بورزید، عشقی که باعث اطاعت شما از امامان معصوم و علت آراسته شدنشان به اخلاق اولیا شود، که این اطاعت و آراستگی به نفع خود شماست.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ « (۱)

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز موذت نزدیکان را [که

ص: ۳۲۵

بنابر روایات بسیار اهل بیت هستند [آرا نمی خواهیم].

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ « (۱)

بگو: هر گونه پاداشی که از شما خواستم، آن پاداش برای خودتان، پاداش من فقط بر عهده خداست، و او بر همه چیز گواه است.

آری، عشق مثبت به معشوق مثبت، در حیات فکری و نفسی و روحی و قلبی و عملی انسان معجزه می کند. عشق مثبت به معشوق مثبت، از آتش پرست سلمان، از بی سواد گمنام ابوذر، از سیاه حبشی بلال، از زن عصر جاهلی خدیجه، از غلام زاده عمار، و از آدم خاکی، موجودی افلاکی می سازد. (۲)

جان و دل و دین و رگ و پوست، عشق در همه اشیا به تکاپوست عشق

تخم بدل کاشته بی حاصلان غافل از این نکته که خودروست عشق

خواهی اگر خویش بسنجی به کار سنگ گران کن که ترازوست عشق

زو دل و بازوت ندارد گریز نیروی دل قوت بازوست عشق

زمزمه خلوت سر صفا همهمه ساحت مینوست عشق

(صفا اصفهانی)

این نکته را نباید ناگفته گذاشت که عشق و محبت و کینه و عداوت مثبت ثمره معرفت است.

انسان وقتی به آیات قرآن مجید که بازگو کننده اسما و صفات حق و حالات و

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - سبأ (۳۴) : ۴۷ [۱]

۲- (۲) - مرحوم استاد شهید مطهری در کتاب پرقیمت «جاذبه و دافعه علی علیه السلام» در بخش اول آن بحث مفصّلی در اکسیر محبت و عشق و آثار مثبت آن دارند که به جهت خودداری از تطویل، نقل نکردیم. شما می توانید برای تکمیل این بحث بدان مراجعه فرمایید. و نیز در کتاب «ولاءها و ولایتها» فصلی در ولای محبت آورده که لزوم محبت و مودت خاندان وحی را از کتاب و سنت به خوبی استنباط فرموده است که مطالعه آن بسیار سودمند می باشد.

اخلاق انبیا و اولیاست دقت کند و از این طریق به معرفت لازم آراسته شود، عاشق حق و انبیا و اولیا گشته و نسبت به دشمنان آنان که درونی سیاه و باطنی نازیبا و وحشت آور دارند، دشمن می شود. این عشق و محبت انسان را به سوی مقام قرب و وصال می برد، و آن کینه و عداوت آدمی را از ساحت دشمنان دور ساخته و انسان را در صورت حمله آنان به عرصه حیات انسانی تا سرحد جان باختن در راه معشوق مثبت آماده مبارزه و قتال می نماید.

وجوب عداوت با دشمنان خدا

اشاره

دشمنان حضرت رب که دشمنان رسول الهی و قرآن مجید و مردم مؤمن هم هستند و کینه و عداوت آنان با حقایق، معلول کبر و جهل و غرور و هوای نفس و دل بستگی شدید آنان به زندگی مادی چند روزه است و دارای چهره های گوناگونی هستند و هدفی جز خاموش کردن چراغ حق، کوبیدن فرهنگ رسول الله، بی ایمان کردن ملت اسلام و غارت سرمایه های معنوی و مادی اهل ایمان ندارند، دوستی و محبت با آنان و باز گذاشتن دستشان برای دخالت در امور مسلمانان گناه کبیره و خیانت به حضرت حق و انبیا و ائمه و ملت اسلام است، و کینه داشتن نسبت به آنان و جدا زیستن از اخلاق و رفتار و حالات آنان و بستن راهشان برای عدم دخالت در امور مسلمانان از اعظم واجبات الهیه است.

اگر ملت اسلام پس از وفات رسول حق، این قاعده قرآنی را نسبت به دشمنان مراعات می کردند، دچار آن همه بلا و به خصوص حکومت بنی امیه که در قرآن مجید از آن تعبیر به «شجره ملعونه» شده و حکومت بنی عباس و حکومت های پس از آن نمی شدند.

و اگر در این عصر هم ملت ها و دولت های مدعی اسلام مراعات این حقیقت را می نمودند، دچار حاکمیت استعمار نگشته و این همه بلا بر سرشان نمی آمد،

معادن آنان و فرهنگ و ناموسشان به غارت نمی رفت، به ذلت و مذلت دچار نمی شدند و سیادت و آقائی خود را از دست نمی دادند.

دشمنی با دشمنان خدا که قومی کافر، مشرک، فاسق، فاجر و حيله گرند باعث حفظ اسلام و رشد حق و عظمت مسلمانان است.

الگوی استعماری

مودت با حق و با انبیا و ائمه عليهم السلام علت شکوفایی استعدادها و سعادت دنیا و آخرت و ذلت و خواری و نابودی دشمنان است.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١﴾

مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند؛ و هر کس چنین کند در هیچ پیوند و رابطه ای با خدا نیست، مگر آن که بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کنید؛ خدا شما را از [عذاب] خود بر حذر می دارد، و بازگشت [همه] به سوی خداست.

«آیه شریفه در مقام یک درس مهم سیاسی و اجتماعی به مسلمانان است که بیگانگان را نه به عنوان دوست و نه به عنوان حامی و یار و یاور در هیچ کار خود نپذیرند و فریب سخنان جذاب و اظهار محبت های به ظاهر عمیق و صمیمانه آنها را نخورند؛ زیرا تاریخ نشان می دهد ضربه های سنگینی، مردم با ایمان و با هدف از این رهگذر خورده اند.

اگر در تاریخچه استعمار دقیق شویم، همیشه استعمارگران در لباس دوستی و

ص: ۳۲۸

دلسوزی و عمران و آبادی در اجتماعات استعمار شده نفوذ می کنند. آنها پس از محکم کردن پنجه های خود در ریشه های اجتماع استعمار شده، بی رحمانه بر آنها می تازند و همه چیز آنها را به یغما می برند.

برای اهمیت این موضوع، تهدید بسیار شدیدی در آیه آمده است و آن این که هر کس تن به چنین کاری دهد، هر گونه ارتباطش را از خدا قطع خواهد کرد.

جمله مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اشاره به این است که در زندگی اجتماعی، هر کس ناچار است اولیا و دوستانی داشته باشد، ولی افراد با ایمان باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند و کافران را بجای آنها قرار ندهند. (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا - وَدُوا مَا عَنْتُمْ قَدِ بَدَتِ الْبَعْضَاءُ مِنْ أَقْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * هِيَ أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ مِنْ اللَّهِ عَالِمًا بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲)

ای اهل ایمان! از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید؛ آنان از هیچ توطئه و فسادى درباره شما کوتاهی نمی کنند؛ شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند؛ تحقیقاً دشمنی [با اسلام و مسلمانان] از لابلای سخنانشان پدیدار است و آنچه سینه هایشان [از کینه و نفرت] پنهان می دارد بزرگ تر است. ما نشانه ها [ی دشمنی و کینه آنان] را اگر می اندیشید برای شما روشن ساختیم. * آگاه باشید! این شماست که آنان را دوست دارید، و آنان شما را دوست ندارند. و شما به همه کتاب ها [ی آسمانی] ایمان دارید [ولی آنان ایمان ندارند]. و چون با شما دیدار کنند، می گویند: ایمان آوردیم. و

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۴۴۹/۲، [۱] با کمی تلخیص.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۱۸ - ۱۱۹. [۲]

زمانی که با یکدیگر خلوت نمایند از شدت خشمی که بر شما دارند، سرانگشتان خود را می‌گزند. بگو: به خشتان بمیرید. یقیناً خدا به آنچه در سینه هاست، داناست.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١﴾

همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و دوست خود می‌گیرند؛ آیا عزت و قدرت را نزد آنان می‌طلبند؟ یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای خداست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٢﴾

ای اهل ایمان! کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و یار خود مگیرید. آیا می‌خواهید برای خدا بر ضد خودتان دلیلی آشکار [نسبت به عذابتان در دنیا و آخرت] قرار دهید؟!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٣﴾

ای اهل ایمان! یهود و نصاری را سرپرستان و دوستان خود مگیرید، آنان سرپرستان و دوستان یکدیگرند [و تنها به روابط میان خود وفا دارند]. و هر کس از شما، یهود و نصاری را سرپرست و دوست خود گیرد از زمره آنان است؛ بی تردید خدا گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند.

آری، به وجود آمدن اسرائیل غاصب در این چهل ساله اخیر در دل ممالک

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۳۹. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۴۴. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۵۱. [۳]

اسلامی و آن همه جنایت و خیانتی که به اسلام و مسلمین و قرآن نموده، نتیجه دوستی دولت های به ظاهر اسلامی با یهود و نصاری غرب و پذیرش ولایت آنان بوده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ « (۱) »

ای مؤمنان! کسانی که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته اند، چه از اهل کتاب و چه از کافران، سرپرستان و دوستان خود مگیرید؛ و اگر مؤمن هستید از خدا پروا کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ اسْتِخْبَاءَ الْكُفْرِ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ « (۲) »

ای اهل ایمان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید؛ و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم اینانند که ستمکارند.

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ « (۳) »

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادى اش می ترسید و خانه هایی که به آنها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - مائده (۵) : ۵۷. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۲۳. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۲۴. [۳]

در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ « (۱)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزاندانشان یا برادرانشان یا خویشانانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد، در آنجا جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ « (۲)

محمد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند.

قرآن مجید در سه آیه اول سوره ممتحنه می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - مجادله (۵۸) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - فتح (۴۸) : ۲۹.

وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسَبِّحُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ * لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ « (۱) »

ای اهل ایمان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید، شما با آنان اظهار دوستی می کنید، در حالی که آنان به طور یقین به آنچه از حق برای شما آمده کافرند، و پیامبر و شما را به خاطر ایمانتان به خدا که پروردگار شماست [از وطن بیرون می کنند،] پس آنان را دوستان خود مگیرید [اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودیم بیرون آمده اید] چرا [مخفیانه به آنان پیام می دهید که دوستشان دارید؟ در حالی که من به آنچه پنهان می داشتید و آنچه آشکار کردید داناترم، و هر کس از شما با دشمنان من رابطه دوستی برقرار کند، مسلماً از راه راست منحرف شده است. * اگر بر شما چیره شوند، دشمنانتان خواهند بود، و دست هایشان را [به اسارت، آزار و کشتن] و زبان هایشان را به [بدگویی، تحقیر و ناسزا] بر ضد شما می گشایند، و آرزو دارند که ای کاش شما هم کافر شوید. * روز قیامت [که کیفر دوستی با دشمنان داده شود] خویشان و فرزندانتان سودی به حال شما ندارند، خدا میان شما و آنان جدایی می اندازد، و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

در هر صورت قسمت مهمی از بلاهایی که بر سر امت اسلام آمده، معلول

ص: ۳۳۳

دوستی عده ای از سردمداران ممالک اسلامی و مردم مسلمان با کفار و یهود و نصاری بوده، و وای به حال اینان از روزی که قرآن مجید در پیشگاه حضرت حق، به شکایت از آنان برخیزد و حضرت قهار به شکایت قرآن علیه آنان توجه کند.

افسوس که از حالت خود بیخبرانیم یک دهر همه کور و یک آفاق کرانیم

ره پُر چه و ما کور و ز نابدن فرمان هم از نظر افتاده صاحب نظرانیم

شه جاده کز آن قافله سالار گذشته گم کرده به هر کوره رهی ره سپرانیم

تنها نه همین خود شده مشغول به عصیان بل بر پدر و مادر عاصی پسرانیم

گو سنگ تته دگر ای چرخ میفکن خود رنجه مفرمای که ما خیره سرانیم

هر تخم کنی کشت همان بدروی آخر زنهار در این مزرعه ما بدر گرانیم

(صغیر)

وجوب مودت با دوستان حق

اشاره

همان طور که عداوت با دشمنان حق واجب است، مودت با دوستان حق نیز واجب است. باب مودت با اولیای حق باب رحمت و عنایت و لطف خداست.

اولیای حق که در رأسشان انبیا و ائمه علیهم السلام قرار دارند، منبع اسما و صفات حضرت محبوبند. تمام زیبایی های معنوی در آنان جمع است، قبول ولایت آنان از آب و نان برای انسان ضروری تر است. سعادت دنیا و آخرت در پذیرش ولایت آنان به دست می آید. اتصال به آنان آدمی را منبع آداب حق و مرکز تجلی انوار حضرت رب می نماید.

ادب انسانی و فطرت و وجدان و عقل اقتضا می کند که انسان برای ابد از دشمنان خدا و رسول و ائمه بریده و با اولیای الهی پیوند داشته باشد.

ص: ۳۳۴

سعادت دنیا و آخرت در تمسک به زیبایی های معنوی انبیا و ائمه علیهم السلام

در این قسمت دورنمایی از زیبایی های معنوی انبیا و ائمه علیهم السلام را بازگو می کنیم تا بیش از پیش توسل خود را به آن منابع خیر بیشتر کرده و از این راه به آبادی دنیا و آخرت برسیم.

۱ - با تمام وجود مجذوب حضرت محبوبند.

۲ - در ایمان به حق و آخرت بی نظیرند.

۳ - به حقایق الهیه و آداب انسانیّه و امور طبیعیّه آگاهند.

۴ - عقل آنان مافوق تمام عقول است.

۵ - سخاوت، ذاتی آنان است.

۶ - در شجاعت نمونه ندارند.

۷ - دریای بی ساحلی از عفت نفستند.

۸ - همت آنان در رأس همه همت هاست.

۹ - بر تمام عباد حق مهربانند.

۱۰ - بردبار و حلیمند.

۱۱ - در عفو و گذشت نمونه و مثل ندارند.

۱۲ - دارای تمام محاسن اخلاقند.

۱۳ - ایثارگرند.

۱۴ - منبع کرم و بزرگواریند.

۱۵ - در تمام امور بر حضرت حق توکل دارند.

۱۶ - تسلیم حقند.

۱۷ - راضی به قضای محبوبند.

۱۸ - منبع وقار و ادبند.

ص: ۳۳۵

داستان هجرت اصحاب به حبشه

در سال های اول بعثت، مسلمانان در اقلیت بودند. قریش و سایر قبایل، اهل ایمان را از هر جهت در مضیقه سخت قرار دادند. آنان برای جهاد با کفار و مشرکان از نظر عده و عده آماده نبودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ اسلام و جان مسلمانان و تهیه پایگاهی در خارج از منطقه حجاز به آنان دستور مهاجرت داد و حبشه را برای آنان انتخاب فرمود، و به آنان گوشزد کرد در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می نماید، شما به آنجا کوچ کنید، باشد که خداوند مهربان فرصت مناسبی در اختیار ما قرار دهد.

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم آن دیار شدند، و از طریق کشتی به سوی حبشه حرکت کردند. این مهاجرت که در ماه رجب به سال پنجم بعثت انجام گرفت مهاجرت اول نامیده شد.

چیزی نگذشت که جعفر بن ابی طالب و جمعی دیگر از مظلومان راه حق به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از هشتاد و دو مرد و عده ای زن و کودک تشکیل می شد به وجود آوردند.

مسأله مهاجرت این گروه برای دشمنان خدا بسیار تلخ و دردناک بود؛ زیرا حس می کردند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجاً اسلام را پذیرفته اند و به سرزمین امن و امان حبشه رفته اند روبه رو خواهند شد. برای به هم زدن این موقعیت دست به کار شده و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حيله گر و پشت هم انداز یعنی: عمرو بن عاص و عماره بن ولید را برای در

هم ریختن اوضاع مؤمنان انتخاب و به حبشه فرستادند.

این دو نفر در کشتی شراب خوردند و به جان هم افتادند، ولی به هر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند و قبلاً با دادن هدایای گران بهایی به اطرافیان نجاشی موافقت آنها را جلب کرده و قول تأیید و طرفداری از آنان گرفتند.

عمرو عاص سخنان خود را از این جا شروع کرد، به نجاشی گفت: ما فرستادگان بزرگان مکه ایم، تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته اند و از آیین نیاکان خود برگشته و به بدگویی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه به پا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده اند و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده و به این جا پناه آورده اند، ما از آن می ترسیم که در این جا نیز دست به اخلاصگری بزنند. بهتر این است که آنها را به ما بسپارید تا به محل خود بازگردانیم. این را گفتند و هدایائی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.

نجاشی گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم صحبت نکنم نمی توانم در این زمینه سخن بگویم و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسه ای در حضور شما دعوت شود.

روز دیگر در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفر بن ابی طالب به عنوان نمایندگان مسلمانان و نمایندگان قریش حضور داشتند، نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند.

جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها بپرسید آیا ما جزء بردگان فراری این جمعیتیم؟

عمرو گفت: نه شما آزادید.

جعفر: و نیز سؤال کنید آیا آنها حقی و دینی بر ذمه ما دارند که آن را از ما

می طلبند؟

عمرو: نه، ما هیچ گونه طلبی از شما نداریم.

جعفر: آیا خونی از شما ریخته ایم که آن را از ما می طلبید؟

عمرو: نه، چنین برنامه ای در کار نیست.

جعفر: پس از ما چه می خواهید که این همه ما را شکنجه و آزار دادید. و ما از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم.

سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی می کردیم، گوشت مردار می خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم، نسبت به همسایگان بدرفتار بودیم و نیرومندان ما ضعیفان را می خوردند.

ولی خداوند مهربان پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است:

هر گونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشا و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم. به ما دستور داده نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نماییم.

نجاشی گفت: عیسای مسیح نیز برای همین امور مبعوث شده بود.

سپس از جعفر پرسید: آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟

جعفر گفت: آری، و سپس شروع به خواندن سورهٔ مریم کرد.

حُسن انتخاب جعفر در مورد آیات تکان دهندهٔ این سورهٔ که مسیح و مادرش را از هر گونه تهمت های ناروا پاک می سازد اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشک شوق از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت و نجاشی صدا زد: به خدا سوگند! نشانه های حقیقت در این آیات نمایان است.

هنگامی که عمرو خواست در این جا سخنی بگوید و تقاضای سپردن مسلمانان

را به دست وی کند، نجاشی دست بلند کرد و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت:

خاموش باش، به خدا سوگند! اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگویی تو را مجازات خواهم کرد. این جمله را گفت و رو به مأموران کرد و فریاد کشید:

هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنان را از حبشه بیرون بریزید، و به جعفر و یاراناش گفت: آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید.

آری، اصحاب حقیقی رسول حق، در مکه به انواع شکنجه و آزار دچار شدند و از وسعت معیشت به ضیق اقتصاد افتادند، و محض حفظ اسلام مجبور به ترک وطن و اهل و عیال شدند، ولی به قول قرآن مجید و امام سجاد علیه السلام با سرمایه مودت و محبت به پیامبر و فداکاری در راه حضرت رب، به تجارت و معامله ای دست زدند که کسادی در آن نبود و نتیجه و نفعش جاودانی و ابدی بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ * لِيُؤْتِيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿١﴾

قطعاً کسانی مانند [علی بن ابی طالب علیه السلام] که همواره کتاب خدا را می خوانند و نماز را برپا می دارند و از آنچه روزی آنان کرده ایم در نهان و آشکار انفاق می کنند، تجارتی را امید دارند که هرگز کساد و نابود نمی شود.

* [این همه را انجام می دهند] تا [خدا] پاداششان را کامل عطا کند و از فضلش بر آنان بیفزاید؛ یقیناً او بسیار آمرزنده و عطا کننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک است.

ص: ۳۳۹

[«۹»اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ يَا حَسِيْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ «(۱) خَيْرَ جَزَائِكَ
«۱۰»الَّذِينَ قَصِدُوا سَبِيْلَهُمْ وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ وَمَضَوْا عَلَيَّ شَاكِلَتِهِمْ «(۱۱) لَسْمَ يَتَّبِعُهُمْ رَبِّي فِي بَصِيْرَتِهِمْ وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكِّي فِي قَفْوِ
آثَارِهِمْ وَالْإِيْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنْارِهِمْ مُكَانِفِينَ «(۱۳) وَمُوَازِرِينَ لَهُمْ يَدِينُونَ بِعِدَّتِهِمْ وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ وَلَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِيمَا
أَدَّوْا إِلَيْهِمْ]

خدایا! به آنان که به خوبی و نیکی پیرو اصحاب پیامبرند؛ آن پیروانی که می گویند: « پروردگارا! ما و برادران ما را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز!» بهترین پاداشت را برسان؛ همانان که روش اصحاب را قصد کردند و سمت و سو و جهت آنان را برگزیدند، و شیوه آنان را دنبال کردند، در حالی که تردیدی در بینایشان خطور نکرد و شکی در پیروی آثارشان، و اقتدا به نشان هدایتشان، دل مشغولشان نساخت. کمک کاران و تقویت کنندگان اصحاب بودند؛ به دین آنان می گروند و به هدایت آنان راه می یابند و نسبت به اصحاب واقعی پیامبر اتفاق نظر دارند، و آنان را در برنامه هایی که از رسول اسلام به ایشان رساندند، متهم به دروغ و کذب نمی کنند.

ص: ۳۴۰

در این قسمت از دعا سخن از تابعانِ حقیقیِ صحابهٔ واقعی که در رأس آن صحابه وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است به میان آمده و به اوصاف آنان توسط حضرت زین العابدین علیه السلام اشاره شده است.

پیشگامان دین

امام سجاد علیه السلام در فراز «وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ يَا حَسِيدَانِ» به تجلیل از پیروان راه حق و رسالت می پردازد و بر آنان درود و تحیت می فرستد. این بخش از دعا اشاره به دو آیه شریفه دارد که می فرماید:

وَالَّذِينَ حَيَّأُو مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَاتَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند:

پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی.

و یا در آیه دیگر دربارهٔ سرانجام عاقبت پیروان دین می فرماید:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَ لِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٢﴾

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - حشر (۵۹) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۱۰۰. [۲]

هستند؛ برای ایشان بهشت هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه اند؛ این است کامیابی بزرگ.

تابعین، پیروان پس از مهاجران و انصار دین اسلام هستند؛ که پیامبر را ندیده اند ولی با صحابه محشور بودند و اظهار ارادت و مدح حضرت نسبت به آنان به خاطر سبقت در ایمان و پایمردی آنان در دین و عزت و شرف در شخصیت آنان است.

آنان با صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله ارتباط تنگاتنگ داشتند و هرگز بر پیامبر نسبت دروغی ندادند و در ادای امانت هم به خیانت متهم نساختند. با این ویژگی ها، آن کسانی که تا روز قیامت پیرو راه حق بوده و به گذشتگان وفادار باشند، اهل نجات هستند.

به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود:

إِنَّ الْحَقَّ لَا يُعْرِفُ بِالرِّجَالِ؛ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ. (۱)

حق به شخصیت ها شناخته نمی شود، حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی.

بهترین میزان برای شناخت حق از باطل، اهل عصمتند؛ زیرا آنان حقایق نوری می باشند که از هر گونه پلیدی و آلودگی مبرا هستند. از این رو نور واحد و صراط مستقیم آنانند.

خداوند متعال می فرماید:

قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲)

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را [که بنابر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند] را نمی خواهم. و هر

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۳۱؛ [۱] فیض القدير: ۲۷۲/۱.

۲- (۲) - شوری (۴۲): ۲۳. [۲]

کس کار نیکی کند، بر نیکی اش می افزاییم؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و عطاکننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک است.

«دوستی ذوی القربی بازگشت به ولایت پذیری و رهبری ائمه معصومین علیهم السلام دارد که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ولایت الهیه اوست. و این پذیرش موجب سعادت انسان ها و بازگشت به خویشتن است.

درخواست پیامبران و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از امت، جنبه پاداش مادی و دنیایی نداشته است؛ بلکه آنان حق جویی و دوستی اهل بیت و سودمندی برای انسان و ادامه خط مکتب اسلام و پیروان آن، خواهش حقیقی شان بوده است.

و در حقیقت مودت و قبول ولایت وسیله ای برای پذیرش دعوت امت است و پیامبر هرگز مردم را دعوت نمی کند به این که خویشاوند خود را به خاطر فامیلی دوست بدانند بلکه آن محبت به خویشاوند را برای آن خوانده که محبت فی الله است.

احسان در آیات، هر گونه حسنه از جمله ایمان و اطاعت تا روز قیامت است، ولی منظور پاداش ها و اجرهای معنوی است. و در آیه شریفه، دو کلمه مودت و حسنه به معنای ارتباط قلبی است که از طریق نزدیکان و اهل بیت پیامبر علیهم السلام صورت می گیرد.

در ادامه آیه می فرماید: آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می افزاییم، چرا که خداوند آمرزنده و عطا کننده پاداش است. چه حسنه ای از این برتر که انسان حب اهل بیت علیهم السلام را در دل گیرد و خط آنها را ادامه دهد. برای فهم کلام الهی در مسائلی که ابهام پیدا می کند از آنان تفسیر بخواهد و عمل آنان را ملاک قرار دهد و در رفتارشان آنان را الگو و اسوه خود سازد.

البته روشن است از این گونه تفسیرها، محدود بودن معنی حسنه به مودت اهل بیت علیهم السلام مقصود نیست، بلکه معنای وسیع و گسترده ای دارد ولی روشن ترین

تابعین کیانند؟

تابع در لغت یعنی: هر که به دیگری اقتدا کند هر چند هزاران سال فاصله باشد و به تعبیر امام معصوم تا روز قیامت ادامه دارد. تابعی در اسلام منسوب به تابع است که در تعریف مشهور محدثان کسی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ندیده است ولی صحابهٔ مسلمان را ملاقات کرده و بر دین اسلام بمیرد.

در اصطلاح به کسانی گویند که: دورهٔ حیات پیامبر را درک نکرده اند ولی اصحاب و صحابه پیامبر را دیدار کرده اند و برتران مسلمانان در زمان حضرت رسول را مصاحب می نامیدند، در عصر دوم آنان که مصاحب بودند را تابعین و گروه بعدی را اتباع تابعین نامیده اند. (۲) در تفسیر نمونه آمده است:

«گرچه بعضی از مفسران مفهوم این جمله سبقونا بالایمان را محدود به کسانی کرده اند که بعد از پیروزی اسلام و فتح مکه به مسلمانان پیوستند ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست، بلکه تمام مسلمانان را تا دامنهٔ قیامت شامل می گردد.

قابل توجه این که در این جا نیز اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر می کند:

نخست این که: آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آموزش و توبه در پیشگاه خداوند هستند.

دیگر این که: نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند و برای آنها نیز تقاضای آموزش از پیشگاه خداوند می کنند.

ص: ۳۴۴

۱- (۱) - برگرفته از تفسیر نمونه: ۴۰۳/۲۰ - ۴۲۴، ذیل آیهٔ ۲۳ سورهٔ شوری.

۲- (۲) - فی ظلال الصحیفه السجادیه: محمد جواد مغنیه: ۱۰۳.

سوم این که: آنها می کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند و از خداوند رؤوف و رحیم در این راه یاری می طلبند و به این ترتیب خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و دوری از کینه و حسد از ویژگی های آنهاست.

در این جا برخی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از مهاجران و انصار تابعین در آیه آمده باز اصرار دارند که همه صحابه را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند و کارهای خلافی که احياناً بعضی در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او مرتکب شده اند با دیده اغماض بنگرند و هر کس را که در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته، چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که آیات گذشته پاسخ دندان شکنی به این افراد می دهد. با این حال ما چگونه می توانیم کسانی را که فی المثل در جنگ جمل حضور یافتند و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند و نه سینه ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، نه سبقت در ایمان علی علیه السلام را محترم شمردند؛ محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم.» (۱) خداوند در سوره توبه گروه تابعین را در زمره بهشتیان قرار داده است. همان طور که می دانید در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد نابسامان اجتماعی صورت می گیرد، پیشگامانی هستند که پایه های انقلاب و نهضت به دوش آنهاست، آنها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند؛ زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می گیرند، و با این که از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرهای از چهار طرف آنها را احاطه کرده، دست از یاری و فداکاری بر نمی دارند. مخصوصاً مطالعه تاریخ، آغاز اسلام را نشان می دهد که پیشگامان و

ص: ۳۴۵

مؤمنان نخستین، با چه مشکلاتی روبه رو بودند، چگونه آنها را شکنجه و آزار می دادند و ناسزا می گفتند، متهم می کردند، به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند، ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرهای رفتند. در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود و به دنبال آنها انصار نخستین یعنی آنهایی که با آغوش باز از پیامبر به مدینه دعوت کردند و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند و حتی بر خویشتن نیز مقدم داشتند.

ولی با این حال آن چنان که روش همیشگی او است، سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان تابعین به احسان از تمام گروه هایی که در عصر پیامبر یا زمان های بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می کند، و برای همه اجر و پاداش های بزرگی را نوید می دهد.

تبعیت به احسان از نظر علامه طباطبایی

و علامه طباطبایی در تفسیر خود به نکته ای قابل توجه اشاره می فرماید:

«و اما صنف سوم یعنی الذین اتبعوهم باحسان در این صنف نیز قیدی آورده که نکته ای را افاده می کند و آن قید باحسان است.»

مقدمه: باید دانست که در زبان عرب برای حرف «با» چند معنا است، گاهی به معنای «فی» به کار می رود و گاهی معنای سببیت را می رساند، و گاهی مصاحبت را.

در جمله مورد بحث نمی تواند به معنای «فی» بوده تا معنای جمله این باشد. و «کسانی که سابقین اولین را در احسان متابعت کرده اند» چون می دانیم، منظور آیه چنین می شود: «و کسانی که سابقین اولین را به خاطر احسان پیروی کرده اند» چون اگر به این معنا باشد و همچنین اگر به معنای «فی» بود کلمه احسان را با الف و لام می آورد و می فرمود: «بالاحسان» ولیکن کلمه نامبرده را بدون الف و لام آورده، و از

معنای «باء» مناسب تر با این کلمه همان معنای سوم است.

و در نتیجه مقصود از این قید این می شود: تبعیت آنان همراه با یک نوع احسان بوده باشد و خلاصه، احسان، وصف برای پیروی می شود.

خواهید گفت مگر پیروی چند جور است؟ در جواب می گوئیم: ما از خود قرآن استفاده می کنیم که پیروی دو جور است، یکی مذموم و ناپسند و دیگری ممدوح و پسندیده و قرآن کریم پیروی کورکورانه و از روی جهل و نیاکانشان را که جز متابعت هوی و شیطان انگیزه دیگری ندارد مذمت می کند. پس کسی که پیرویش اینچنین باشد پیرویش بد و مذموم و کسی که از حق پیروی کند پیرویش خوب و ممدوح است، و خدای تعالی درباره آن می فرماید:

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ (۱)

آنان که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند، اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده.

و از جمله شرایط احسان در پیروی، یکی این است که عمل تابع، کمال مطابقت را با عمل متبوع داشته باشد که اگر نداشته باشد باز پیروی بد و مذموم است.

پس، ظاهراً منظور از طبقه سوم یعنی الذین اتبعوهم باحسان کسانی هستند که با پیروی نیک آن دو طبقه را پیروی کنند یعنی پیرویشان به حق باشد و یا به عبارتی پیرویشان برای این باشد که حق را با آنان ببینند. پس در حقیقت برگشت این قید به این شد که: پیروی دسته سوم از دو دسته اول پیروی از حق باشد، نه پیروی به خاطر علاقه ای که به ایشان دارند یا به خاطر علاقه و تعصبی که به اصل پیروی از آنان دارند و همچنین در پیرویشان رعایت مطابقت را بکنند.

این آن معنایی است که از اتباع به احسان فهمیده می شود نه آنکه دیگران

ص: ۳۴۷

گفته اند: که منظور این است که ایشان در کارهای نیک پیروی کنند و یا اعمال صالح و کارهای نیک انجام دهند. چون این دو معنا با نکره و بی الف و لام بودن «احسان» آن طور که باید نمی سازد. و به فرض هم که یکی از این دو معنا مراد باشد، باز چاره ای نیست جز این که آنان را مقید کنیم به این که پیرویشان پیروی از حق باشد؛ زیرا پر واضح است که پیروی حق و پیروی در حق مستلزم انجام کارهای نیک هست، ولی انجام کارهای نیک همیشه پیروی حق و یا پیروی در حق نیست.» (۱)

علت تجلیل از صحابه

اشاره

در روایات تجلیل از صحابه و پیروان دین حق از جهت محبت و دوستی کامل و اعتقاد به راه رسالت بوده است و این روش از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام استمرار حکومت دینی است.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَ لِنَبِيِّهِ عَنْ أَصْحَابِهِ طَائِفَةً أَكْرَمَهُمْ بِأَجْلِ الْكِرَامَةِ وَحَلَّاهُمْ بِحُلِيِّهِ التَّأْيِيدَ وَالنَّصِيرَ وَالْإِسْتِقَامَةَ لِصُحْبَتِهِ عَلَي الْمَحْبُوبِ وَالْمَكْرُوهِ وَأَنْطَقَ لِسَانَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِفَضَائِلِهِمْ وَمَنَاقِبِهِمْ وَكِرَامَاتِهِمْ وَاعْتَقَدَ مَحَبَّتَهُمْ وَادَّكَّرَ فَضْلَهُمْ.

(۲)

بدان که: خداوند بزرگ از برای پیغمبر خویش اصحابی را برگزید. گروهی را به بزرگترین کرامت ارج نهاد. آنان را به زیور نیرومندی و یاری رسانی و استقامت در همراهی با حضرت در خوشی ها و ناخوشی ها زینت داد.

پس زبان آن حضرت را به یادآوری فضیلت ها و مناقب آنان گویا گرداند. پس حال دانستی که یاران پیغمبر چنین هستند، به دوستی آنان معتقد باش و

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - ترجمه تفسیر المیزان: ۵۰۶/۹ - ۵۰۷، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه.

۲- (۲) - مصباح الشریعه: ۶۸، باب ۲۹، [۱] فی معرفه الصحابه.

کمالات آنان را یاد کن.

آری، چنین است که گروهی از بندگان خدا در صف مبارزان حق قرار می گیرند. و در میدان عمل از مرز اعتقادات دفاع می کنند.

حقیقت مسابقه در روایات

حضرت علی علیه السلام در خطبه ای مردم را پس از هشدار نسبت به وظایف فکری و رفتاری آنان، به سرانجام امورشان توجه می دهد:

الْمِضْمَارُ الْيَوْمَ وَالسَّبَاقُ غَدًا فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ إِلَىٰ جَنَّةِ أَوْ إِلَى النَّارِ وَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ. (۱)

آگاه باشید که امروز میدان مسابقه است و فردا پیروز میدان روشن می گردد؛ پس نمی دانید که پایان آن به بهشت یا جهنم است. و از خداوند برای خودم و شما طلب آمرزش می کنم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره، هدف مسابقه را مشخص می فرماید:

السَّابِقُونَ إِلَىٰ ظِلِّ الْعَرْشِ طُوبَىٰ لَهُمْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمْ؟ فَقَالَ:

الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ وَ يَبْدُلُونَهُ إِذَا سُئِلُوهُ وَ يَحْكُمُونَ لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ هُمْ السَّابِقُونَ إِلَىٰ ظِلِّ الْعَرْشِ. (۲)

پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار، خوشا به حال آنان، پرسیده شده آنان چه کسی هستند؟ فرمود: آنان هنگامی که حق را می شنوند می پذیرند و در هنگام پرسش حق را در اختیار می گزارند. درباره مردم آن گونه که درباره خودشان حکم کنند، حکم می دهند.

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۸/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۳۶؛ [۱]الأمالی، شیخ طوسی: ۶۸۶، حدیث ۱۴۵۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹/۷۲، باب ۳۵، حدیث ۱۹؛ [۳]مستدرک الوسائل: ۳۰۸/۱۱، باب ۳۴، حدیث ۱۳۱۱۸. [۴]

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«من با پدرم بودم تا این که به قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدیم، پس پدرم نزد گروهی از اصحابش ایستاد و به ایشان سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند! من خود شما و بوی شما و روح های شما را دوست دارم، پس ما را به پرهیزگاری و کوشش یاری دهید. همانا شما به ولایت ما نمی رسید مگر به دوری از هوای نفس و تلاش. هر کسی از پیشوایی پیروی می کند پس عمل او را به کار گیرد و سپس فرمود:

شما خط اتصال خدایید، شا پیرو خدایید و شما پیشگامان نخستین و آخرین هستید، شما پیشگامان محبت ما در دنیا هستید و شما پیشگامان بهشت در آخرتید و ما به ضمانت الهی، بهشت را برای شما ضمانت می کنیم.» (۱)

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۶۵، باب ۱۸، حدیث ۹۵؛ الأملی، شیخ طوسی: ۷۲۲، حدیث ۱۵۲۲.

[اللَّهُمَّ وَصِلْ عَلَيَّ التَّابِعِينَ مَن يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَرْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَعَلَى مَن أَطَاعَكَ مِنْهُمْ «۱۴» صَلَاةٌ تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَتَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ وَتُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ بِرٍّ وَتَقِيهِمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ «۱۵» وَتَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ وَالطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَتَزَكِي التُّهْمَةِ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ]

خدایا! از امروز تا روز قیامت، بر تابعین و همسران و فرزندانشان و بر هر که از آنان که تو را اطاعت کرده، درود فرست؛ درودی که به سبب آن از معصیت بازشان داری، و به آنان در باغ بهشت، وسعت و گشایش دهی و از نیرنگ شیطان مانعشان گردی، و به هر کار نیکی که نسبت به آن از تو مدد جویند، یاریشان دهی، و از حوادث شب و روز حفظشان کنی، مگر حادثه ای که به خیر می آید، و آنان را به سبب آن درود، بر اساس اعتقاد به امید نیک و نسبت به عنایات و لطف، و طمع به آنچه نزد توست و ترک بدگمانی درباره آنچه بندگان مالک و صاحب آنند، برانگیزی.

آری، وقتی قلب محل ایمان به حق و قیامت و مرکز انوار و فیوضات الهیه شد و نفس متخلّق به اخلاق حسنه گشت و برای روح فضای پروازی جز فضای ملکوت نماند و اعضای رئیسه جسم که چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و قدم است آراسته به اعمال صالحه شد، رحمت خاصّ حضرت رحیم، آدمی را احاطه می کند و وی را در حصن حصین لطف محبوب جای می دهد، در این موقعیت از سرپیچی از دستورهای حضرت معبود محفوظ می ماند، مستحقّ بهشت عنبر سرشت می گردد، از حيله و مکر شیطان درونی و برونی در امان می ماند، در تمام امور خیر و برّ منصور به نصرت حق و مؤید به تأییدات الهی می گردد، از پیشامدهای خطرناک که در شب و روز بر دشمنان می بارد محفوظ می شود، به عنایت و لطف دوست امید نیک پیدا کرده، به رضوان و رحمتش رغبت شدید نشان می دهد و از این که حضرت حق را در قسمت کردن روزی به عبادش متّهم به تقسیم بر خلاف عدل کند پرهیز می نماید.

عبد در چنین منزلی که منزل ایمان و رضا و تسلیم و توکل و عشق و محبت است، چشم دلش باز می شود و تمام جهان را چون نقشه ای منظم و بنائی محکم و گلستانی پر از گل و لاله می بیند و به نظر قلب می آورد که همه چیز در جای خود درست و صحیح است و هیچ گونه جای اتّهامی به پروردگار بصیر و خبیر و علیم و کریم و ودود و غفور و مُعطی و رحیم و لطیف و عزیز نیست.

ما جهانجوی و جهانبان دلیم رسته از مملکت آب و گلیم

هستی خویش به غم داده و باز از عنایات غم دل خجلیم

بنده مالک و مسجود ملک آدم منتظم معتدلیم

همره ماست دوصد قافله دل همگی بر همگی مشتملیم

همه مستغرق توحید صفا فانی و باقی و لا ینفصلیم

(صفا اصفهانی)

مرتبه عین الیقین یا بلوغ عیان

«سالک چون با قدم صدق به کمک قرآن و قواعد شرعیّه در سایه نبوت نبی و ولایت ولی صراط مستقیم را بییماید، به رحمت خاص رسد و به توسط آن رحمت، مشکلات درونی و بیرونیش حل شود و آنچه به نظر وی اشکال می آمد مرتفع گردد، که این مرتبه را عین الیقین گویند و بلوغ عیان.

]

انواع بلوغ نزد عرفا

[

عرفا می گویند: بدان که بلوغ چهار نوع است:

یکی بلوغ اسلام است که مقام تقلید و انقیاد است، و در این مقام است که سالک خدای را به زبان یکی می گوید.

و یکی بلوغ ایمان است که مقام استدلال و علم است، و در این مقام است که سالک خدای را به دل یکی می داند.

و یکی بلوغ ایقان است که مقام اطمینان و آرام است، و در این مقام است که سالک خدای تعالی را گوئیا یکی می بیند.

و یکی بلوغ عیان است که مقام کشف غطا و شق شقاق است، و در این مقام است که سالک خدای تعالی را یکی می بیند.

مدّت فراق گذشت و وقت وصال آمد، شب هجران نماند و روز دیدار ظاهر شد.

لَقَدْ كُنْتُ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ

ص: ۳۵۳

[به او می گویند:] تو از این روز بزرگ در بی خبری و غفلت بودی، پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت] ات کنار زدیم در نتیجه دیده ات امروز بسیار تیزبین است.

]

کمال انواع بلوغ

[

بدان که هر بلوغ کمالی دارد، کمال بلوغ اسلام:

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ. (۲)

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او آسوده باشند.

و کمال بلوغ ایمان:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا (۳)

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند. * هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. * مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند.

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - ق (۵۰) : ۲۲.

۲- (۲) - الکافی: ۲/۲۳۴، حدیث ۱۲؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۴/۳۶۲، حدیث ۵۷۶۲؛ وسائل الشیعه: ۱۲/۲۷۸، باب ۱۵۲، حدیث ۱۶۳۰۰. [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۲ - ۴. [۳]

و کمال بلوغ ایقان:

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا. (۱)

اگر پرده ها برداشته شود بر یقینم افزوده نگردد.

و کمال بلوغ عیان: مُعْتَقُ الْعِبَادِ وَمُقَطَّعُ التَّعَلُّقَاتِ، یعنی کمال بلوغ عیان حرّیت است و حرّیت، آزادی و قطع پیوند است، پس کمال آدمی بلوغ و حرّیت است. (۲)

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۶۶؛ غرر الحکم: ۱۱۹، حدیث ۲۰۸۶. [۱]

۲- (۲) - کشف الحقایق: ۱۲۵.

«۱۶» لِيُرَدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ وَتُرْهَدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ وَتُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعِيدَ الْمَوْتِ
«۱۷» وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَيْدَانِهَا «۱۸» وَتُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحَادِثِ لَيْلِهَا وَكَبِيرِ النَّارِ
وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا «۱۹» وَتُصَيِّرَهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.

و به جانب شوق و رغبت به سویت، و بیم از حضرتت برگردانی و به فراخی دنیای زودگذر و فانی شدنی بی رغبتشان سازی، و عمل برای جهان آخرت، و آمادگی برای آنچه پس از مرگ است، محبوب آنان فرمایی و هر سختی و مشقت و اندوه و حزنی که روز بیرون رفتن جان ها از بدن ها بر آنان وارد می شود، آسان کنی، و آنان را از اموری که به سبب آنها، فتنه واقع می شود؛ فتنه هایی که از آن می پرهیزند، و از کانون و مرکز آتش و طول ماندگاری در آن، سلامت همه جانبه دهی، و به مقام امنی که جایگاه استراحت پرهیزکاران است، منتقل گردانی.

سعادت پیروان انبیا تا روز قیامت

امام علیه السلام در این قسمت از دعا برای پیروان انبیا تا روز قیامت واقعیت های زیر را درخواست نموده است:

۱ - رغبت به حق.

ص: ۳۵۶

۲ - ترس از عظمت حق.

۳ - زهد در دنیا.

۴ - استعداد برای جهان آخرت.

۵ - آسان شدن بلای مرگ.

۶ - به سلامت بیرون آمدن از آزمایش های سخت.

۷ - نجات از جهنم و قرار گرفتن در بهشت عنبر سرشت.

ص: ۳۵۷

رغبت به حق، یا به تعبیر روشن تر، شوق به یار و عشق به معشوق و حبّ به محبوب از آن کسانی است که او را شناخته باشند. و هر چه شناخت و معرفت بیشتر باشد عشق آتشین تر، شعله شوق تیزتر و درجات محبت بیشتر است.

عشق و رغبت انبیا و ائمه و اولیا به آن جناب فوق تصوّر انس و جنّ است، چرا که انبیا و ائمه و اولیای الهی حضرت او را به او شناختند، و این شناخت و معرفت باعث شد که هستی آنان در عشق محبوبشان فنا شود.

سرمایه واقعی انسان همین عشق و رغبت به حق است. عشق پر و بال پر قوتی است که انسان می تواند با آن به هدف اعلا و مقصد اسنی برسد و بلکه می توان گفت: انسان در این عرصه هستی جز عشق چیزی ندارد.

كَيْفَ يُنْكِرُ الْعِشْقُ وَمَا فِي الْوُجُودِ إِلَّا هُوَ، وَلَوْلَا مَا ظَهَرَ مَا ظَهَرَ وَمَا ظَهَرَ فَمِنَ الْحُبِّ ظَهَرَ وَبِالْحُبِّ ظَهَرَ وَالْحُبُّ سَارٍ فِيهِ، بَلْ هُوَ الْحُبُّ كُلُّهُ.

به هیچ عنوان نمی توان به انکار عشق برخاست، که در دار هستی جز عشق وجود ندارد، اگر عشق نبود چیزی لباس هستی نمی پوشید، آنچه تجلی کرده از عشق است و به عشق است، عشق در او ساری است، بلکه تمامش عشق است.

امام علی علیه السلام فرمود:

عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَعَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ. (۱)

خدا را به خدا شناختم، و ما سواى او را به کمک نور او معرفت پیدا کردم.

در سخن دیگر است:

ص: ۳۵۸

عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي. (۱)

پروردگارم را به خودش شناختم.

و همان جامع فضایل و دارنده کمالات و آئینه اسما و صفات فرمود:

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ. (۲)

چیزی را ندیدم جز این که خدا را قبل از او و با او و بعد از او دیدم.

شناخت اسما و صفات حق

انبیا و ائمه طاهرين و اولیای کامل و کتب آسمانی به خصوص قرآن مجید راه شناخت او را که پایه رغبت و عشق است به انسان نمایانده اند، و در این زمینه نقطه عذری برای کسی بر جا نگذاشته اند.

راه شناخت او، توجه به اسما و صفات و عمق مفاهیم اسما و صفات اوست.

این اسما و صفات در بیش از دو هزار آیه قرآن و در دعاها به خصوص جوشن کبیر و در معارف الهیه و روایات وارده از ائمه علیهم السلام آمده است. معرفت به این صفات مولد عشق آتشی است که انسان بر اثر حرارت آن حرکت های عالی عبادی، پیدا می کند و به رشد و کمال می رسد و در جمال دلآرای محبوب فانی گشته، بقاء باللّه پیدا می کند.

طی این راه را برای تمام بندگانش میسر فرموده، و ابتداء کسی را از پیمودن این راه محروم نمی نماید، مگر این که خود انسان بر اثر کثرت گناه خود را محروم و ممنوع نماید.

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - الحکمه المتعالیه: ۷/۸؛ شرح الأسماء الحسنی: ۳۶/۱.

۲- (۲) - شرح الاسماء الحسنی: ۱۸۹/۱.

عارف معارف، شیخ بهایی می گوید:

«حق تعالی چون آدمی را آفرید قابلیت آتش داد که او را بشناسد، پس از هر صفت بی پایان خود اندک اندک در وی تعبیه کرد، تا از این اندک آن بسیار و بی نهایت را تواند فهم کردن، چنانچه از مشتی گندم انباری را و از کوزه آبی جویی را، اندکی بینایی داد تا نموده شود که همه بینایی چه چیز است، و همچنین شنوایی، و دانایی و قدرت الی ما لا نهایت، همچو عطاری که از انبارهای بسیار اندک در طبه ها کند و به دکان آورده همچنان حنا و عود و شکر و عیبر و غیر آن تا آن طبه ها انموذج انبارها باشد. از این رو می گویند:

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١﴾

و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

و مقصود علم تنها نیست، یعنی آن چنان که از علم اندکی دادم از هر صفت اندک اندک دادم، تا از این اندک آن بی نهایت معلوم شود.»

احصای اسمای الهی

بیان تمام اوصاف و اسمای حق از عهده این جزوه خارج است. برای نمونه به ذکر روایت بسیار مهمی که در کتب معتبره حدیث آمده قناعت می کنم، باشد که از این رهگذر معرفت به او بیش از پیش شود، و عشق و رغبت به جنابش رو به تزیاید رود.

رَوَى فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: ۳۶۰

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَهِيَ:

اللَّهُ، الْوَاحِدُ، الْأَحَدُ، الصَّمَدُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْقَدِيرُ، الْقَاهِرُ، الْعَلِيُّ، الْأَعْلَى، الْبَاقِي، الْبَدِيعُ، الْبَارِي، الْأَكْرَمُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ، الْحَيُّ، الْحَكِيمُ، الْعَلِيمُ، الْحَلِيمُ، الْحَفِيفُ، الْحَقُّ، الْحَسِيبُ، الْحَمِيدُ، الْحَفِيُّ، الرَّبُّ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، الْمَدَارِي، الرَّزَّاقُ، الرَّقِيبُ، الرَّؤُوفُ، الرَّائِي، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيِّمُنُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، السَّيِّدُ، السُّبُوْحُ، الشَّهِيدُ، الصَّادِقُ، الصَّانِعُ، الطَّاهِرُ، الْعَدْلُ، الْعَفْوُ، الْعَفُورُ، الْغَنِيُّ، الْغِيَاثُ، الْفَاطِرُ، الْفَرْدُ، الْفَتَّاحُ، الْفَالِقُ، الْقَدِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، الْقَوِيُّ، الْقَرِيبُ، الْقَيُّومُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، قَاضِي الْحَاجَاتِ، الْمَجِيدُ، الْمَوْلَى، الْمَنَّانُ، الْمُحِيطُ، الْمُبِينُ، الْمُقِيتُ، الْمُصَوِّرُ، الْكَرِيمُ، الْكَبِيرُ، الْكَافِي، كَاشِفُ الضَّرِّ، الْوَتْرُ، النَّوْرُ، الْوَهَّابُ، النَّاصِرُ، الْوَاسِعُ، الْوَدُودُ، الْهَادِي، الْوَفِيُّ، الْوَكِيلُ، الْوَارِثُ، الْجَبْرُ، الْبَاعِثُ، التَّوَّابُ، الْجَلِيلُ، الْجَوَادُ، الْحَبِيبُ، الْخَالِقُ، خَيْرُ النَّاصِرِينَ، الدَّيَّانُ، الشُّكُورُ، الْعَظِيمُ، اللَّطِيفُ، الشَّافِي. (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال را نود و نه اسم است، هر که آنها را احصا کند داخل بهشت شود. آنها عبارتند از: الله...

احصای اسمای الهی در کلام شیخ صدوق

صدوق بزرگوار در ذیل این حدیث با عظمت می گوید:

«احصا به معنای احاطه به این اسما و آگاهی از معانی ملکوتی و آسمانی

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - التوحید: ۱۹۴، باب ۲۹، حدیث ۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۶۴/۵، باب ۵۷، حدیث ۵۸۳۴؛ [۲] علم الیقین: ۹۹؛ [۳]

صحیح مسلم، کتاب الذکر: ۵/۱۷؛ الدر المنثور: ۱۴۸/۳. [۴]

آنهاست، معنای احصا شمردن آن با انگشت یا به تسبیح نیست.»

معلوم است که شمردن تنها برای انسان اثری ندارد، این توجه به معانی آن است که در مغز و قلب و روح اثر می گذارد و به انسان نسبت به تمام شئون زندگی جهت می دهد.

مثلاً توجه به عمق معنای رب که نمایشگر مالکیت حقیقی حق بر هستی، و مربی بودن آن جناب نسبت به تمام موجودات است، انسانی را از بند طواغیت درونی و برونی آزاد کرده، و از افتادن در دام مکتب های ضد الهی حفظ می کند.

فیض بزرگوار از سید فضل الله راوندی در «شرح شهاب» نقل می کند که: احصا به معنای تحمّل و انجام کار است به اندازه توان و قدرت، بنابراین معنای گفتار رسول الهی این می شود که: هر کس به اندازه قدرتش در عقیده و اخلاق و عمل، معانی این اسما را تحمّل کند و بر آن استقامت ورزد وارد بهشت می شود. (۱) و نیز آن مرد بزرگ در ذیل جملات بالا در کتاب پر قیمت «علم الیقین» (۲) می فرماید:

«احصا یعنی آراستن نفس به معانی این اسما به اندازه قدرت و طاقت، و این واقعیت همچون گفتار رسول حق است که می فرمود:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ. (۳)

به اخلاق الهی آراسته شوید.»

و گر نه اگر کسی بدون توجه به معانی این اسما و نقش بستن حقایقش در وجود خود یک میلیون بار هم بر زبان جاری کند مانند حیوانی است که آوازش دهند و او

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - التوحید: ۱۹۵، باب ۲۹، ذیل حدیث ۹. [۱]

۲- (۲) - علم الیقین: ۱۰۲/۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۵۸؛ [۲] شرح الاسماء الحسنی: ۴۱/۲؛ التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۷۲/۷، ذیل آیه ۳۱ سوره بقره.

از آن آواز معنایی درک نکند و غیر صدا و صوت چیزی نشنود، چنانکه خداوند عزیز در قرآن مجید می فرماید:

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١﴾

داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاندنش از خطر] بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آنهم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی کند] نمی شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی کنند.

احصای اسمای الهی در کلام فیض

فیض بزرگوار در این زمینه از کتاب «مقصد اسنی» نقل می کند: (۲) «کسی که جز شنیدن این الفاظ و فهم معنای لغوی آن و اقرار قلبی به این که این اسما و معانی اختصاص به حضرت الله دارد بهره ای نصیب او نیست، باید بداند که حظّ و بهره اش بسیار ناچیز، و سرمایه اش در این زمینه فوق العاده اندک است، درجه علمی و حالی او کم، و چیزی در اختیارش نیست که به آن فخر و مباهات کند.

شنیدن الفاظ غیر از سلامت قوه سامعه چیزی لازم ندارد، و این مسأله ای است که هر چهار پایی از آن نصیب دارد.

فهم معنای لغوی و این که این مفهوم برای این لفظ وضع شده، غیر از دانستن زبان عرب برنامه ای نمی خواهد، و این چیزی است که ادیب لغوی حتی عرب بیابانی بی سواد و جاهل به حقایق داراست.

اما اعتقاد به ثبوت این معانی برای حق، بدون این که کشف و شهودی نسبت به

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۷۱. [۱]

۲- (۲) - مقصد اسنی: ۲۱، باب ۴.

این حقایق در باطن انسان دست دهد، مایه ای جز دانستن معنا و تصدیق آن لازم ندارد، که عموم مردم عوام حتی کودکان از سلوک در این مرحله عاجز نیستند، چرا که وقتی لغتی را با معنایش به توده عوام یا کودکان ارائه کنند هم می فهمند و هم معنا را برای مصداق تصدیق می کنند.

متأسفانه اکثر اهل علم بیش از این درجه را دارا نیستند، و باید گفت هر کس در این زمینه در جا بزند و بالنسبه به اهل حال و آنان که به قله کمال رسیدند نقص دارد و از سرمایه ای عظیم و مایه ای سنگین محروم است.

]

مراتب معرفت اسمای الهی

[

بهره اهل حال و آنان که دل به محبوب داده اند و قصدی جز حضرت او ندارند و از تقوای بسیار بالا برخوردارند و چون ماهی در دریا در علم و عمل و اخلاق و صفا و وفا و کرامت و عبادت و خدمت به خلق غرقند، بر سه مرتبه است:

۱ - معرفت این معانی براساس مکاشفه و شهود، که نتیجه صفای باطن بر اثر علم و عبادت و تقواست. معرفتی که با برهان محکم، برهانی که خطا در آن راه ندارد نصیب آنان شده، در حدی که آن معانی همچون خورشید وسط روز در جانشان تجلی دارد، و آن را با صفات باطن نه با احساس ظاهر درک می کنند، و با چشم قلب نه با چشم سر می بینند، و چقدر فرق است بین این گونه توجه به معانی این اسما و توجهی که از طریق تقلید از پدران و معلمان برای انسان حاصل می شود.

۲ - درک عظمت صفات جلال، به صورتی که از توجه به عظمت اسما و صفات، شوق و عشق عجیبی در دل آنان پدید می آید، شوقی که محرک آنان به متصف شدن به آن صفات است تا از طریق آن به اوج قرب معنوی برسند و شبیه به ملائکه مقرب حق گردند.

۳ - کسب اتصاف به عمق معانی صفات و آراسته شدن به زیبایی های اسمای

محبوب، تا جایی که موصوف به عید ریّانی و انسان الهی گردند، و رفیق و همراه و همراز ملاً اعلی شوند و بر بساط قرب دوست تا ابد جای گیرند. این منزل که منزل سوم است محصول مرتبه دوم که درک عظمت صفات و انبعاث شوق و عشق است می باشد.»

هیچ کسی به خویشان ره نبرد به سوی او بلکه به پای او رود هر که رود به کوی او

پرتو مهر روی او تا نشود دلیل جان جان نکند عزیمت دیدن مهر روی او

دل کشش نمی کند هیچ مرا به سوی او تا کششی نمی رود روی دلم به سوی او

تا که بُد از او طلب طالب او کسی نشد این همه جستجوی ما هست ز جستجوی او

هست همه دل جهان در سر زلف او نهان هر که دلی طلب کند گو بطلب ز کوی او

بس که نشست روبرو با دل خوپذیر من دل بگرفت جملگی عادت و خلق و خوی او

(شمس مغربی)

ص: ۳۶۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

